





سیری در معارف اسلام

# آثار و نشانه‌های رحمت الهی

متن سخنرانی‌های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه هدايت - شعبان المعظم - ۱۳۹۸ هـ ش



[www.erfan.ir](http://www.erfan.ir)

## آثار و نشانه‌های رحمت الهی

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان.....
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان.....
- ویرایش: محمدعلی باقرزاده.....
- صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی.....
- ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه.....
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان.....

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

## فهرست مطالب

۱۱	جلسه اول: ادب الهی در سایه ادعیه عرفانی.....
۱۳	دعایی کوتاه از امام حسین <small>علیه السلام</small> .....
۱۳	دعا برای دگرگونی و تغییر.....
۱۴	مصادیق انسانی ادب الهی.....
۱۵	شناخت یهود از پیغمبر <small>صلی الله علیه و آله</small> .....
۱۶	خطاب الهی به عقل و زبان.....
۱۷	محمد امین.....
۱۸	تهمت‌های مشرکین و منافقین به پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> .....
۱۹	ذکر مصیبت.....
۲۰	دعا.....
۲۱	جلسه دوم: دعا و حال عبادت دائمی.....
۲۳	دعای امام حسین <small>علیه السلام</small> در ماه شعبان.....
۲۴	دعا در زمره عبادات.....
۲۴	حال درخواست از خدا.....
۲۵	خدایینی، نه خودبینی.....
۲۶	آغاز دعای امام حسین <small>علیه السلام</small> .....
۲۸	منشأ صدور دعاها از معصومین <small>علیهم السلام</small> .....
۲۸	آیا پیامبر، انسانی مثل ما بود؟.....
۲۹	حسرت روز قیامت.....
۲۹	ذکر مصیبت.....
۳۰	دعا.....



## آثار و نشانه‌های رحمت الهی



جلسه سوم: امام حسین علیه السلام تربیت شده پیغمبر صلی الله علیه و آله ..... ۳۱

- ۳۳..... حیات بی مرگ.....
- ۳۴..... مقام عندیت امام حسین علیه السلام.....
- ۳۴..... رابطه کلام و متکلم.....
- ۳۵..... محدودیت قوای انسانی.....
- ۳۵..... دیدگاه ابو جهل و سلمان.....
- ۳۷..... اختلاف بر سر سلمان.....
- ۳۸..... ثبت جزئیات زندگی امام حسین علیه السلام.....
- ۳۹..... اهتمام پیغمبر صلی الله علیه و آله به تربیت حسین علیه السلام.....
- ۳۹..... دقت در نام گذاری.....
- ۴۰..... لالایی حسین علیه السلام.....
- ۴۰..... هم‌بازی حسین علیه السلام.....
- ۴۱..... فرازهایی از دعای امام حسین علیه السلام.....
- ۴۲..... ذکر مصیبت.....
- ۴۲..... دعا.....

جلسه چهارم: ارتباط گرایش باطنی با عمل ..... ۴۳

- ۴۵..... ارتباطات حالات درونی با گرایش‌ها.....
- ۴۵..... اقسام گرایش‌های انسان.....
- ۴۶..... جولان گرایش نفسانی در انسان.....
- ۴۶..... یوسف علیه السلام قهرمان گرایش مثبت باطنی.....
- ۴۷..... شرایط قضاوت و قاضی.....
- ۴۸..... علی علیه السلام در دادگاه.....
- ۴۹..... خدا و رسول خدا در جنگ با رباخوار.....
- ۵۰..... گرایش شیطانی و نمونه‌های آن.....
- ۵۳..... گرایش باطنی ابوالفضل علیه السلام.....
- ۵۳..... نعم الأخ.....
- ۵۴..... ذکر مصیبت.....
- ۵۴..... دعا.....

جلسه پنجم: پُر کردن ظرف وجود با ارزش‌ها ..... ۵۵

- ۵۷..... منشأ آثار و برکات امام حسین علیه السلام.....
- ۵۷..... انسان، ظرفی خالی.....



## فهرست مطالب



۵۸	قیامت حقّ است .....
۵۸	زندگی بعد از مرگ .....
۵۹	عمر بی ثمر .....
۶۰	ترس از جنازهٔ ملکهٔ زیبایی .....
۶۱	برزخ، پیش از قیامت .....
۶۲	رؤیایی صادقانه از مؤمنی دست‌پُر .....
۶۴	قبر، روضه یا حُفره .....
۶۵	ذکر مصیبت .....
۶۷	<b>جلسه ششم: نشانه‌های صاحب‌دلان واقعی .....</b>
۶۹	تقسیم‌بندی مردم در کلام امام صادق <small>علیه السلام</small> .....
۶۹	الف) طائفان نفس .....
۶۹	نتیجهٔ خودبینی و نفس‌پرستی .....
۷۰	نتیجهٔ تسلیم نفس شدن .....
۷۱	انسان، مطلع‌الفجر نور الهی .....
۷۲	ب) طائفان قلب .....
۷۳	لَبَّيْكَ يَا زَيْنَ الْعَابِدِينَ <small>علیه السلام</small> .....
۷۵	ج) طائفان ربّ .....
۷۶	ذکر مصیبت .....
۷۷	<b>جلسه هفتم: انسان، خلیفهٔ الهی در زمین .....</b>
۷۹	خلیفة‌الله در زمین .....
۷۹	معنی خلیفه و جاعل .....
۸۰	چرا در زمین؟ .....
۸۰	آفرینش از زبان علی <small>علیه السلام</small> و دانشمندان .....
۸۱	مخاطبان علی <small>علیه السلام</small> .....
۸۲	شناخت آیات الهی .....
۸۳	وجود علی <small>علیه السلام</small> و کلام او دلیل وجود خدا .....
۸۴	مراحل آفرینش .....
۸۵	معنویت زمین .....
۸۵	سختی ریشه‌کنی فساد ریشه‌دار .....
۸۷	ذکر مصیبت .....
۸۹	<b>جلسه هشتم: خودشناسی و ارتباط با حقّ .....</b>
۹۱	اهمیت خودشناسی در عالم .....



## آثار و نشانه‌های رحمت الهی



- ۹۲..... خدا، گم کرده بشر .....
- ۹۲..... دوری اولیای خدا از خودنمایی.....
- ۹۳..... علت مقامات انبیا و اولیا.....
- ۹۴..... حکایت شاگرد فراری و معلم دلسوز.....
- ۹۷..... وظیفه عالمان دین در روزگار کنونی.....
- ۹۸..... فضل و رحمت پروردگار به انسان.....
- ۹۹..... ذکر مصیبت.....
- جلسه نهم: نخستین مایه‌های ارزشی در نهاد انسان.....**
- ۱۰۱.....
- ۱۰۳..... مایه‌های ارزشی ابتدایی در باطن انسان.....
- ۱۰۳..... نصیحتی زیبا از علامه طباطبایی.....
- ۱۰۴..... زبان مؤمن، پشت عقل.....
- ۱۰۴..... لزوم خودمراقبتی.....
- ۱۰۴..... «بغیر حساب» کیان‌اند؟.....
- ۱۰۵..... وجوب سؤال در مکتب شیعه.....
- ۱۰۶..... آیت‌الله گلپایگانی: نمی‌دانم.....
- ۱۰۷..... عادات بد.....
- ۱۰۷..... بهترین نصیحت.....
- ۱۰۸..... دوراهی خدا و شیطان.....
- ۱۱۰..... علت خلقت انسان.....
- ۱۱۰..... ذکر مصیبت.....
- جلسه دهم: طلوع معارف الهی از افق وجود مؤمن.....**
- ۱۱۳.....
- ۱۱۵..... باطن سالکان راه خدا، مطلع الفجر معارف الهیه.....
- ۱۱۵..... خداشناسی از زبان پروردگار و اولیای او.....
- ۱۱۷..... خیر دنیا و آخرت در کنار پیغمبر ﷺ.....
- ۱۱۷..... یک نفر به جای همه.....
- ۱۱۹..... نور مؤمن و چشم بینای اولیا.....
- ۱۲۰..... فضائل علی علیه السلام.....
- ۱۲۱..... نشانه‌های مؤمن در روایات.....
- ۱۲۱..... الف) کسب حلال و پاک.....
- ۱۲۱..... ب) نماز، روزه و صداقت.....
- ۱۲۱..... ج) گریه بر حسین علیه السلام.....
- ۱۲۲..... نور باطنی مؤمن.....





## فهرست مطالب



۱۲۲	ذکر مصیبت.....
۱۲۵	<b>جلسه یازدهم: صفات قایلیان و هایلیان.....</b>
۱۲۷	انسان، عالم اکبر .....
۱۲۷	گروه قایلیان در قرآن .....
۱۲۸	فرق تفاسیر شیعی و غیر شیعی .....
۱۲۹	«بسمله» جزء سوره هست یا خیر؟ .....
۱۳۰	نظر ائمه <small>علیهم السلام</small> در «بسمله» .....
۱۳۱	انواع رزق پروردگار برای انسان .....
۱۳۳	صفات قایلیان و برخی مصادیق .....
۱۳۴	نام برخی از قایلیان در کتابها .....
۱۳۴	زن فرعون، اسوه مؤمنان .....
۱۳۵	نشانه‌های هایلیان .....
۱۳۵	علی اکبر <small>علیه السلام</small> آسبه الناس به پیغمبر <small>صلی الله علیه و آله</small> .....
۱۳۶	دعا.....
۱۳۷	<b>جلسه دوازدهم: استعدادهای انسان و آثار ماندگار.....</b>
۱۳۹	آثار وجودی انسان .....
۱۴۰	اثر نماز شب بر انسان .....
۱۴۱	حُسن فعلی و حسن فاعلی .....
۱۴۲	پاداش نماز شب .....
۱۴۲	اندوخته الهی برای بندگان خاص .....
۱۴۳	محرومیت حقیقی .....
۱۴۴	آثار ماندگار .....
۱۴۵	فضایل شب جمعه .....
۱۴۶	ذکر مصیبت.....
۱۴۷	<b>جلسه سیزدهم: انسان معدن طلا و نقره.....</b>
۱۴۹	سرمایه‌های مادی و معنوی انسان .....
۱۵۰	شعر یزید در غزل حافظ .....
۱۵۱	سرمایه‌های مادی در خدمت انسان .....
۱۵۲	عقل، سرمایه‌ای معنوی و عرشی .....
۱۵۴	لزوم تقویت عقل با وحی .....
۱۵۴	خواسته‌های علی <small>علیه السلام</small> .....



## آثار و نشانه‌های رحمت الهی



- ۱۵۶..... تقویت طلاهای عرشی با نور الهی.....
- ۱۵۷..... ذکر مصیبت.....
- ۱۵۹..... **جلسه چهاردهم: نجات انسان در گرو رحمت‌الله**.....
- ۱۶۱..... آثار مادی حقایق قرآنی.....
- ۱۶۱..... الف) اتصال نعمت به الله.....
- ۱۶۱..... نجات به رحمت الهی است.....
- ۱۶۳..... ب) نعمت‌های بی‌شمار.....
- ۱۶۴..... نعمت‌های معنوی در زندگی.....
- ۱۶۴..... انبیای الهی.....
- ۱۶۴..... ائمه علیهم‌السلام.....
- ۱۶۶..... نوید ظهور از زبان علی علیه‌السلام.....
- ۱۶۷..... علی علیه‌السلام و خیر از آینده.....
- ۱۷۱..... **جلسه پانزدهم: حیات زمین و جان‌ها، از آثار رحمت‌الله**.....
- ۱۷۳..... رحمت الهی در آیات قرآن.....
- ۱۷۳..... فرق دیدن با نظر.....
- ۱۷۴..... نقش گردش زمین در حیات موجودات.....
- ۱۷۶..... روزه و افطار با رؤیت.....
- ۱۷۶..... معنی دیگر رؤیت.....
- ۱۷۷..... پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، مخاطب امر به نظر.....
- ۱۷۷..... ظهور یک حقیقت از چهارده چراغ.....
- ۱۷۸..... حیات مجدد زمین، از آثار رحمت الهی.....
- ۱۷۹..... شرایط مؤمنین در بهشت.....
- ۱۸۱..... جلوات قدرت الهی.....
- ۱۸۱..... دعوت خدا و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای احیای آدمی.....
- ۱۸۲..... آثار وجودی امام حسین علیه‌السلام.....
- ۱۸۲..... اوصاف آخرالزمان.....
- ۱۸۳..... دعا.....



جلسه اول

ادب الہی در سایہ ادعیہ عرفانی



## دعای کوتاه از امام حسین علیه السلام

از وجود مبارک حضرت سیدالشهدا علیه السلام دعایی نقل شده است که این دعا، هم جنبه علمی دارد، هم توحیدی و هم انسانی و اخلاقی. متن این دعا کمتر از یک صفحه است و جزء دعاهای مختصر است، ولی وقتی آدم در آن دقت می‌کند، می‌بیند حضرت این دعا را به صورت افقی قرار داده است که حقایق زیادی مثل خورشید از این افق طلوع می‌کند. نوشته‌اند خود حضرت این دعا را در گرفتاری‌ها، سختی‌ها، مشقات و بلاها می‌خواندند. حتی این دعا را در روز عاشورا هم خوانده‌اند، ولی سفارش کرده‌اند که این دعا را از جمله دعاهایی قرار دهید که در ماه شعبان خوانده می‌شود. خواندن این دعا در ماه شعبان، اقتدای به ابی‌عبدالله علیه السلام است و اگر بتوانیم باید خود را در وضعیتی قرار بدهیم که از زبان خودمان این دعا را نخوانیم؛ بلکه از زبان حضرت حسین علیه السلام این دعا را بخوانیم. راه تحقق این مسئله هم به این است که تصمیمی محکم بگیریم حداقل در این ماه شعبان آلوده به معصیت نشویم. اگر این دعا همراه با پاکی خوانده شود، از زبان ایشان خوانده شده است. این گونه دعا خواندن یقیناً مستجاب می‌شود.

### دعا برای دگرگونی و تغییر

این ظاهر مسئله است، ولی باطنش این است که این دعاها به قول اهل حکمت، عرفان و حال که لغت خودشان است، از منابع الهیه برای صیروت صادر شده است. «صیروت» یعنی شدن؛ یعنی دعا را به گونه‌ای بخوانم و بفهمم که حقایق آن دعا در وجود من رخ





نشان بدهد. هرچه مضمون دعاست، چه در مسائل اعتقادی، چه اخلاقی و چه اجتماعی و چه عبادت و حال، من آن‌گونه بشوم. اگر این صیوروت حاصل بشود، در حقیقت من به آداب الهی مؤدب شده‌ام.

ما چگونه می‌توانیم آداب الهی را در یک مصداقی تماشا بکنیم؛ یعنی در وجودی که این آداب ریشه دوانده، پای ثابت پیدا کرده و محال است که در خطرها، حادثه‌ها و پیشامدها و در سختی‌ها این شخص را تغییر بدهد؟

### مصداق انسانی ادب الهی

وقتی حقایق پای ثابت پیدا بکند، تغییر محال می‌شود. تماشای این آداب هم کار مشکلی نیست. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا به آداب الهی مؤدب کرد. خود پیغمبر صلی الله علیه و آله را چه کسی مؤدب کرد؟ در بسیاری از کتاب‌ها این جمله کوتاه نقل شده است که واقعاً معنی آن مثل دریایی بی‌ساحل است: «أَدَّبَنِي رَبِّي»<sup>۱</sup> پروردگار مرا مؤدب به آداب کرد. جالب این است که در این قطعه بسیار کوتاه، همین کلمه «رب» است: «أَدَّبَنِي رَبِّي». «رب» به معنی مالکی است که این مالک به مملوکش عاشقانه توجه تربیتی دارد. البته این مالک عاشق به همه انسان‌ها، از زمان آدم تا حالا و از حالا هم تا قیامت توجه تربیتی عاشقانه دارد. حکمای الهی می‌گویند بسیاری از مردم با کلنگ بدفکری، غفلت و بی‌توجهی دیوار قابلیت خود را به دست خودشان خراب کرده‌اند، حال این نقاش عاشق که قلمش روان و همیشه جاری است، می‌خواهد نقاشی بکند، اما دیوارش نیست! خیلی‌ها کافر از آب درمی‌آیند، مشرک می‌شوند و منافق، یا فاجر و فاسق؛ چون آن دیواری که این نقاش عاشق با قلم عشقش مسائل تربیتی را روی آن دیوار نقاشی بکند، نیست. اما آنهایی که این دیوار قابلیت را خراب نکرده‌اند، از انبیا گرفته تا ائمه و اولیا و مؤمنان، عارفان و اهل دل، این تربیت بر روی آنها نقاشی شده است آن هم با قلم مالکی که عاشق مملوکش می‌باشد.





پیغمبر ﷺ با عبارت «أَدْبَنِي رَبِّي» می‌گوید این مالک عاشق، دیوار قابلیت مرا صددرصد سالم دید و تمام مسائل تربیت و آدابش را با رنگ ثابت، روی من نقاشی کرد. قبل از چهل سالگی، زندگی آرامی داشت و کسی کاری با او نداشت، فقط گروه بسیار حسودی به ایشان حسادت می‌ورزیدند، آن هم نه مشرکین عرب و نه بت‌پرستان؛ بلکه یهود، آن هم نه افراد معمولی یهود؛ بلکه عالمان یهود. عالمانی که قرآن مجید می‌گویند در این لباس، دائماً از مال ملت یهود جیششان را پر می‌کردند و دنیایشان را با مفت‌خوری آباد می‌کردند، کاری هم کرده بودند که مردم کاملاً حرف‌های آنها را باور داشتند و به قول امروزی‌ها، گروه خودشان را و عوام یهود را شستشوی مغزی داده بودند.

### شناخت یهود از پیغمبر ﷺ

عوام یهود هم در تورات، هم در انجیل اوصاف پیغمبر را خوانده بودند، و هرچند پیغمبر را ندیدند، ولی منتظر آمدنش بودند تا به ایشان ایمان بیاورند، اما در روزگار پیغمبر ﷺ نبودند. بعد از حضرت مسیح تا زمان بعثت که ششصد سال طول کشید، یهودیان و مسیحیانی واقعاً منتظر آمدنش بودند و او را می‌شناختند که قرآن مجید می‌گوید: شناخت آنها نسبت به پیغمبر با اینکه اصلاً ندیده بودند و زمان پیغمبر نبودند و مرده بودند، مثل شناخت بچه‌هایشان بود؛ یعنی اینقدر دقیق می‌شناختند، ولی قبل از ولادت پیغمبر از دنیا رفتند. این‌ها مؤمن از دنیا رفتند؛ یعنی یهودی‌ها و نصرانی‌های مؤمن هستند که در قرآن هم خدا از آنها تعریف کرده است.

در قرآن مجید و در سوره اعراف هم می‌گوید که من اوصاف پیغمبر را در تورات و انجیل گفته بودم و مکتوب بود: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ﴾<sup>۱</sup> یعنی اینقدر در رحمت باز است که آدم با ندیدن پیغمبر و نشنیدن دینش، تنها به عشق آمدنش تا به دین او متدین بشود، اهل نجات است.

۱. اعراف: ۱۵۷.



## آثار و نشانه‌های رحمت الهی



حالا شما ببینید عظمت پیغمبر ﷺ تا کجاست که هنوز به دنیا نیامده است، اما عده‌ای با خواندن اوصافش در تورات و انجیل به او علاقه پیدا کردند و منتظرش بودند که بیاید، اما در بودن آنها نیامد و آنها هم مردند، آن‌ها مؤمن مردند و اهل نجات هستند. زمانی که مبعوث به رسالت شد، عوام یهود که کم و بیش از اوصافش هم از طریق تورات و انجیل خبر داشتند، و هم عالمانشان (عالمان یهود؛ آخبار؛ عالمان مسیحی: قسّیس) گفته بودند، به‌خصوص یهودی‌های مدینه که خیلی زیاد بودند، بر اساس همان اوصاف به نزد عالمان خویش رفتند و گفتند: این همان شخص است.

آن‌ها گفتند نه، او هنوز به دنیا نیامده است. همین شد که یهود را یهود نگه داشتند و نصرانی‌ها را نصرانی، و این دو خط خطرناک کور نشد و تا کنون هم ادامه پیدا کرده است که الآن به صورت صهیونیست یهودی خالص و مسیحیت صهیونیست به جان جوامع جهانی افتاده‌اند. گناهان این‌ها همه پای کسانی است که به توده مردم زمان پیغمبر ﷺ گفتند این آن کسی نیست که خدا خبر داده است.

## خطاب الهی به عقل و زبان

گاهی آدم با زبان خالی گناهی می‌کند که جهانی را تا قیامت به آتش می‌کشد. بیهوده نیست که پروردگار عالم در قرآن مجید از سوره بقره تا جزء آخر، درباره دست، پا، شکم، شهوت، گوش و چشم حرف زده است که کل آیات درباره این اعضایی که اسم بردم به صد و پنجاه آیه هم نمی‌رسد، ولی برای زبان دویست و هشتاد و سه آیه (اگر عدد را فراموش نکرده باشم) نازل کرده است! اقلّاً عددش را بدانیم، کمی حواش خودمان جمع می‌شود، هرچند آیاتش را ندانیم.

در رابطه با زبان روایات عجیب و غریبی هم داریم که یکی را برای شما بگویم. پروردگار عالم از بین اعضا و جوارح و جوانح ما، یک بار با عقل کلی که بعداً بین همه تقسیم شده است، صحبت کرده است که در جلد اول اصول کافی از قول امام صادق علیه السلام آمده است، یک بار هم با زبان.







صحبت پروردگار با عقل این است که من در روز قیامت «بِكَ أَصِيبُ» به خاطر تو به مردم پاداش می‌دهم، «وَبِكَ أَعاقِبُ» و به خاطر تو مردم را عذاب می‌کنم. هرکسی آنچه را که به واسطه تو از من و دین من، از نبوت و امامت و قرآن و کتاب‌های گذشته آسمانی در ملت‌های پیشین می‌فهمد که قابل فهم است و عمل می‌کند، به او پاداش می‌دهم، اما کسی که عقل را اسیر شهوت می‌کند (شهوت یعنی خواسته‌های نامعقول و بی‌محاسبه)، عقل دارد ولی عرق خور است، رباخور و آدم‌کش است، عقل دارد و زنا می‌کند، دروغگو و تهمت‌زن است و بی‌دین، مورد عقاب قرار می‌دهم.

چنین شخصی عقلش اسیر است و آزاد نیست، چراغ عقل در پشت دیوار شهوات کمکی نمی‌کند و این دیوار هم در درون از قیر سیاه‌تر و از سنگ سخت‌تر است: «مُرَقَّسَتْ قُلُوبُهُمْ فِي الْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً»<sup>۱</sup> دلشان مثل سنگ است، یا سنگ‌تر از سنگ.

اما عقل دارند که پشت سر هم اختراعات می‌کنند، داروی جدید کشف می‌کنند، هواپیمایی که هزار نفر را سوار بکند می‌سازند و ساخته‌اند، هواپیمایی که در فضا از تهران تا مشهد را طی بیست دقیقه می‌رود. پس عقل دارند که این کارها را می‌کنند: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»، ولی این عقل، پشت دیوار شهوات پنهان است که می‌تواند آهن‌پاره‌ها را به هم ببندد و هواپیما بشود، ولی اصلاً هیچ بویی از آدمیت و انسانیت ندارند.

تعدادی ایرانی متدین در کشورهای خارج می‌خواستند به این سیل‌زدگان کمک سنگینی بکنند، همین رئیس‌جمهور آمریکا حساب‌های همه را بست و گفت هیچ پولی نباید از خارج برای سیل‌زدگان به ایران بیاید؛ یعنی بویی از آدمیت، عاطفه، محبت و انسانیت نبرده‌اند: تو کز محنت دیگران بی‌غمی      نشاید که نامت نهند آدمی

### محمد امین

پیغمبر ﷺ تا چهل سالگی یک زندگی بسیار آرامی داشت. حتی مشرکین مکه که بدترین مردم بودند، به ایشان احترام می‌گذاشتند. خود آنها به پیامبر اکرم ﷺ لقب «امین» دادند؛

۱. بقره: ۷۴.

## آثار و نشانه‌های رحمت الهی



بت‌پرستان مکه وقتی دیدند پیغمبر بسیار آدم درست، باوقار و مهربان و یار مظلومان و امانت‌دار است، خودشان به او را امین نامیدند و این لقب را خدا برای پیغمبر قرار نداده است. یکی از کارهای مشرکین، دزدی و غارتگری بود. برای این کار هم اول مالک مال را می‌کشتند، بعد مالش را می‌بردند؛ یعنی صبر نمی‌کردند تا مالک مال بگوید هرچه می‌خواهید ببرید و به من کاری نداشته باشید. به همین خاطر و از ترس همین بدوی‌ها و افراد فاجر و فاسق، امانات و اشیای قیمتی خود را به پیغمبر می‌سپردند. تا هر وقت که می‌خواستند پیش ایشان بود و هرگاه مطالبه می‌کردند، سالم و کامل پس می‌گرفتند. اما پس از بعثت که مردم را طیّ بیست‌وسه سال به دین خدا دعوت کرد، طیّ ده سال، هشتادوسه جنگ به پیغمبر ﷺ تحمیل کردند. سیزده سالی هم که در مکه بود، هرچند مستقیماً با او نجنگیدند، برای بازداشتن از تبلیغ اسلام و ترساندن او هر مؤمنی را که توانستند، تکه‌تکه و قطعه‌قطعه کردند. یاسر و سمیه، پدر و مادر عمار را گرفتند و به جرم ایمان به پیغمبر، بدنشان را طناب‌پیچ کردند و به شتر بستند و شتر را در بیابان‌های مکه که پُر از سنگ زبر و تیز و خار است، دوآندند و زمانی که شتر از حرکت ایستاد، دیگر چیزی از این زن و شوهر باقی نمانده بود و الآن قبری هم ندارند.

## تهمت‌های مشرکین و منافقین به پیامبر ﷺ

آن از سیزده سال در مکه، آن هم وقایع ده سال مدینه، حالا با زبان خود و برای ممانعت مردم از ایمان آوردن، سه تهمت به ایشان زدند که هر سه تهمت هم در قرآن آمده است. تهمت اول: گفتند تا چهل سالگی خوب بود، ولی الآن دیوانه شده است، «إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ». «إِنَّهُ» یعنی به مردم می‌قبولانند که پیامبر دیوانه است. اگر آدم در آیات قرآن دقت کند، خیلی چیزها گیرش می‌آید.

تهمت دوم: پخش کردند و گفتند که این کذاب است و افترازن. درباره کتابی هم که به شما ارائه کرده و مدّعی است از طرف خدا می‌باشد، دروغ می‌گوید؛ بلکه یواشکی با یهود و نصاری (یعنی همان‌هایی که به ایشان حسادت داشتند) ارتباط دارد و آن‌ها برایش نوشته‌اند، اما او به دروغ، به خدا می‌بندد.





تهمت سوم: گفتند ایشان ساحر است.

در اینجا نمی‌خواهم به زندگی پیامبر ﷺ بپردازم؛ بلکه می‌گویم دیوار قابلیت پیغمبر ص در صد سلامت می‌داشت که پروردگار، ربّ (یعنی مالک عاشق) آداب الهیه و انسانیه را روی این دیوار نقاشی کرد و آن نقش تربیتی خدا در طول بیست‌وسه سال با آن همه خطرات و حوادث، ذره‌ای هم کم‌رنگ نشد.

حالا امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید پیغمبر صلی الله علیه و آله این نقش را روی قابلیت من نقاشی کرد. اگر بخواهید آداب الهی را ببینید، علی را ببینید که علی آداب الهی است. بعد اگر این آداب را در کس دیگری می‌خواهید ببینید، امیرالمؤمنین علیه السلام با تمام وجود و آدایش و با ایمان و تربیتش در حضرت سیدالشهدا علیه السلام جلوه تامّ کرد؛ یعنی وقتی حسین علیه السلام را می‌بینید، بگویید علی علیه السلام را دیدم. این دو یکی هستند، دوتا نیستند.

گفتم که دعا برای صیوروت و شدن است؛ یعنی از خویش قابلیت نشان بدهم که این دعاها و نقش‌های زیبای نقاش ازل و ابد روی دیوار قابلیت من نقاشی بشود. اکنون به سراغ دعای حضرت برویم و ببینیم چه دعایی است. البته نمی‌توان گفت فقط دعاست؛ چون غیر از معجزه نمی‌شود که این همه معارف در کمتر از یک صفحه از یک نفر صادر شود.

تا اینجا مقدمه بحث بود و اگر خدا لطف کرد، در روزهای بعد به متن دعا می‌پردازیم.

## ذکر مصیبت

خواجه در حلقه رندان نشود محرم راز	هر که آیین حقیقت شناسد ز مجاز
کاندرین مرحله بسیار نشیب است و فراز	مگذارید قدم بیهوده در وادی عشق
یا چو پروانه بسوز از غم و با درد بساز	یا به بیهوده مبر نام محبت به زبان
حاش لله که شود معتکف کوی مجاز	هر که شد معتکف اندر حرم کعبه دل
تا کند صاحب این خانه به رویم در باز	آنقدر حلقه زخم بر در میخانه عشق

## آثار و نشانه‌های رحمت الهی



ابی عبدالله علیه السلام را شناخته بود که سوزنده‌ترین ساعت حال زینب کبری علیها السلام آن وقتی بود که وداع با برادر تمام شد و ابی عبدالله علیه السلام روانه میدان شد. روی خاک نشست و این زبان حالش پشت سر ابی عبدالله علیه السلام بود:

کجا رفتی که رفت از دیده‌ام دل      به دنبال غمت منزل به منزل  
کجا رفتی که خونم خورد هجران      کجا رفتی که کارم گشت مشکل  
الا ای همنشین من کجایی      نمی‌پرسی چرا حال من و دل  
به دریایی فکندی خویشان را      کزان موجی نمی‌آید به ساحل  
دیگر ابی عبدالله علیه السلام را زیارت نکرد تا وقتی که بدن قطع‌قطعه برادر را در گودال دید!

## دعا

خدایا! به حقیقت حضرت حسین علیه السلام تمام برکات ماه شعبان و رمضان را نصیب ما و زن و بچه‌ها و نسل ما بفرما؛  
آنچه به خوبان عالم عنایت کرده‌ای، به ما و نسل ما عنایت فرما؛  
امام زمان را دعاگوی همه ما قرار بده؛  
ما را در این ماه شعبان از لغزش گناه، خطا، از کوچک و بزرگش حفظ فرما؛  
خدایا! کمک‌دهندگان به این سیل‌زدگان را توفیق بیشتر عنایت فرما؛  
خدایا! سیل‌زدگان را صبر مرحمت فرما.



جلسہ دوم

دعا و حال عبادت دائمی



## دعای امام حسین علیه السلام در ماه شعبان

وجود مبارک حضرت سیدالشهدا علیه السلام غیر از دعای عرفه که سلسله‌ای از معارف کامل عرشی است، چند دعای دیگر هم دارند که یکی از آنها تقریباً به اندازه یک صفحه است. دستورش هم این است که در ماه شعبان خوانده شود که برای شما انتخاب کرده‌ام و نمی‌دانم چرا در عمر پنجاه و دو سه ساله منبر، توفیق ارتباط با این دعا را پیدا نکرده‌ام! حالا هم که پیدا کرده‌ام، به طور یقین چون روزی شما بوده است، خداوند مرا با این دعا آشنا کرد. هرچند دعا یک صفحه است، ولی شرحش به اندازه صفحه هستی است؛ نه از باب اینکه چون شیعه و عاشق حضرت حسین علیه السلام هستیم، می‌گوییم؛ بلکه این دعا را به هر شخص با انصاف اهل دل چشم‌داری که وصل به معرفت است بدهند، چاره‌ای ندارد جز اینکه بگوید معنای این دعا به گستردگی تمام هستی است، و ده دلیل هم می‌تواند اقامه کند.

جالب این دعا این است که برخلاف دیگر دعاهای ایشان، چنان‌که در مقدمه آن آمده است، در همه مشکلات و سختی‌ها، و حتی روز عاشورا هم این دعا را خوانده‌اند. دعای عرفه را در آخرین سال حج خویش خواندند، نه در آن سفری که منتهی به کربلا شد؛ چون حرکت به کربلا روز هشتم ذی الحجه اتفاق افتاد و ایشان در مکه نبودند که به عرفات بروند. این‌که می‌گویند حج را تبدیل به عمره کرد، صحیح نیست؛ زیرا اصلاً ایشان مُحْرِم به احرام حج نشدند، چون احرام حج برای روز نهم ذی الحجه است و ایشان نبودند. شش ماه در مکه بودند، عمره به‌جا آوردند، اما مُحْرِم به احرام حج نشدند، نیازی هم نبود؛ چون امام صادق علیه السلام می‌فرماید: حسین خودش حج است، خودش نماز و روزه است.





اگر خودش اصل عبادت است، پس چرا حج انجام می‌داد، نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت و خودش را جای ما مکلفین می‌گذاشت و عبادت می‌کرد؟

## دعا در زمره عبادات

البته آدمی به این دعا وصل بشود و خدا از روی محبت خویش در این دعا را باز کند و آدم را راه بدهد، آنجا می‌فهمد که این دعا در ساختن انسان چه معجزه‌سنگینی می‌کند. این را هم باید عنایت داشته باشید که دعا عبادت است. عبادت خیلی باحالی هم هست. دعا اتصال گدا به غنی است؛ غنی‌ای که خودش هیچ نیازی به هیچ مخلوقی در این عالم ندارد.

## حال درخواست از خدا

شما مشکلات و دردتان را به هرکسی بگویید، معنی‌اش این است که گدایی به گدای دیگری اظهار حاجت کرده است؛ البته از اینکه درد و حاجت خویش را بگوییم، منع نشده‌ایم، ولی با چه نیتی مشکلات خود را برای دیگران ابراز کنیم؟ با این نیت که خدایا! (یعنی حتماً باید تجلی خدا در کار من باشد) تمام عالم ابزار و وسیله در دست قدرت توست، حرکت مادی و معنوی تمام قلب‌ها هم به دست توست، به این خاطر هم می‌گوییم «یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ»؛ من به اجازه تو مشکلم را به بنده ابرومند، مؤمن و حافظ آبرو می‌گویم و بقیه‌اش عنایت وجود مقدس تو است که او را از درون تشویق و ترغیب کنی تا مشکل مرا حل کند.

انبیا هم اگر با مردم راجع به مشکلات حرف می‌زدند، با همین حال حرف می‌زدند. چه لذتی دارد وقتی نماز می‌خوانید، کاری به عدد رکعات و زمان نداشته باشید تا نماز را به سرعت بخوانید که زودتر تمام شود! خیلی هم طولانی لازم نیست الا سجده. طول عبادت فقط در سجده دستور داده شده است و هرچه آدم سجده‌اش طولانی‌تر باشد، برای شیطان کمرشکن‌تر است.

پیغمبر ﷺ می‌فرماید: کسی که سجده‌اش طولانی می‌شود، ابلیس ناله می‌زند که وای! این موجود خاکی سجده کرد و من ملکوتی سجده نکردم. حسادتش به شدت می‌جوشد که در آینده سجده‌کننده و نمازخوان را از عبادت قیچی کند.







چقدر زیباست کسی که سرتاپای وجودش و همه سلول‌هایش بی‌استثنا محتاج خداست، حرفش را به کسی بزند که همه کلیدها به دست اوست و در نماز این حال را داشته باشد و با زبان حال که زبان مخصوصی دارد. به غنی مطلق بگوید: خوشحالم که منی خاکی کوچک و به قول امیرالمؤمنین علیه السلام ضعیف حقیر مسکین مستکین ذلیل را تو که ذات مستجمع جمیع صفات کمالی، راه داده‌ای!

مرحوم ملا احمد نراقی چهره کم‌نظیری است. من از هشت‌نُه سالگی با یکی از آثار ایشان آشنا شدم و این ارتباط هم تا حالا باقی است. دو تا از کتاب‌هایش، یکی به نام «خزائن» است که این مطلب را در آنجا نقل می‌کند، دیگری هم به نام «طاق‌دیس» که همین مطلب را به صورت شعر آورده است.  
حال چه کار می‌کند!

### خدایینی، نه خوددینی

کسی که می‌خواهد زمین کشاورزی بخرد، اول آب را ارزیابی می‌کند که این زمین، آیا آب راه دارد، یا آب قنات، یا چشمه و بعد از آن اقدام به خرید می‌کند. زمینی که آب ندارد یا با کمبود آب مواجه است، هرچند هکتار باشد، چندان قیمتی ندارد. آب سرزمین وجود انسان، حال و ارتباط او با پروردگار است که در این حال خودش را حتی پلک‌به‌هم زدن نبیند و خدای نکرده نگوید این من هستم که دارم نماز می‌خوانم، روزه می‌گیرم و دعای کمیل و عرفه می‌خوانم! اصلاً در پیشگاه او نباید خود را دید؛ چون اگر خودم را ببینم، بین من و او ایجاد حجاب می‌شود و تا آخر کار هم خودبین هستم. باید در باطن خویش خدایینی را تمرین کنم.

وقتی تمرین خدایینی داشته باشم، هرچه هم بر سرم بیاید، با حفظ دینم می‌گویم من مهمان هستم، خداوند گاهی سر سفره مادی مرا کنار دیس چلوکباب می‌گذارد و به من ربطی ندارد؛ صاحب سفره این‌گونه صلاح دیده است؛ گاهی هم نان و پنیر و سبزی جلوی من می‌گذارد که باز هم به من ربطی ندارد.





گاهی زندگی آرامی دارم که آرامش برای خداست: ﴿أَنْزَلَ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup> یک وقت هم به باران می‌گویند بیشتر بار! حال خانه‌ای که بنیان ندارد در این بارش خراب می‌شود، یا رودخانه‌ای که طبیعی نیست و گودی آن کم است، آبش بیرون می‌زند و گاه به زراعت مردم خسارت وارد می‌کند، ولی این آب باید برای بندگانم بیاید، جدای از اینکه تعدادی زمین و خانه از دست می‌رود، یا تعدادی از بندگانم در آغوش من غرق می‌شوند که ثواب غرق شده مساوی ثواب شهید است.

وقتی آدمی در هر دو طرف خودش را نبیند، چه در رفاه و چه در بلا می‌گوید به من چه؟ فقط خدا.

این مطلب را ابی‌عبدالله علیه السلام در شب عاشورا به ما یاد داد. یکی از سخنرانی‌های ناب و ملکوتی‌شان برای شب عاشورا است. منبری ابی‌عبدالله علیه السلام بود و مستمع هم هفتاد نفر بودند. یکی دوسه نفرشان هم بچه شیرخواره و کودک هفت‌هشت ساله بودند، تعدادی از اهل بیت بودند و بخشی هم اصحاب.

### آغاز دعای امام حسین علیه السلام

اول خطبه‌اش این بود: «أَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ» من در کنار خدا، نه کاری به رفاه دارم نه کاری به بلا و سختی، آنچه برای من ارزش است، این است که از وجود مقدس او با حمد تعریف کنم؛ چون او زیبای بی‌نهایت است. این دو روز رفاه من با سرطان، حصه یا سگته و مانند آن خیمه‌اش جمع می‌شود، ولی خیمه او جمع‌شدنی نیست؛ چرا در رفاه او را فراموش کنم و در بلا از او گله‌مند بشوم؟

بافت دنیا چنین است: ﴿تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ﴾<sup>۲</sup> به قول حافظ: «گر تو نمی‌پسندی تغییر کن قضا را!»



۱. توبه: ۲۶.

۲. آل عمران: ۱۴۰.



اگر نپسندم، برای خودبینی من است، خودم را می‌خواهم، رفاه همه‌جوره می‌خواهم. فقط خودم را می‌خواهم و هیچ بلایی را نمی‌خواهم. برف و باران و سرما بیشتر نباشد، گرما و گرانی و کنبود زیاد نشود.

در هر صورت دعا یک عبادت است و عجیب عبادتی است که پروردگار درباره این عبادت می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي﴾<sup>۱</sup> کسانی که از این عبادت من شانه خالی کنند و نسبت به آن تکبر بورزند و بگویند کاری با خدا نداریم و همه‌چیز داریم، آن وقت خود باعث می‌شوند که من با اینکه أرحم الراحمینم، اینگونه جوابشان را بدهم: ﴿أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ﴾<sup>۲</sup> تو گدایی و در تمام نفس کشیدن‌هایت به من محتاج. حالا که با وجود این گدایی، تکبر داری، ﴿سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾<sup>۳</sup> من هم یقیناً متکبران از دعا را در دوزخ سرازیر می‌کنم تا آنجا بفهمد که محتاج به خدا بود یا نه. آنجا هم که دیگر نمی‌توان کاری کرد!

قرآن می‌گوید جهنم پر از فریادهای دلخراش و گوش‌خراش است. این فریادها برای چیست؟ قرآن می‌گوید یک نوع آن به خاطر عذابی است که می‌کشند و هیچ تحمل عذاب دوزخ را ندارند. فریاد دیگر هم به پیشگاه پروردگار است: ﴿رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذَا عَذَابَ الَّذِي نَكُنَّا نَعْمَلُ﴾<sup>۴</sup> پنج بار با کلمه «رب» به درگاه خدا ناله می‌زنند؛ یعنی ای مالک و همه‌کاره ما! ما را از اینجا در بیاور.

جواب خدا چیست؟ اگر هستی این جواب را بفهمد، متلاشی می‌شود. پروردگار می‌فرماید «لَا يَكْلُمُهُمُ اللَّهُ» من با آنها حرف نمی‌زنم! عذاب جواب‌ندادن از عذاب جهنم سخت‌تر است، ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُورُونَ﴾<sup>۵</sup>.

۱. غافر: ۶۰.

۲. فاطر: ۱۵.

۳. غافر: ۶۰.

۴. فاطر: ۳۷.

۵. مطففین: ۱۵.



این دعا عبادت‌الله است. آدم در نماز و با گردنی کج، هنگام روزه‌داری، در بازار، مغازه، اداره، در حال عبادت باشد و کسب و کارش را هم داشته باشد، پشت تراکتورش هم که نشسته است، در حال عبادت باشد به این مضمون که مولای من! همه آنچه الآن دارم، برای تو است: ﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۱</sup> من مالک چیزی نیستم. به دستور تو کار کار می‌کنم که در قرآن گفتی «وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» به سراغ کار بروید. نمی‌دانید اگر آدمی مدام در حال باشد، چه برکاتی برای او دارد!

### منشأ صدور دعاها از معصومین علیهم‌السلام

من خیلی علاقه دارم که این مسئله را جواب بدهم. دعای عرفه حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام و دیگر دعاهایشان جای خود دارد، ولی من خیلی علاقه دارم که به این مسأله جواب بدهم که این دعا را به چه علتی انشا کرده‌اند؟ چه قدرت و روحیه و حالی باعث شد که این دعا را بفرمایند؟!

### آیا پیامبر، انسانی مثل ما بود؟

دیروز درباره علت آثار اولیا به چند کتاب مراجعه کردم که این بزرگان، از نظر بدن مثل همه مردم بودند و هم‌وزن همه بودند که آیه شریفه می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ»، نه «إِنْسَانٌ مِثْلُكُمْ». آدم‌هایی که از معرفت دور هستند، خیال می‌کنند این آیه را باید چنین معنی کرد که پیغمبر هم یکی مثل ماست، در حالی که آیه نگفته است «إِنْسَانٌ مِثْلُكُمْ»، انسان «أَحْسَنُ تَقْوِيمٍ» است و رأس این «أَحْسَنُ تَقْوِيمٍ» رسول خداست.

اگر سوره اعراف را ببینید، خداوند خبر آمدن پیغمبر را به تمام انبیای گذشته داده است؛ پس چگونه مثل شما و سایر مردم است؟ «أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» جواب مشرکین مکه است که می‌گفتند اگر پیغمبر هستی، چرا می‌خوری؟ چرا در بازارها قدم می‌زنی؟ چرا خرید و فروش می‌کنی؟ پیامبر در جواب این گروه فرمودند که من هم در جنبه بشری، جسمی و مادی،



مثل شما هستم و خداوند مرا جویری خلق نکرده است که بین شما باشم، ولی آب و نان نخورم، راه نروم، رفاقت و ازدواج نکنم.

چه علتی باعث شده است که بچه یتیمی مثل ابراهیم، بشود ابراهیم علیه السلام، یا نوح بشود نوح علیه السلام، و اولیای الهی، بشوند اولیای الهی؟ در نهج البلاغه و در آیات قرآن، علت‌هایش بیان شده است، اما من مقداری طمع‌کارم و دلم می‌خواهد بیشتر بگردم تا بالاخره دیشب به روایتی در کتاب باعظمت «أصول کافی» برخوردم. این روایت، چهارپنج صفحه است و من یک قطعه‌اش را انتخاب کرده‌ام. در این روایت، امام هشتم علیه السلام که نور الله، علم الله است و محال معرفت الله است، بیان می‌دارد که علت چه بوده است که اینها به چنین مقامی رسیدند در حالی که مدرسه نرفته، درس نخوانده و معلم ندیده‌اند، و این معارف گسترده و با عظمت از افق وجودشان، خورشیدوار طلوع کرد؟!

متن این روایت مقداری حرف دارد که اگر زنده باشم، در جلسه بعد خواهم گفت تا با این متن، یقین و عشق ما به حضرت سیدالشهدا علیه السلام بیشتر بشود، جوشش فوق العاده‌تری پیدا بکنیم و او را بدون هیچ شک و شبهه‌ای در باطن خود، امام خود بدانیم و خود را مأموم او.

### حسرت روز قیامت

بیچاره هستند آنهایی که مأموم بودنشان را تعطیل کرده‌اند! کسی که مأموم بودنش را تعطیل کرده، ببینید چه محرومیتی فقط از برکات وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام چه محرومیتی پیدا کرده است! چرا خود خدا در قرآن یک اسم قیامت را «یَوْمُ الْحَسْرَةِ» گذاشته است؟ روز قیامت خیلی عجیب است و اتفاقاً در روایات ما دارد آنهایی که در دنیا بودند و می‌توانستند به زیارت ابی‌عبدالله علیه السلام بروند و نرفتند، غرق حسرت هستند. حالا نمی‌دانیم کسانی که دین ندارند و مأموم نبودند چگونه باید در قیامت برسرشان بزنند!

### ذکر مصیبت

یا شب افغان شبی یا سحر آه سحری  
می‌کند زین دو یکی در دل جانان اثری  
خرم آن روز که از این قفس تن برهم  
به هوای سر کویت بزنم بال و پری

## آثار و نشانه‌های رحمت الهی

در هوای تو به بی‌پا و سری شهره شدم  
یافتم بر سر کوی تو عجب پا و سری  
محبوب من!

آنچه خود داشتم اندر سرِ سودای تو رفت  
حالی بر سر راهت منم و چشم تری  
سال‌ها حلقه زدم بر در میخانه عشق  
تا به روی دلم از غیب گشودند دری  
هر که در مزرع دل تخم محبت نفشاند  
جز ندامت نبُود عاقبت او را ثمری  
خبر اهل خرابات میرسید ز من  
چون که امروز من از خویش ندارم خیری  
دعا چقدر عجیب است! دعای در گودالش را برای شما ترجمه کنم؛ گفت:

الهِـا! مِلِكـا! داورا  
پادشها ذوالکرما! یاورا!  
در رهت ای شاهد زیبای من  
شمع صفت سوخت سراپای من  
گر آرئی گوی به طور آمدم  
خواستی ام تا به حضور آمدم  
بالله اگر تشنه ام آبم تویی  
بحر من و موج و خُبابم تویی  
ای سر من در هویس روی تو  
بر سر نی رهسپر کوی تو

تنها هم نیامده‌ام!

راه تو پویند یتیمان من  
کوی تو جوید سروسامان من

## دعا

خدایا به حقیقت ابی‌عبدالله آنچه به خوبان عالم عنایت کردی، به ما و زن و بچه‌ها و نسل  
ما عنایت فرما.

هرچه بلا و شرّ که از آنها برطرف کردی، از ما برطرف کن.

خدایا! ماه مهمی است، ماه پیغمبر است، ماه دعاست؛ امر کن وجود مبارک امام زمان علیه السلام

الآن به ما و زن و بچه‌ها و نسل ما دعا کند.

خدایا! غرق شدگان در این سیل را غریق رحمت فرما.

به بازماندگان و مصیبت‌دیدگان و مال از دست‌دادگانشان صبر عنایت فرما.

به مردمی هم که در رفاه هستند و مشکلی از این سیل ندیدند، توفیق کمک کامل به این

بندگان را عنایت بفرما.



جلسه سوم

امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام تربیت شده پسر نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ





## حیات بی مرگ

حضرت سیدالشهدا علیه السلام مهم‌ترین خطابه و سخنرانی را در شب عاشورا و با حضور حدود هفتاد مستمع ایراد داشتند که این خطابه در بین سخنرانی‌های مثبت سخنرانان عالم، از برترین، بهترین و پرمحتواترین سخنرانی است. شگفتی این سخنرانی در این است که امام علیه السلام در آن وقت و در آن شب می‌دیدند فردا این هفتاد نفر و طبق فرمایش خودشان عزیزترین عباد خدا در عالم، قطعه قطعه می‌شوند و می‌دیدند که بعد از کشته شدن خودشان، همه این خیمه‌ها می‌سوزد و زن و بچه به اسارت گرفته می‌شوند، ولی از متن سخنرانی فهمیده می‌شود که امام علیه السلام در کمال آرامش سخنرانی کرده‌اند، انگار در وسط بهشت این هفتاد نفر را دعوت کرده‌اند تا برایشان سخنرانی کنند.

گاهی سخنرانی را برای جلسه‌ای دعوت می‌کنند، می‌گویند مشکلی دارم، حال ندارم، در چهارچوب نیستیم، یا می‌گویند سرم درد می‌کند و مریض هستم، یا می‌گویند بچه‌ام را برده‌ام به بیمارستان و نمی‌توانم حرف بزنم، اما این سخنرانی چنان با آرامش انجام گرفته است که درک آن آرامش برای ما کار خیلی مشکلی است. نوع سخنرانی‌ها یا روایات و دعاهایشان و این دعایی که محور بحث قرار گرفته است که هنوز به متنش نرسیده‌ام، از زیباترین حقایقی است که از مشرق وجود ابی‌عبدالله علیه السلام طلوع کرده و این طلوع، مانند ولادتش غروب ندارد. همه مردم یک دفعه به دنیا می‌آیند، یک دفعه هم می‌میرند، اما ابی‌عبدالله فقط یک‌بار به دنیا آمد و مرگ ندارد. آیا کسی را در عالم سراغ دارید که مانند او حیات داشته باشد؟!





این چه حیاتی است و چه مرگی جرأت حمله کردن به این حیات را داشته است؟! مرگ، مردم را به کام فراموشی همیشگی می‌برد، اما حیات امام از روز عاشورا با جلوه بی‌نهایت خودش را نشان داد.

### مقام عندیّت امام حسین علیه السلام

در کتاب «کامل الزیارات» که از مهم‌ترین کتاب‌های ماست، درباره گریه بر ابی‌عبدالله علیه السلام و زیارت او چند بار از ائمه ما سؤال کرده‌اند که حسین کجاست؟ نظرشان این بود که در همین قبری است که به زیارتش می‌روند و بعضی‌ها هم همین را پرسیده‌اند. این محل قبر، جلوه‌گاه نورش است.

امام علیه السلام می‌دانست نیت سائل و پرسش‌کننده چیست؛ در پاسخ این سؤال‌کنندگان فرمودند: جای حسین را می‌خواهی بدانی کجاست و الآن کجاست؟ «عِنْدَ رَبِّهِ». حالا فهم این هم خیلی مشکل است. پروردگار که جسم و عنصر نیست، تا بگوییم معنی مطلب این می‌شود که بغل خدا نشسته است! اول باید خدا را فهمید تا «عِنْدَ رَبِّهِ» را بفهمیم. بیشتر هم توضیح ندادند؛ چون به نظر می‌رسد اگر توضیح می‌دادند هیچ کس نمی‌فهمید. این مقامی است که در بیانات اهل سلوک و اهل دل «مقام عندیّت» نام دارد. آنچه من در این دوسه روز دنبالش می‌گشتم و می‌گردم این بود که چه حقایقی در امام بود که این دعا و دیگر دعاها از آن حضرت ظهور کرده است!

### رابطه کلام و متکلم

فلاسفه عالم روی مطلبی خیلی بحث کرده‌اند که رابطه کلام با گوینده آن کلام چگونه است؟ می‌گویند کلام، خود متکلم و نفس و حقیقت متکلم است؛ یعنی اگر می‌خواهی ابی‌عبدالله علیه السلام را دقیقاً بشناسی، دعای عرفه‌اش، روایات و خطابه‌هایش و این دعایش را که گفته‌اند در ایام شعبان بخوانید، عمقش را بفهمید تا امام را بشناسید؛ چون همه حقیقت حضرت در این کلام‌ها منعکس است. این دعاها آینه‌ای است که اگر خداوند به آدم چشم بدهد، در این آینه وجود مبارک حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه السلام را در حدّ خودش و نه در حدّ او می‌بیند.



## محدودیت قوای انسانی

حقایق، جایگاهی دارند و چشم و قلب ما هم جایگاهی دیگر. این را همه می‌دانیم که ظرفیت چشم ما بسیار محدود است، ولی ظرفیت قلب ما خوب است، اما باز هم چهاردیواری است. وقتی اشیا از ما دور می‌شوند، آن‌گونه که هستند، آنها را نمی‌بینیم. دانشمندان جهان‌شناس نوشته‌اند و این یک مطلب قطعی است که حجم خورشید یک میلیون و دویست هزار برابر کره زمین است؛ یعنی یک میلیون و دویست هزار عدد زمین را می‌توان در خورشید جای داد.

ما وقتی به خورشید نگاه می‌کنیم، آن را به اندازه یک مجسمه بزرگ می‌بینیم. این به خاطر محدود بودن چشم ماست که همه‌جا درست‌بین نیست و غلط‌بینی آن خیلی بیشتر است، اما اگر وجود مقدس او به این چشم کمک بدهد، حقیقت را در حد ظرفیت خودش می‌بیند، نه در حدی که آن حقیقت هست.

## دیدگاه ابوجهل و سلمان

برای مثال: روزی یکی از رفیق‌های ابوجهل دید ابوجهل که مجسمه کفر و شرک و آلودگی بود، با پیغمبر صلی الله علیه و آله به گرمی برخورد کرد. بعد که این برخورد تمام شد و آن دو از هم جدا شدند، رفیقش گفت: خیلی با او گرم گرفتی!  
گفت: آدم بزرگی است. گفت: پس به او ایمان بیاور!  
گفت: نه! اگر خدا می‌خواهد من مؤمن بشوم، پیغمبری از طایفه خودمان بفرستد، من او را قبول ندارم.

این یک نوع نگاه است!

اما یک دهاتی ایرانی که من شرح حال کاملش را خوانده‌ام، از فارس یا اصفهان حرکت می‌کند و در به در دنبال کسی می‌گردد که او را نمی‌شناسد تا با ایمان به او، به آرامش برسد. خیلی با پدرش حرف زد و گفت اوستا که کتاب زرتشتیان است (چون سلمان زرتشتی بود) به هیچ نوعی مرا قانع نمی‌کند. می‌گویی اوستا آب حیات است، اما اصلاً





تشنگی مرا برطرف نمی‌کند. وقتی با متولیان آتشکده‌ها که متولیان دین زرتشت هستند، قانع نمی‌شوم و این دین را نمی‌خواهم. پدر او را در زیرزمین خانه حبس کرد و بسیار او را کتک زد. بعد از مدتی که به هرشکلی آزاد شد، دربه‌در دنبال کسی می‌گشت که حرف‌هایش، وجودش و آیینش به او آرامش بدهد.

مسیری طولانی را از منطقه فارس تا حدود شهر بُصرای شامات (نه بصره) طی کرد. با هر بزرگی که در این مسیر طولانی برخورد نمود، صحبت کرد و دید چیزی پیشش نیست. آدمی عاقل و خردمند بود که دربه‌در دنبال مکتب و شخصی می‌گشت که به او آرامش بدهد. در منطقه بُصرأ، بعد از این که ده‌ها عالم و جبر و قسیس و رهبان را دیده بود، به راهبی مسیحی برخورد. راهب با نگاه به سلمان گفت: دنبال چیزی می‌گردی، آن چیست؟ کسی که دنبالش می‌گردی کیست؟!

گفت: من به همه‌جا سر زده‌ام و با همه هم صحبت کرده‌ام. قبلاً زرتشتی بودم ولی از آن جدا شده‌ام و الآن تخلیه هستم، اما در اضطراب سنگینی هستم و دنبال کسی می‌گردم که حرفش، چهره‌اش، روش و آیینش به من آرامش بدهد.

آن راهب به سلمان گفت: من آن کسی را که تو می‌خواهی می‌شناسم. گفت: از کجا می‌شناسی؟

گفت: اوصافش را در تورات و انجیل خوانده‌ام. محل زندگی‌اش مکه یا مدینه است. من از به‌دنیا آمدنش خبر ندارم و طول عمر مرا از پا درآورده است و نمی‌توانم بروم و ببینم. آن وقت هم که این وسایل عجیب و غریب نبود تا آدمی با دو کلمه و به‌سهولت بتواند از شمال کره زمین خبر بگیرد.

راهب به سلمان گفت: به آن نواحی برو و اینجا توقف نکن که نزد من چیزی نیست؛ چون من هم منتظر هستم که اگر او ظاهر شود و نمایندگانی از او در مناطق پخش بشوند، به او ایمان بیاورم، ولی بی‌خبر هستم. تو جوانی و قدرت بدنی داری و می‌توانی جهان‌گردی کنی. آن وقت پیغمبر ﷺ در مکه نبود. این جستجوگر حقیقت به مدینه رسید.

سیزده سال در مکه ابوجهل هر روز پیغمبر ﷺ را می‌دید. هرکسی هم که پیغمبر را نمی‌شناخت و از ابوجهل می‌پرسید، او با تحقیر می‌گفت: یتیم عبدالله است. یا می‌گفت: ما



اهل مکه او را می‌شناسیم، دیوانه است، یا می‌گفت: چهل سال است در بین ما زندگی می‌کند و از جادوگران رده اول است.

این نگاه و دید ابوجهل بود.

سلمان اولین باری که رسول خدا را در مسجد دید، به ایشان ایمان آورد، نه اینکه از ایشان معجزه و دلیل بخواهد؛ زیرا خدا چشمش را به حقایق باز کرده بود، اما ابوجهل اهلش نبود. در قرآن مجید پروردگار با کفار و مشرکین زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله حرف زده است و فرموده اگر خیری در باطن شما (به تعبیر ما) می‌دیدم، شما را هم به قلّه هدایت می‌رساندم، ولی خیری در شما نیست. اگر شما را به هدایت هم برسانم، باز وارد خط نفاق می‌شوید و هدایت را برای شکم و شهوت به‌کار می‌گیرید. شما حیوانی هستید که از پستی حیوانیت بالا نمی‌آید. فرشتگان عبادی هستند که از عظمت وجودی‌شان پایین نمی‌آیند. نه آنها از مقامشان تنزل می‌کنند و نه شما از حیوانیت خود صعود می‌کنید؛ اگر خیری در شما بود، من به شما هم چشم و گوش درک حقایق می‌دادم.

خدا را شکر که از رحم مادر، در ما خیری و ما را به پیشگاه خودش، انبیا، ائمه، ابی‌عبدالله علیه السلام و قرآن مجید راه داده است!

## اختلاف بر سر سلمان

سلمان در همان لحظه اول مؤمن شد. یک سال نشده بود که نزدیک شد مهاجرین و انصار درباره رفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت به سلمان اختلاف سختی پیدا کنند؛ مهاجرین می‌گفتند سلمان مهاجر است و از ما، انصار مدینه هم می‌گفتند سلمان مهمان ما و از ماست. اختلاف عربی و تعصب جاهلی دوباره در حال شعله‌ور شدن بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور دادند همه به مسجد بیایند. خودشان بالای منبر رفتند و فرمودند: دعوا و اختلاف نکنید! ای مهاجرین! سلمان از شما نیست؛ ای انصار! سلمان از شما نیست؛ «سلمان مِمَّا أَهْلَ الْبَيْتِ»<sup>۱</sup>.

۱. مجمع‌البیان: ج ۲، ص ۴۲۷.

در کمتر از یک‌سال چنین چشم سلمان به حقایق باز شد که به این مقام والا رسید. همین گوشه چشم ما را باز کنند، امام حسین علیه السلام را در همین دعاها می‌توانیم ببینیم؛ چون این دعاها آینه است.

### ثبت جزئیات زندگی امام حسین علیه السلام

چه حقایقی در وجود حضرت بوده که سبب ظهور این دعاها شده است، در حالی که می‌دانیم حضرت سید الشهداء علیه السلام یک روز هم گذرش حتی به مکتب‌خانه معمولی مدینه نیفتاده بود؟! مدینه‌ای‌ها غیر از مکه‌ای‌ها بودند. در مکه اصلاً مکتب‌خانه نبود. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: عرب مکه بلد نبود خط بنویسد و بخواند و بی‌سواد محض بودند. اما در مدینه مقدار محدودی درس خوانده بودند و برخی هم می‌توانستند بنویسند. دقایق زندگی امام علیه السلام نوشته شده است، حتی شکل به‌دنیا آمدنش نیز مکتوب است که از فخذ ایسر به دنیا آمد.

گذشتگان از علمای ما دانش پزشکی امروزه را که نداشتند و تحقیقات علمی جنین‌شناسی را ندیده بودند؛ لذا این قسمت را چنین ترجمه کرده‌اند که امام حسین علیه السلام از پهلوی چپ به دنیا آمد.

مگر به دنیا آمدن طبیعی نقصی بود؟ انبیا به شکل طبیعی به دنیا آمدند، امام مجتبی و سایر ائمه علیهم السلام هم طبیعی به دنیا آمدند. آیا چنین است که پروردگار طرف چپ را شکافته است، یا جزّاحی کردند و امام علیه السلام از طرف چپ به دنیا آمده است؟

دانش امروزی می‌گوید: طفل در رحم مادر یا در طرف راست رحم قرار می‌گیرد، یا طرف چپ، یا وسط. اگر در دهانه رحم رشد کند، نمی‌ماند و احتمال دارد مادر هم نابود بشود. اگر جنین در طرف چپ رحم جا بگیرد و آنجا رشد کند، از عصب‌های طرف راست مغز تغذیه می‌کند و آن مولود، کمال جسمی، عقلی و کمال شجاعت را پیدا می‌کند. درباره امام حسین علیه السلام ایامی که جنین بوده است و به دنیا آمدنش را به‌دقت نوشته‌اند، حتی اینکه از فخذ ایسر به دنیا آمدند با این توضیح طّبی که بیان شد.



## اهتمام پیغمبر صلی الله علیه و آله به تربیت حسین علیه السلام

شیر خوردن امام حسین علیه السلام را نیز نوشته‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به صدیقه کبری علیها السلام فرمود:  
تا من نیامده‌ام، بچه را شیر نده، ولو گریه کند.

رهبری مثل پیغمبر با آن همه مسائلی که خدا در برابرش قرار داده است، چه درس عظیمی به خانواده‌ها می‌دهد که با این که من پدر بزرگ هستم، حتی مواظب شیر خوردن بچه هم هستم. چنین وقتی به دنیا می‌آید دوساعت به دوساعت، سه‌ساعت به سه‌ساعت باید شیر بخورد. هرچه بچه گریه می‌کرد، صدیقه کبری علیها السلام شیرش نمی‌داد. پیغمبر صلی الله علیه و آله هم ساعت شیر خوردن را می‌دانست، می‌آمد و انگشت سیب‌باهش را در دهان ابی‌عبدالله می‌گذاشت، بعد مثل دکتری که نبض را می‌گیرد، مکیدن طفل را حس می‌کرد و معلوم می‌شد این مکیدن برای گرسنگی است، یا برای بازی دهان با پستانک و انگشت است. بعد انگشتش را درمی‌آورد و می‌گفت فاطمه جان شیر نده. گاهی هم انگشتش را درمی‌آورد و می‌گفت سیرش کن.

چرا پیامبر صلی الله علیه و آله این کار را می‌کرد؟ دیده‌اید وقتی طفل از سر سیری شیر می‌خورد، بعد آن شیر را که کمی بسته شده است و غلیظتر شده استفراغ می‌کند. پیغمبر در آن دوسال نگذاشت حتی یک‌بار بچه شیر را برگرداند؛ چون شیر زهرا علیها السلام قیمتی‌ترین شیر عالم بود که نباید برگردد و حرام بشود.

این مواظبت برای همگان درس است که چطوری حتی در شیر خوردن بچه مواظبت کنند، آن هم آن شیر که اجازه ندهد در آن دو سال کامل، یک ذره برگردد! این شیر باید تمام عناصر جسمی حسین علیه السلام را بسازد که حسین، زهرایی محض بار بیاید.

## دقت در نام‌گذاری

حتی در اسم‌گذاری هم می‌بینیم که چقدر دقت شده است! در کتاب‌های ما مانند «مناقب» ابن شهر آشوب و «بحار الأنوار» نوشته‌اند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی حسین علیه السلام را بغل کرد، فرمود: فاطمه جان! علی جان! خودتان چه اسمی برای این بچه گذاشته‌اید؟ گفتند با بودن شما، ما اسمی برایش نگذاشتیم، شما اسم انتخاب کنید. فرمودند: من حسین را انتخاب می‌کنم.



## آثار و نشانه‌های رحمت الهی



چرا پیغمبر باید اسم انتخاب کند؟ برای اینکه اولاً بچه در همان روز اول که صدا می‌شنود، صدای بیرون تارهای گوش به طرف مغز را مرتعش می‌کند و انگار نقش کلام روی صفحه تار نقش می‌بندد. اسمی انتخاب می‌کرد که وقتی بچه بزرگ می‌شد، اسمش را که می‌بردند، با آن نقشی که در تارهای گوش پایانی بود، مطابقت داشته باشد و از اسم شاد بشود؛ نه اینکه بُدو بُدو به اداره نرود اداره آمار و بگوید پدر عوضی من این اسم عوضی مشرکین، کفار و خارجی‌ها را روی من گذاشت؛ شناسنامه مرا عوض کن! پیغمبر ﷺ حتی در اسم‌گذاری و انتخاب نوع اسم درس می‌دهد.

### لالایی حسین ﷺ

درباره امام حسین ﷺ حتی لالایی جهت خوابیدن ایشان را هم در کتاب‌ها نوشته‌اند که در منابع مختلف دیده‌ام و به ذهنم سپرده‌ام. بچه در گهواره است، ام‌سلمه می‌گوید من زیاد به کنار گهواره می‌آمدم و بچه نمی‌خوابید، صدایی آسمانی را می‌شنیدم که برایش لالایی می‌گوید. شما ببینید که در گهواره چه چیزی به بچه ارائه می‌دهد! ماهواره و سایت‌های فاسد ارائه نمی‌دهد؛ بهشت که عاقبت کار انسان است ارائه می‌دهد:

إِنَّ فِي الْجَنَّةِ نَهْرًا مِنْ لَبَنٍ لَيْلِيٍّ وَ حُسَيْنٍ وَ حَسَنٍ

در این لالایی هم به مادران درس داده است که مواظب باشید برای خواب کردن بچه‌تان در گوش بچه چه می‌خوانید! تصنیف آمریکایی و اروپایی و اسرائیلی می‌خوانید، یا تصنیف‌های مبتذل پلید و آلوده ایرانی را می‌خوانید؟!

### هم‌بازی حسین ﷺ

همین‌طور برای انتخاب هم‌بازی بایست مراقب بود. بچه دلش می‌خواهد در کوچه بدود و بازی کند. پیغمبر اکرم ﷺ دقت داشتند که از بچه‌های آن کوچه چه کسی هم‌بازی او بشود. بچه‌ای را انتخاب کرد به نام ابورافع که عاقل و فهمیده بود که در گفتگوی این دو بچه مسائل معرکه‌ای است. این دو کودک حدود چهارپنج سال داشتند. این‌ها چاله‌ای







می‌کنند و توپی گلی یا چوبی را به طرف آن می‌انداختند. اگر در چاله می‌افتاد می‌بردند، اگر نمی‌افتاد می‌باختند. قرار بر این بود که هرکسی بُرد، ده قدم سوار کول دیگری شود. توپ را انداخت در چاله و به ابورافع گفت: من بُردم، کولی بده! گفت بیا سوار شو! دفعه‌ای هم ابورافع بُرد و گفت حالا نوبت تو است؛ کولی بده! گفت: با چه رویی می‌خواهی سوار کسی بشوی که پیغمبر او را بر دوشش سوار کرد؟!

ابورافع گفت: آری، راست می‌گویی. یک‌بار دیگر ابی‌عبدالله برنده شد و گفت بیا کولی بده. ابورافع گفت: نه، تو آن دفعه به من کولی ندادی، من هم نمی‌دهم. گفت: چطور می‌توانی به کسی که پیغمبر سوار دوشش کرده است، کولی ندهی؟! گفت: آری؛ راست می‌گویی.

همه این جزئیات را نوشته‌اند و اگر به مکتب رفته بود، مطلب مهمی است و حتماً می‌نوشتند. حال کسی که مکتب ندیده است، چگونه و به چه علت در حدود ۵۷ سالگی این دعای عرفه، این خطابه شب عاشورا و آن روایات عظیم و عجیب از او به‌ظهور رسیده است؟! این را از قول حضرت رضا علیه السلام برای شما می‌گوییم که شاید توضیحش سه‌چهار روز طول بکشد، ولی برای اینکه معطل نمانید، بخش اندکی از متن دعا را می‌خوانم تا علت این که ابی‌عبدالله علیه السلام به این مقام رسید را بگوییم و شما از این دعا بی‌نصیب نمانید.

این دعا خیلی فوق‌العاده است و اگر این مجلس یک‌سال هم ادامه داشته باشم، شاید بتوانم آن را شرح بدهم. دوسه خط اول دعا شناخت پروردگار به‌وسیله ابی‌عبدالله علیه السلام است. چیزی را که می‌بینیم، به اندازه ظرفیت دید ماست، نه به اندازه آنچه مورد مشاهده است، اما ابی‌عبدالله علیه السلام خدا را آن‌گونه که بود شناخت. داستان از این قرار است.

### فرازهایی از دعای امام حسین علیه السلام

«اللَّهُمَّ أَنْتَ مُتَعَالَى الْمَكَانِ (البته بعداً باید توضیح بدهم که مکان در اینجا به معنای مکان مادی نیست؛ مکان در لغت عرب یعنی منزلت و مرتبه) عَظِيمُ الْجَبْرُوتِ، شَدِيدُ الْمِحَالِ، غَنِيٌّ عَنِ الْخَلَائِقِ، عَرِيضُ الْكِبْرِيَاءِ، قَادِرٌ عَلَى مَا تَشَاءُ (این شناخت کامل توحید است) قَرِيبُ الرَّحْمَةِ».





این خیلی عجیب است! می‌گویند رحمت تو از هیچ گنهکاری دور نیست که دنبالش بدود، دربه‌در بشود و بر سرش بزند؛ بلکه رحمت تو در کنار گنهکار است که اگر دلش بخواهد، توبه کرده و رحمت تو را نصیب خودش کند.

«صَادِقُ الْوَعْدِ سَابِعُ النَّعْمَةِ حَسَنُ الْبَلَاءِ قَرِيبٌ إِذَا دُعِيَ مُحِيطٌ بِمَا خَلَقْتَ قَابِلُ التَّوْبَةِ لِمَنْ تَابَ إِلَيْكَ» توبه هیچ توبه‌کننده‌ای را رد نمی‌کند.  
«قَادِرٌ عَلَى مَا أَرَدَتْ وَمُدْرِكٌ مَا طَلَبْتَ وَشَكُورٌ إِذَا شُكِرْتَ وَذَكُورٌ إِذَا ذُكِرْتَ أَدْعُوكَ مُحْتَاجاً وَأَرْغَبُ إِلَيْكَ فَقِيراً وَأَفْرَغُ إِلَيْكَ خَائِفاً».

### ذکر مصیبت

عشق‌بازان صلاحو را صدا می‌زد حسین	دل به دریای بلا در کربلا می‌زد حسین
باز طرحی نو از قالوا بلی می‌زد حسین	گرچه نقش پرچمش هیهات من الذله بود
تا قدم در راه تسلیم و رضا می‌زد حسین	سیر در معراج قرب حضرت معبود داشت
آسمان عشق را رنگ خدا می‌زد حسین	تا نریزد خون پاک اصغرش روی زمین
بوسه بر آینه‌ ایزدنما می‌زد حسین	چشم در چشم علی اکبرش وقت وداع
بر سر مُلک دو عالم پشت پا می‌زد حسین	دست سقا را چو می‌بوسید در دریای خون
خیمه در قلب و دل اهل ولا می‌زد حسین	خیمه‌های آل طه را چو آتش می‌زدند
از حرم تا قتلگه زینب صدا می‌زد حسین	سبزپوشان فلک دیدند با فریاد سرخ

### دعا

خدایا! به حقیقت ابی‌عبدالله، ابی‌عبدالله علیه‌السلام را تا قیامت از ما و نسل ما نگیر و ما را با او قرار بدار؛  
خدایا! دعا‌های او را در حق ما و زن و بچه‌ها و نسل ما مستجاب کن؛  
خدایا! غرق‌شدگان در سیل را غریق رحمتت قرار بده؛  
به باقی‌ماندگانشان که سخت‌ترین مصیبت را دیده‌اند، اجر عنایت کن؛  
به آنهایی هم که زندگی‌شان در این سیل، در شهرهای دیگر ایران، تهران و مناطق دیگر آرام بود و راحت بودند، توفیق کمک بیشتر به آنها را عنایت فرما.



جلسہ چہارم

ارتباط گریٹھ باطنی با عمل



## ارتباطات حالات درونی با گرایش‌ها

حالات و حرکات درون انسان، روش، رفتار و کردارِ ظاهرِ انسان نتیجه و محصول گرایش او به یک واقعیت است. اگر این واقعیت حق باشد و مثبت، حالات درون و حرکات ظاهرِ انسان در حدّ ظرفیت و معرفت خودش مثبت خواهد بود، و اگر منفی باشد؛ یعنی موضوع گرایش و تمایل، منفی باشد، به ناچار احوالات درون و حرکات بیرون منفی خواهد بود. شاید درس خواندهٔ امروز بگوید این مسئله در روانشناسی هم ثابت شده است، ولی مطلب اینجاست که زمان نزول قرآن پرده از روی این مطلب برداشته شده است؛ به وجود مبارک رسول خدا ﷺ امر می‌کند بگو: «كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ»<sup>۱</sup> تمام مردم عالم، «كُلُّ يَعْمَلُ» حرکات و رفتارشان، روش و منش و احوالاتشان بر اثر آن بافتی است که در درون خود بافته‌اند.

### اقسام گرایش‌های انسان

آن‌هایی که در این زمینه تحقیقات خوبی دارند و فرموده‌اند احوالات درون و کل حرکات بیرون، محصول آن گرایش و بافت باطنی است، می‌گویند کلاً گرایش‌ها هفت نوع است و چنین نامگذاری کرده‌اند: گرایش علمی، گرایش فلسفی، گرایش اخلاقی، گرایش عرفانی، گرایش دینی، گرایش هوایی که منظورشان هوای نفس است.

۱. اسراء: ۸۴



## جولان گرایش نفسانی در انسان

هوای نفس عبارت است از مجموعه خواسته‌های نامشروع و بی‌محاسبه؛ خواسته‌هایی در درونشان جولان دارد و آنها را به حرکت می‌آورد بدون اینکه عواقب این خواسته‌ها را بررسی کنند و خیر و شرّ آن را بفهمند؛ یعنی یک گرایش درونی بی‌محاسبه به خواستن دارد و همه باطنش این است که: می‌خواهم.

آیا آنچه را می‌خواهی حقّ توست یا نه، فقط می‌خواهی؟! فقط می‌خواهند و کاری ندارند که ممکن است حقّ آنها نباشد، حقّ دیگران باشد یا زشت؛ فقط می‌گویند: می‌خواهیم. اگر این «می‌خواهم» بر انسان مسلط بشود، براساس همان «می‌خواهم» زندگی می‌کند. با تسلط «می‌خواهم» هر دلیلی هم برایش بیاورید که این «می‌خواهم» تو بی‌محاسبه، نامعقول و غیرمنطقی است، خوب که حرف‌ها را گوش می‌دهد، باز هم در پاسخ می‌گوید «می‌خواهم».

## یوسف علیه السلام قهرمان گرایش مثبت باطنی

وجود مبارک حضرت یوسف علیه السلام حدود هفت‌سال که احتمالاً هنوز به پیغمبری نرسیده بود، در خلوت کاخ با زبان دین، دین ابراهیم علیه السلام، با زبان عقل و فطرت و با زبان وجدان با آن زن صحبت کرد، اما در تمام این مدّت به یوسف گفت: کامجویی از تو را می‌خواهم!

در این هفت‌سال یک‌بار هم به یوسف نگفت که زبان دین و عقلت، زبان وجدان، فطرت و آگاهی‌ات درست است؛ فقط گفت «می‌خواهم» و اگر قبول نکنی باید به زندان بروی. یوسف علیه السلام همین که خواسته نامشروعی را قبول نکرد، نه سال در زندان فراعنه دست و پا زد. طرفش هم قدرت داشت، برای او پرونده‌سازی هم کرد؛ گفت: من این را آورده و نانمش دادم، لباسش را دادم و ترّ و خشک‌ش کردم، اما او با اینکه می‌دید من شوهر دارم، دنبال من بود تا عقّت من را لکه‌دار کند.

آنها هم قبول کردند و هیچ‌کس صدایش درنیامد، قاضی هم براساس پرونده‌سازی دربار و این زنِ قدرتمند حکم داد.



## شرایط قضاوت و قاضی

وای به حال آن قاضی که در حکم خویش خواسته ظالمان و زورداران و ستمگران را بپذیرد! طبق آیات صریح و روایات صحیح قاضی حکم‌دهنده تحت فشار زورمندان، ظالمان، ستمگران و ثروتمندان، نجاتش در قیامت محال است و دوزخ‌رفتیش یقینی و قطعی است.

در اسلام قاضی حق ندارد بلندبلند و با تلخی با متهم صحبت کند؛ هنوز که جرمش ثابت نشده است! حق ندارد او را از دادگاه بیرون کند یا به او فشار بیاورد که هرچه من می‌گویم بنویس؛ چون این اقرار باطل است و نمی‌شود بر اساس آن حکم داد و این کار حرام است. حق ندارد متهم را تحقیر بکند و در امور پنهان متهم وارد جستجو بشود که مثلاً چند بار زنا کرده‌ای؟ چندبار فلان کار را کرده‌ای؟ اینها را بنویس!

این‌گونه پرسیدن و جستجو حرام قطعی است. بحث قضاوت از ظریف‌ترین مباحث قرآن مجید و روایات است. بالاخره قاضی به نفع یک زن بدکار، خطاکار و گنهکار و به ضرر پاکدامنی که قرآن می‌گوید جزء مخلصین عالم بوده است، حکم می‌دهد. طبق آیه قرآن، یوسف علیه السلام در همان وقت که مورد هجوم بود و در آن اوضاع آتشین، یعنی همان سن جوانی از مخلصین بود: ﴿إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾<sup>۱</sup> آیه در اوایل سوره یوسف و مربوط به آن وقتی است که به شدت این زن از او درخواست کامجویی کرد، تمام درها را هم بسته بود و گفت راهی برای فرار نداری، باید پاسخ مرا بدهی، اما اصلاً هوس این گناه هم به ذهنش نیامد.

مؤمن باید اینجوری ضدّ ضربه باشد. انسانی که اعتقاد به خدا و پیغمبر و قرآن و امامان دارد، ولی براساس این اعتقاد حرکت نمی‌کند، این اعتقادش صرف تشریفات روانی است، نه اتصال انسان به پروردگار. اعتقاد حضرت یوسف علیه السلام تشریفات و پدیده روانی نبود! در آیه دیگر آمده است که حضرت یوسف «صدیق» هم بود؛ یعنی یک باورکرده واقعی که براساس باورش عمل می‌کرد و روش و منشی همپای اعتقاد خویش داشت.

۱. یوسف: ۲۴.



## علی علیه السلام در دادگاه

امیرالمؤمنین علیه السلام در بازار کوفه زره خودش را دید که شخصی قصد فروش آن را دارد؛ آمد و بیان داشت که زره مال من است.

فروشنده یهودی گفت: این حرف شما فقط یک ادعاست! طبق قاعده فقهی هم می‌گویند که «بَد» علامت ملکیت است.

امام علیه السلام آرام به او فرمود: من درست می‌گویم. امام که فردی عادی نبود! امیرالمؤمنین علیه السلام یدالله، عین‌الله و اذن‌الله بود. از نظر ظاهر دنیا هم حاکم مملکت بود و به تعبیر امروزی‌ها، رئیس‌جمهور بود.

یهودی گفت: آقا این مملکت دادگاه دارد، اگر ادعا داری که زره مال توست، به دادگاه می‌رویم، هرچه قاضی حکم کند.

امام علیه السلام هم به راحتی پذیرفت که به دادگاه بروند. بله؛ علی علیه السلام امتیاز وجودی‌اش این است که عبدالله است! از این قضیه استقبال کرد؛ چون مسئله مربوط به فقه الهی است که اگر ادعایی داری، به دادگاه برو و مدرک ارائه کن، حکم دادگاه را هم بپذیر.

بالاخره به دادگاه وارد شدند. در آغاز، امام علیه السلام دو ایراد از قاضی گرفت، در حالی که آن قاضی، منصوب خود امیرالمؤمنین علیه السلام و قاضی‌القضات کشور بود.

اول گفت چرا جواب سلام مرا گرم‌تر از جواب سلام این یهودی دادی؟ این خلاف قضاوت است!

دوم چرا به من گفתי کنار تو بنشینم؟ در دادگاه مدعی و مدعی علیه باید یک‌جا بنشینند. من باید کنار این یهودی بنشینم، نه بغل دست تو.

سپس فرمود: حالا حرف‌های ما را بشنو! من در بازار کوفه می‌رفتم که زره خودم را در مغازه ایشان دیدم.

امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی با ادب و متانت صحبت کرد، نفرمود: قاضی! من در بازار کوفه زره‌ام را در مغازه این مردک بی‌دین عوضی دیدم. دین این اجازه را نمی‌دهد؛ بلکه فرمود





من زره خود را در مغازه این کاسب دیدم و به او گفتم این برای من است، او گفت نه، برای من است، اگر حرفی داری برویم دادگاه.

دادگاه هم طبق آیات قرآن به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: شاهی داری که یک نفر یا دو نفر شهادت بدهند این زره برای توست؟

فرمود: نه، من شاهد ندارم.

گفت: قسم می‌خوری که زره برای توست؟

گفت: نه، برای یک زره خدا را به بازی نمی‌گیرم.

گفت: ختم جلسه اعلام شد، به یهودی گفت: زره برای توست. به امیرالمؤمنین علیه السلام هم گفت تشریف ببرید. حضرت بلند شد، هم از قاضی خداحافظی کرد و هم از یهودی.

وقتی از دادگاه بیرون آمدند، یهودی خطاب به علی علیه السلام گفت: بایست، نمی‌گذارم بروی! مرا مسلمان کن، بعد برو.

گفت: علی جان! در دنیا سابقه ندارد رئیس جمهوری به این راحتی بیاید دادگاه و به قاضی ایراد بگیرد، بعد هم به این راحتی تسلیم حکم دادگاه بشود!

زره برای توست؛ به مغازه برویم تا تحویل دهیم.

علی علیه السلام با این روش و منیش چه گرایشی داشته است؟ زلیخا چه گرایشی داشت؟ یوسف چه گرایشی داشت؟ مردم کمتر به این مسئله گرایش توجه دارند که به چه چیزی گرایش دارند.

گرایش ششمی که نوشته‌اند، گرایش به هوا است؛ اینکه فقط می‌گویند «می‌خواهم». اگر بگویی حق تو نیست، می‌گویند: به تو ربطی ندارد، می‌خواهم.

## خدا و رسول خدا در جنگ با رباخوار

پروردگار در قرآن ربا را حرام قطعی اعلام کرده است و ترجمه درست آیه شریفه **﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾** این است که اگر دست از ربا برندارید، به شما اعلام می‌شود که خدا و پیغمبرش در جنگ با شما رباخواران هستند.



اگر خدا و پیغمبر ﷺ به جنگ کسی بیایند، آیا این جنگ برای طرف مقابل پیروزی دارد؟ اما وقتی این آیه را برای رباخوار می‌خوانند، می‌گویند: این روزه را برای کسان دیگر بخوان! فکر می‌کند آیات حکیمانه الهیه روزه‌خوانی و مداحی است.

بعد گوینده به نصیحت ادامه می‌دهد که: در یکی از مهم‌ترین کتاب‌های ما که جزء کتاب‌های رأسی واقع است و در رده‌بندی، جزء کتاب‌های رأس و درجه اول است و بیست جلد دارد، در باب تجارت آن پیغمبر ﷺ به امیرالمؤمنین ع می‌فرماید: یک درهم کمترین پول زمان پیغمبر بود، مثل ده شاهی زمان ما، خوردن یک‌درهم ربا مساوی است با بیست‌بار زنای با محارم در خانه کعبه.

توضیح اینکه می‌فرماید درهم، نه دینار. درهم، کم‌ترین پول زمان پیغمبر ﷺ بود، مانند ده‌شاهی زمان پهلوی.

باز شخص رباخوار می‌گوید: مزاحم من نشو و مدام حرف زن! به تو گفتم بلند شو برو و این روزه‌ها را برای کسی دیگری بخوان! این نتیجه گرایش باطن این شخص است به «می‌خواهم».

### گرایش شیطانی و نمونه‌های آن

اما گرایش هفتم، گرایش به شیطان است. مصداق آشکار و ظاهرش مثل گرایش این جوانِ نفهم بی‌عقلِ پستِ بی‌رحمِ خوک‌صفت، یعنی بن‌سلمان به ترامپ است. این تنها یک نمونه است و از این دست در دنیا زیاد است و در همه کشورهای پُر است، ولی این گرایش یک نمونه بارز و آشکار است. خیال می‌کند که اگر به ابلیس و شیطان گرایش نداشته باشد، اگر با این شیطان بندوبست نکند، زنده نمی‌ماند، صندلی‌اش از دست می‌رود و نان‌ش آجر می‌شود. عملش نیز براساس همین گرایش است. شیطان‌ش به او می‌گوید هر روز یمن را بمباران کن، عروسی‌ها را می‌زند، عروس و داماد و مهمان‌ها تکه تکه می‌شوند. پریروز مدرسه‌ای را بمباران کردند و چقدر دختر بی‌گناه هفت‌هشت ساله با چه آرزوهایی، خودشان و پدر و مادرشان سوختند! چهار سال است که این کار را می‌کند.





گرایش درونی خود ترامپ می‌گوید چهره‌هایی که چهل سال یار دین و مردم بودند، یار مستضعفان، درماندگان و گرفتاران بودند و در این یاری‌دادن در داخل و خارج چقدر شهید دادند را هم در دفتر تروریست‌های جهان ثبت بکنیم تا از همه چیز محروم بشوند و هر جا هم آنها را گرفتند، درجا قطعه‌قطعه‌شان بکنند.

حالا شما هرچه فیلم چهارساله یمن را جلوی ترامپ باز کن و بگو اینها به دستور تو قطعه‌قطعه شدند، می‌گوید صفحه را ببند که هنوز ادامه دارد!

آیا رحمی ندارد؟ نه؛ در این نوع گرایش‌ها مطلقاً رحمی وجود ندارد، عاطفه و محبتی وجود ندارد.

برادران و خواهرانم! نسبت به باطن خودمان بررسی کنیم. بررسی باطن امکان دارد و به هیچ دکتر روان‌شناسی هم نیاز نیست: ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾ هر انسانی به باطن خودش آگاه است. گرایش، چیز پنهانی نیست؛ بلکه حالتی درونی است. درون ما و گرایش‌های درون، دست خودمان است و همین گرایش است که کار انجام می‌دهد. گرایش مثبت بهترین ثمرات، نتایج و واقعیات را برای ما می‌آورد و گرایش منفی بدترین شرّها را بار ما می‌کند که اگر ریشه‌دار هم بشود، دیگر علاجش خیلی مشکل می‌شود.

آیا یزید که در سال اول حکومتش حادثه کربلا را ایجاد کرد، پشیمان شد؟ وقتی داستان کربلا را برایش گفتند، حتی سرهای بریده را پیش او گذاشتند و صدای ناله زن و بچه را از خرابه می‌شنید، پشیمان شد؟ اگر پشیمان شده بود که سال دوم به سپاه خویش دستور نمی‌داد به مدینه هجوم کنند! مرد و زن را قتل عام کردند و زنان و دختران مدینه را هم بر خود حلال دانستند. به احترام منبر نمی‌گوییم زمانی که به مدینه یورش بردند، چه بر سر زن و دختران آوردند؛ همین قدر بگوییم که برای اینکه در چندروز حضور در مدینه اسب‌هایشان یک‌جا در اختیار باشد، کلّ حرم پیغمبر و مسجدالنبی را اصطبل کردند.

## آثار و نشانه‌های رحمت الهی



سال سوم دستور داد کعبه را خراب کنید و هرچه دارد و ندارد آتش بزنیید و نابود کنید، اما خدا مهلتش نداد و زمانی که در بیابان برای شکار می‌رفت، اسبش رم کرد و او را با کله به زمین زد، جمجمه‌اش خورد شد و به جهنم رفت.

اگر این گرایش‌های منفی ریشه‌دار بشود، برگشت خیلی مشکل است. از یک سو محال است فرشتگان از پاکی خودشان تنزل کنند، و از آن سو هم محال است کسانی که به نهایت پستی و حیوانیت رسیده‌اند رو به بالا حرکت کنند و همان‌جا ماندگارند؛

﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾.

مگر عمومی پیغمبر توبه کرد؟ مگر عاص بن وائل توبه کرد؟ به خدا قسم یک نفر از این سی‌هزار نفری که از کربلا برگشتند، توبه نکردند. توأبینی که اسمشان را شنیده‌اید، گروهی بودند که به امام حسین علیه السلام نامه نوشتند که: بیا! باغ‌ها سرسبز شده و رودخانه‌ها پر آب است. ما بنی‌امیه را نمی‌خواهیم، اگر نیایی، فردای قیامت به خدا می‌گوییم ما حسین بن علی را خواستیم و او ما را نخواست و گیر بنی‌امیه ماندیم. امام علیه السلام با این نامه که اتمام حجتی بود، به سمت کوفه آمد، ولی یکی از نویسندگان نامه که همه از چهره‌های پُرشخصیت و شیعه کوفه بودند، با اینکه شنیدند در کربلا جلوی امام را گرفته‌اند و جنگ در خواهد گرفت، به کربلا نیامدند. وقتی حادثه تمام شد، پشیمان شدند و گروهی را تشکیل دادند به نام «توآبین». بنی‌امیه یکی‌شان را هم زنده نگذاشتند. جز توآبین، یکی از سی‌هزار نفر سپاهی که از جنگ کربلا برگشتند توبه نکرد؛ چون گرایش هوایی و گرایش به شیطانی مثل یزید و بنی‌امیه در آنها ریشه‌دار شده بود. کسی از شمر پرسید: اگر بعد از مردنت، زنده شوی و به دنیا برگردی، چه کار می‌کنی؟ گفت: دوباره سر حسین بن علی را از بدن جدا می‌کنم.

گرایش مثبت ریشه‌دار و درخت شده در وجود انسان هم همین‌گونه است. کسی که گرایشی پایه‌دار و ثابت شده دارد، اصلاً نمی‌تواند از آن گرایش دست بردارد. اگر الآن





کسی از درِ حسینیّه وارد شود و بگوید نفری صد میلیون دلار به شما می‌دهم که از اهل بیت و قرآن دست بردارید، همه می‌گویم دست نمی‌کشیم؛ چون این گرایش در ما ریشه دوانده است.

نسبت به گرایش‌های باطنی خیلی باید دقت کرد. تا اینجا مقدمه بحث بود که به پایان رسید. البته به خواست خدا درباره این هفت گرایش توضیح می‌دهم که خیلی مفید است.

### گرایش باطنی ابوالفضل علیه السلام

حالا نگاهی هم به وجود مبارک قمر بنی‌هاشم بیندازیم که ایشان چرا قمر بنی‌هاشم شد! به قول آن شاعر ادیبِ باسواد و دانشگاهی:

چهار امامی که تو را دیده‌اند دستِ علمگیر تو بوسیده‌اند

با اینکه ایشان در شب شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام سیزده ساله بود، چرا جناب امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان امام زمان او نسبت به ابی‌عبدالله علیه السلام به او وصیت می‌کند و می‌گوید تو در امور حسین من وصی من هستی؟ ایشان چه گرایشی داشت؟

### نِعْمَ الْأَخُ

گرایش ابوالفضل را در زیارت‌نامه‌اش می‌توانیم پیدا کنیم که در آن آمده است: تو گرایش گرایش اطاعت خالصانه از وجود مقدس پروردگار بود: «أَطَعْتَ اللَّهَ»، و گرایش به اطاعت از پیغمبر «وَرَسُولَهُ»، گرایش اطاعتی به امیرالمؤمنین و ابی‌عبدالله. بعد می‌گوید: «نِعْمَ الْأَخُ الْمُوَاسِي لِأَخِيهِ»، چه برادر مددکاری برای ابی‌عبدالله بودی که نمونه نداری!

هارون و موسی علیه السلام پیغمبر بودند. در قرآن آمده است که وقتی موسی از کوه طور برگشت، «وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً» دید مردم گوساله‌پرست شده‌اند؛ چانه هارون را گرفت و به شدت کشید و گفت: این چه وضعی است که در نبود من به وجود آمده است؟ موسی علیه السلام بر سر برادرش داد کشید، هردو پیغمبر و برادر بودند و در قیامت با هم در بهشت هستند، اما ابی‌عبدالله علیه السلام حتی یک‌بار هم با قمر بنی‌هاشم بلند صحبت نکرد. در کوچه و خیابان،



## آثار و نشانه‌های رحمت الهی

قمر بنی‌هاشم یک‌بار هم‌دوش ابی‌عبدالله علیه‌السلام راه نرفت و دائم یک‌قدم از برادر عقب‌تر بود. یک‌مرتبه هم به او گفتند شانه‌به‌شانه ابی‌عبدالله حرکت کن، ولی نپذیرفت. حتی یک‌بار خود ابی‌عبدالله علیه‌السلام فرمود: برادر! بیا شانه‌به‌شانه من حرکت کن! گفت: پدرم گفته تو پسر فاطمه هستی و من پسر علی هستم؛ تو کجا و من کجا! آری؛ این حالات و برخوردهایش بر اثر آن گرایش باطنی بود.

## ذکر مصیبت

روز روزه نیست، اما روز روزه است.

قربان عاشقی که شهیدان کوی عشق	در روز حشر رتبه او آرزو کنند
سقای آب بود و لب تشنه جان سپرد	می‌خواست آب کوثرش اندر گلو کنند
بی‌دست ماند و داد خدا دست خود به او	آنان که منکرند بگو روبرو کنند
درگاه او چو قبله ارباب حاجت است	از شاه تا گدا همه رو سوی او کنند

## دعا

خدایا! به حقیقت قمر بنی‌هاشم، دنیا و آخرت ما را دنیا و آخرت اهل بیت علیهم‌السلام قرار بده؛  
خدایا! به حقیقت زینب کبری علیها‌السلام، همه گذشتگان ما و شهدای از زمان آدم تا الآن را با  
قمر بنی‌هاشم محشور کن؛  
خدایا! خطاهای گذشته ما را که عمدی نبوده و ضعف و غفلت داشتیم، ببخش و بیامرز؛  
خدایا! تمام مسلمان‌ها و کشورهایشان را از شرّ این شیطان‌ها و شیطان‌پرست‌ها حفظ فرما؛  
خدایا! به حقیقت ابی‌عبدالله علیه‌السلام امام عصر علیه‌السلام را الآن دعاگوی ما و زن و بچه‌ها و نسل  
ما قرار بده.



جلسه پنجم

پرکردن ظرف وجود با ارزش‌ها





## مَثَلِ آثار و برکات امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام

مورد بحث ما آثار عظیم و بی نظیری است که از وجود مبارک حضرت سیدالشهدا عَلَيْهِ السَّلَام طلوع نمود و اینکه پایه و ریشه این آثار و علت ظهور این آثار چه بود. این مطلب برای هرکسی روشن بشود، شخصیت معنوی و الهی همه انبیای الهی و ائمه طاهرين عَلَيْهِمُ السَّلَام برای او روشن و کشف می گردد. هیچ تعجبی هم ندارد که پروردگار مهربان عالم در ظرفی مثل ظرف جسم، عامل این همه آثار را قرار بدهد و این ظرف را مشرق طلوع این همه حقایق کند.

### انسان، ظرفی خالی

بدن همه اینها مانند بدن دیگر انسانها بود. هیچ بدنی در عالم پُر آفریده نشده است؛ بلکه مانند ظرفی خالی است. حالا بیشتر مردم عالم از زمان آدم تا حالا این ظرف را از آب و نان پُر کرده اند و می کنند و می میرند و هیچ چیز دیگری در این ظرف نمی ریزند. قرآن مجید درباره کسانی که کارشان فقط این است که ظرف جسم را از آب و نان پُر کنند، می فرماید با چهارپایان چه فرقی دارند؟ آنها هم این ظرف را با علف و جو و کاه و یونجه پُر می کنند، نتیجه اش هم مقداری شیر است و پهن. دسته ای هم حلال گوشت هستند و می شود زندگی را با آنها مربوط کرد، ولی حرام گوشتها که داستانی دیگر دارند، اما آنهایی که در این ظرف خالی الهی فقط مواد خوراکی می ریزند، بخشی تبدیل به



فضولات می‌شود که باید از بدن بیرون بریزند که اگر در دورریختن آن اهمال کنند، یا مزاحمشان می‌شود یا آبرویشان را می‌برد. بخشی هم تبدیل به انرژی می‌شود که با این انرژی، به دنبال اضافه کردن زمین و ثروت و باغ و ویلا می‌دَوَند.

## قیامت حق است

با توجه به خبرهایی که پروردگار در صدوچهارده کتاب و توسط صدوبیست و چهار هزار پیغمبر و ائمه طاهرين (علیهم‌السلام) درباره قیامت داده است، هیچ راهی برای دروغ انگاشتن قیامت وجود ندارد. کسی که می‌گوید قیامتی وجود ندارد دروغ می‌گوید؛ چون هیچ دلیلی برای حرفش ندارد. آن که می‌گوید نمی‌شود مرده‌ها زنده بشوند، خداوند هر روز جلوی چشمش میلیاردها مرده را زنده می‌کند.

## زندگی بعد از مرگ

کرم ابریشم دور خودش پیله می‌بافد و در و پنجره‌ای هم برای پیله‌اش نمی‌سازد. وقتی کار پیله‌سازی تمام شد، داخل آن حبس می‌شود و می‌میرد. این را از کسانی که در کار پیله هستند پرسید. وقتی کرم ابریشم می‌میرد، در پیله خشک می‌شود. با قوی‌ترین ابزار علمی هم که این مرده خشک را بررسی کنند، چیزی از آثار حیات در او وجود ندارد و یک میّت خشک شده است. اگر خیلی آرام هم آن میّت را فشار بدهند، پودر می‌شود ولی همین جنازه به صورت پروانه‌ای زیبا، رنگارنگ و دلبر بیرون می‌آید و هزار کار در این عالم می‌کند. کارش هم لااقل در کشور ما با گلستان‌هاست و دیگر کشورها را خبر ندارم. همین مرده‌ای که زنده شده است، بیش از هزار سال ملاک بیان اشعار عاشقانه قرار گرفته است. این که هرروز جلوی چشم مردم است!

مگر در قرآن نمی‌فرماید ﴿يُحْيِي اللَّهُ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾! هر سال زمین می‌میرد و قدرت حیاتی را از دست می‌دهد و دوباره ده‌پانزده روز مانده به بهار زنده می‌شود. میلیاردها دانه





نباتی و گل و درخت در آغوش زنده زمین فعالیت می‌کنند، اما آن وقتی که زنده نیست، درخت‌ها همه خشک هستند و یک برگ سبز هم ندارند.

ما اگر پُر آفریده می‌شدیم، بی‌نیاز بودیم و دیگر آب و نان و هوا نمی‌خواستیم، ولی اصلاً پُر آفریده نشده‌ایم؛ بلکه صددرصد خالی آفریده شده‌ایم. حتی داخل همه استخوان‌هایمان هم خالی است. حتی داخل یک دانه موی روی پوست که گاهی به زحمت در زیر نور می‌توان دید، آن هم خالی است.

پس ای جنس دوپا! چه می‌گویی و سینه‌ات را برای چه کسی سپر می‌کنی؟! در اسمت وجود خالی محض است که به‌خاطر خالی بودن و خلأ سرتاسر، نیازمند، گدا و فقیر است.

هر لحظه که نفست را بالا و پایین می‌دهی که چندان طول نمی‌کشد، هفتصد لیتر اکسیژن و ازت را برای زنده بودن مصرف می‌کنی. اگر ناهارت دیر بشود، سردرد می‌گیری و دادت درمی‌آید. شکمت هم پر بشود، با حالتِ دو به دنبال توالت می‌گردی که آبرویت را نبرد؛ حالا چه می‌گویی؟!

### عمر بی‌ثمر

آن که هشتادونود سال این ظرف را فقط از مواد خاکی و عنصری پُر می‌کند که محصولش دستشویی را پر کند و انرژی باقیمانده‌اش را هم برای گستردن سفرهٔ دنیایش صرف کند، تا چه زمانی می‌خواهد این سفره را نگه‌دارد؟ حالا این سفره تبدیل به چندصد میلیارد پول یا هکتارها باغ و زراعت شده است، لحظه‌ای که در شب خوابیده‌ای و از همه‌چیز غافل و بی‌خیال هستی و مغرور به دارایی‌ها، پروردگار عالم اشاره‌ای به قلب می‌کند که وقت تمام شده است؛ بایست!

وقتی هنگام صبح زن و بچه می‌آیند که بیدارش کنند که برود روی آن صندلی گران و میز خاتم‌کاری بنشیند و صبحانه بخورد، می‌بینند کل اعضا و جوارح بی‌حرکت است، چشم نمی‌بیند، گوش نمی‌شنود، زبان نمی‌گوید و بدن حرکتی ندارد.





بازماندگان هم به قول امیرالمؤمنین علیه السلام دو قطره اشکی می‌ریزند و می‌بینند چاره‌ای دیگر نیست؛ به اقوام و آشنایان اطلاع می‌دهند تا او را به بهشت زهرا ببرند؛ زیرا ما با وجود او می‌ترسیم شب را در خانه بخوابیم.

با چه رفتی به این آخرتی که در صدوچهارده کتاب آسمانی خبرش را داده‌اند و همه انبیا هم از آن خبر داده‌اند؛ به امت‌ها می‌گفتند با این کارهایی که شما دارید، «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»، برای شما از عذاب بزرگی که پیش روی شماست، در ترس و وحشت هستیم؛ عذابی که محصول اخلاق، اعمال و رفتار و کردارتان است، اما آنها باز هم خواب بودند و فقط پُر می‌کردند و خالی می‌کردند، با اضافه‌ای هم که به صورت انرژی می‌ماند، باز هم دنبال گناه و جمع کردن ثروت و زمین و به قول قرآن مجید به دنبال اضافه کردن بودند.

حالا قلب ایستاد، کجا رفت؟ بدنش که وارد قبر شد، در قبر را می‌بندند تا این حشرات زمین با خیال راحت از این سفره چرب و نرم ده‌بیست روزی استفاده کنند و بخورند. زیر خاک یا کرم است، یا مار است یا عقرب است یا حشرات دیگر.

روح کجا رفت؟ اگر قرآن را باور نکنم، چه حرفی را باید باور کنم؟ کتاب خدا می‌فرماید «مَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ»، بعد از اینکه حق را باور نکنی، هیچ راهی جز قبول کردن گمراهی ندارد. خدا را قبول نمی‌کنی، حتماً در دامن شیطان می‌افتی و راه سوئی ندارد. قیامت را قبول نداری، حتماً در دامن پُر کردن این ظرف خالی از آب و علف می‌افتی. انبیا و ائمه را قبول نداری، حتماً در دامن طغیان و سرکشی و انواع گناهان می‌افتی.

### ترس از جنازه ملکه زیبایی

این بدن را هم که هیچ‌کس قبول نمی‌کند! فرض کنید جوانی از خانواده ثروتمند یا معمولی قصد ازدواج دارد و به مادر و خواهرش می‌گوید برای من زن پیدا کنید. آنها هم دختری هجده ساله که در شکل و قیافه و ساختمان خلقت و مو و چشم و ابرو، به نظر ارزیاب‌ها زیباترین دختر یک مملکت و ملکه زیبایی است را پیدا می‌کنند و مراسم



خواستگاری و بله‌برون انجام می‌شود و مهری قرار می‌دهند. بعد می‌گویند شش‌هفت ماهی صیغه بخوانیم یا از اول صیغه دائم می‌خوانند تا عروسی برگزار شود. این جوان هم دیگر سرازپا نمی‌شناسد؛ چون زیباترین معشوقه از راه حلال گیرش آمده است. یک شب دختر بر اثر سکتۀ مغزی می‌میرد. حال اگر به این جوان عاشق دل‌باخته بگوییم صدمیلیارد بگیر و این جنازه را نگه‌دار، آیا نگه می‌دارد؟ نمی‌شود نگه دارد، باید دل بکند و جنازه را خاک کنند. عاقبت بدن همین است. اما پروردگار در قرآن مجید و در سورۀ مؤمنون از جهانی بعد از مردن همه نام می‌برد به نام برزخ. این کلمه در قرآن است که پیش روی همه شماها «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرَزَخُ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ»<sup>۱</sup> اول جهان برزخ است و این جهان تا برپایی قیامت ادامه دارد و آن، جهان بعد از برزخ است.

### برزخ، پیش از قیامت

در برزخ که این قبر نیست، پشت پرده این جهان است. وضع ارواح در برزخ چگونه است؟ ارواح هستند که با دست پُر رفته‌اند، یعنی روزی که در دنیا بودند، این خلأ بدن را با آب و نان حلال پُر می‌کردند، خلأ روح را با ایمان و معرفت، با محبت، اخلاق، با پیوند با خدا و انبیا پُر می‌کردند. این روح با دست پُر وارد برزخ می‌شود که رسول خدا ﷺ می‌فرماید برزخ این گروه باغی از باغ‌های بهشت است: «رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ».

من هنوز حرف اصلی‌ام را نرده‌ام! ما این‌روزها به دنبال این هستیم که چه علتی باعث طلوع این همه آثار از وجود مبارک حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام گردید که یکی از آن آثار، همین دعایی است که دیروز متنش را شنیدید و حتی به ترجمه‌اش هم نرسیدیم! با اینکه این دعا بیش از یک صفحه نیست، ولی توضیحش توسط عالمی دین‌شناس تا آخر تمام نمی‌شود؛ چون همان دوخط اول را که در جلسۀ قبل خواندم، کسی بخواهد توضیح بدهد، باید از همه عالم هستی و از ذره ذره وجود هستی کمک بگیرد.

۱. مؤمنون: ۱۰۰.



این روح پُر شده از این همه ارزش‌ها در برزخ در «رَوْضَةٌ مِنَ رِیَاضِ الْجَنَّةِ» به سر می‌برد.

## رؤیایی صادقانه از مؤمنی دست‌پُر

حاج میرزا محمود شیخ الاسلام از علمای بزرگ و سادات محترم تبریز در اواخر قاجاریه است که حدود سی جلد کتاب علمی دارد. در هفتادسالگی حجّ بر ایشان واجب می‌شود، آن وقت هم تا از ایران به حجّ بروند، حدود دوسه ماه طول می‌کشید، دو ماه هم آنجا می‌ماندند، حدود سه ماه هم طول می‌کشید تا برگردند و مجموعاً حدود هشت ماه زمان می‌برد تا بروند و برگردند که خیلی‌ها هم بر نمی‌گشتند و می‌مردند.

ایشان به همراه تعدادی دیگر از اهالی تبریز و به شکل کاروانی (نه مثل کاروان‌های امروزی) به حجّ رفتند. اعمال منا که تمام شد، به منزل برگشتند و دور هم نشستند تا برای برگشت برنامه‌ریزی کنند. حاج میرزا محمود گفت من بر نمی‌گردم. گفتند: آقا! مردم تبریز، اقوام و بستگان و علمای تبریز، همه در حال آمادگی برای استقبال از ما هستند! گفت: نه، شما بروید، سلام مرا هم به آنهایی که باید برسانید، برسانید، من می‌خواهم اینجا بمانم.

همراهان هرکاری کردند، حاضر به پذیرش برگشت نشد. هم‌اتاقی‌ها هنگام سحر برای نماز شب بلند شدند. با اینکه هر شب حاج میرزا محمود زودتر از همه بلند می‌شد، اما این مرتبه دیدند بلند نشد! گفتند شاید خوابش برده، صدایش کنیم. چراغ را روشن کردند، دیدند از دنیا رفته است و تازه فهمیدند دیشب چه می‌گفت!

آدم وقتی در حدّ خودش از ارزش‌ها پُر بشود، چشمش دیگری می‌شود، گوش و هوشش نیز تحوّل می‌یابد، بالاخره در حدّ ظرفیت خود آدم، پیش رو را نشان می‌دهند که امشب، آخرین شب عمرت است و کارت در دنیا تمام است و حالا باید کار آخرت شروع بشود؛ به این هم‌اتاقی‌ها بگو که من اینجا می‌مانم.

من یکبار سر قبرش رفته‌ام که پایین پای خدیجه کبری علیها السلام دفن است.





ایشان آنجا مُرد، غسلش دادند و دفنش کردند و حدود سه ماه طول می‌کشد تا کاروان برگردد. شب همان روز، بعد از دفن، مثلاً اگر در تبریز روز پنجشنبه بود، شب جمعه یکی از چهره‌های معتبر ایمانی خواب می‌بیند که وارد محلی شده است که نمونه این محل را از نظر فضا و خصوصیات در تبریز و در شهرهایی که تا کنون رفته، ندیده است. دید دو تا باغ با دو درِ جدای از هم که چهارطرفش پیدا نیست و تنها جلوی باغ معلوم است، درِ باغ هم باز است. به داخل باغ می‌رود و می‌بیند درخت‌ها غیر از درخت‌های دنیایی است، گل‌ها و میوه‌ها هم غیر از گل‌ها و میوه‌های دنیایی است!

اگر خواب با آیات قرآن و روایات میزان باشد، رؤیای صادق است. خواب هم عالمی دارد. قرآن هم پنج خواب نقل می‌کند که خدا این خواب‌ها را قبول دارد؛ مانند خواب حضرت یوسف علیه السلام، خواب حضرت ابراهیم علیه السلام، خواب پادشاه مصر و خواب پیغمبر صلی الله علیه و آله در سال هفتم هجرت که همه در قرآن بیان شده است.

همه خواب‌ها راست نیست، همه خواب‌ها هم دروغ نیست، وقتی وارد باغ شد، دید نمونه ساختمان وسط این باغ را اصلاً در هیچ‌جایی ندیده است و نمی‌توان به آن کاخ یا قصر گفت. در آن ساختمان باز بود که وارد ساختمان می‌شود و جهانی از زیبایی را داخل آن ساختمان می‌بیند. همچنین حاج میرزا محمود شیخ‌الاسلام را می‌بیند که در سالن این ساختمان روی تختی نشسته است.

گفت: آقا! باغ برای کیست؟ جواب داد: برای من و ملک من است.

گفت: شما که در سفر حج هستی و مکه چنین باغ و ساختمانی ندارد!

گفت: نه، من مکه نیستم، من آمده‌ام این طرف. باغ بغلی که از باغ من خیلی بزرگ‌تر و مهم‌تر است و با باغ من قابل مقایسه نیست، مال علامه مجلسی است. من همسایه او هستم و هرروز همدیگر را می‌بینیم.

آن شخص این خواب را برای کسی نگفت تا سه‌ماه بعد که کاروان برگشت. سؤال کردند: پس حاج میرزا محمود کجاست؟

گفتند: آنجا از دنیا رفت و کنار قبر حضرت خدیجه علیها السلام او را خاک کردیم.





## قبر، روضه یا حُفْره

این وضعیّت هم برای ارواح دست‌پُر است. البته ما هم چیزهایی در باطن خویش قرار داده‌ایم، اما نه مثل آنها. خدا را دوست داریم اما نه با معرفت کامل، انبیا، ائمه، قرآن و واجبات را دوست داریم و از محرمات متنفر هستیم و این‌ها ارزش‌هایی است که از بچگی و با کمک پدر، مادر، معلم درست و حسابی، مسجد و منبر در خود قرار داده‌ایم. انعکاس اینها در عالم برزخ «رَوْضَةٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ» است.

ولی ارواح دست‌خالی فقط بدن را پُر می‌کردند، حالا بدن را که در قبر انداختند. رسول خدا ﷺ درباره این گروه می‌فرماید: «حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّیْرَانِ»، برزخشان چاله‌ای از دوزخ است و در این چاله، در آتش عذاب هستند تا قیامت برپا شود.

این ظرف کوچک و خالی است، ولی می‌شود در این ظرف خالی عظیم‌ترین ارزش‌ها را جا داد. هنوز در کره زمین نخ‌بهرتر، محکم‌تر و گران‌تر از نخ ابریشم خالص پیدا نشده است و خدا سازمان ساختن این نخ را در دهان کرمی کوچک قرارداد است.

هنوز در مواد غذایی بهتر از عسل پیدا نشده است و خدا کارخانه‌اش را در شکم حشره‌ای که از یک بند انگشت کوچک‌تر است جا داده است.

خداوند عالم ارزش‌های عظیمی را در ظرف‌های کوچک قرار داده است؛ در دل سنگ‌های سخت، بی‌ریخت و زبر نیشابور فیروزه گذاشته است که گاهی یک دانه‌اش ده‌میلیون ارزش دارد. در سنگ‌های معدن‌های یمن عقیق گذاشته است که گاه تا صد میلیون قیمت‌گذاری می‌شود.

خدا این استعداد را به انسان هم داده است تا در این ظرف کوچک ارزش‌های عظیمی بریزد و با دست‌پُر وارد قیامت شود.

این دست‌پُر را از قول زین‌العابدین علیه السلام برای شما بگوییم: «اللَّهُمَّ عَمَّرِنِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذِلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ» خدایا! تا وقتی که من گل و گلستان و ارزش‌های طاعت و عبادت تو را در وجود خودم طلوع بدهم و تا کارم این است، مرگ مرا نرسان و مرا زنده بدار؛ «وَإِذَا كَانَ







عُمَرَى مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَاقْبِضْنِي» خدايا! وقتی بنا شد که وجود من چراگاه شیطان باشد (و هنوز شیطان برای جابخش کردن در عمر من، به من نرسیده است)، درجا مرگم را برسان که یک روز هم من با شیطان نباشم، حتی نصف روز، یا یک ساعت و یک لحظه. این ارزش دنبال ارزش‌ها رفتن: «عَمَّرَنِي مَا كَانَ عُمَرَى بِذَلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ». حرف تمام است؛ دیگر چه باید گفت؟!

### ذکر مصیبت

«فَبِعِزَّتِكَ يَا سَيِّدِي وَمَوْلَايَ أَقْسِمُ صَادِقًا لَّيْنِ تَرَكْتَنِي نَاطِقًا!» اگر بنا بر این شد که من اهل دوزخ باشم و در دوزخ به من اجازه بدهی با تو حرف بزنم، «لَأَضِجَنَّ إِلَيْكَ بَيْنَ أَهْلِهَا ضَجِيجَ الْآمِلِينَ وَ لَأَصْرُخَنَّ إِلَيْكَ صُرَاخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ وَ لَأُبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بُكَاءَ الْفَاقِدِينَ». به خودت قسم! الآن هم ناراحت هستم که بنده خوبی برایت نبوده‌ام. «وَلَأُنَادِيَنَّكَ أَيْنَ كُنْتَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ وَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ وَ يَا حَبِيبَ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ».

فرمود: بیابان‌نشین‌ها! بروید و از خیمه‌های نیم‌سوخته ما قطعه‌حصیری بیاورید. ما از کودکی می‌شنیدیم که می‌خواندند: «مگر به کربلا کفن به غیر بوریا نبود». زین‌العابدین علیه السلام می‌داند شهید کفن نمی‌خواهد، پس حصیر برای چه می‌خواست؟ برای اینکه وقتی قبر را آماده کرد، دید نمی‌تواند بدن را بلند کند و ممکن است هر طرف بدن را بگیرد، طرف دیگر روی زمین بماند؛ آرام آرام حصیر را زیر بدن کشید. دوسه هفته قبل، وقتی شبکه‌های ضریح ابی‌عبدالله را گرفتیم، یک‌مرتبه ضریح و حرم از جلوی چشمم رفت و دیدم بیابان است و زین‌العابدین علیه السلام حصیر را به زیر بدن کشید و بدن را وارد قبر نمود. حالا می‌خواهد صورت میت را رو به قبله قرار بدهد، اما بابا سر در بدن ندارد؛ گلوی بریده را روی خاک، رو به قبله گذاشت.

زیر بغلش را گرفتند و او را از قبر بیرون آوردند. روی قبر نوشت: «يَا أَهْلَ الْعَالَمِ! هَذَا قَبْرُ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ الَّذِي قَتَلُوهُ عَطْشَانًا».





جلسه ششم

نشانه‌های صاحب‌دلان واقعی



## تقسیم بندی مردم در کلام امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام

### الف) طائفان نفس

شنیده‌اید که از گروهی به عنوان «ارباب قلوب» و به تعبیر فارسی «صاحب‌دلان» نام می‌برند. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام در روایتی که مرحوم صدوق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نقل می‌کند، مردم را به سه گروه تقسیم می‌کند.

به رده‌بندی خودشان، گروه اول را می‌فرمایند: «يُخَوِّمُ حَوْمَ نَفْسِهِ»<sup>۱</sup> این‌ها اهل طواف هستند، ولی کعبه‌شان برای طواف خودشان هستند. این خطرناک‌ترین حالی است که بوده و هست؛ اینکه انسان در همهٔ امور زندگی خودش را جای خدا قرار بدهد و به قول حکما دچار من طبیعی شود. کسی که اسیر من طبیعی است، فرهنگش این می‌شود: هرچه من بخواهم، هر چه من بگویم. چه خطری در طول تاریخ از حذف پروردگار در زندگی، برای دنیا و آخرت مردم خطرناک‌تر است؟!

### نتیجهٔ خودبینی و نفس پرستی

وقتی آدم خدا را حذف کند، جزء قوم نوح و فرعونیان و نمرودیان می‌شود. فرعون میدانی در اختیار داشت که به مردم بگوید «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» همه‌کارهٔ برتر شما فقط من هستیم؛

۱. ترجمهٔ تفسیر المیزان: ج ۱۷، ص ۷۰.

## آثار و نشانه‌های رحمت الهی



یعنی با بودن من، باید خدا هم از زندگی همه شما حذف بشود و نمی‌شود که باشد. به قول قرآن، انسان با حذف خدا به حالتی می‌رسد که دوست دارد هیچ مانعی از حلال و حرام و امر و نهی بر سر راهش قرار نگیرد، می‌خواهد راه باز باشد که هرکاری دلش می‌خواهد براساس لذت‌های نفسانی انجام بدهد. البته خدایی شدن هم کار آسانی نیست؛ آدمی اگر بخواهد خدایی بشود، باید فرهنگ زندگی‌اش براساس حذف تمام منہیات خدا قرار بگیرد و انتخاب همه اوامر پروردگار. این زیباترین شکل زندگی است؛ حذف نواهی و انتخاب اوامر الهی.

در این حذف و انتخاب، حُسن فاعلی جلوه می‌کند و تمام افعال انسان، حُسن فعلی می‌شود. در حُسن فاعلی، فاعل (یعنی کننده کار) مؤمن است، اهل باور است، محب و عاشق و متحرک است، با نگاهی به عاقبت، الان نگر نیست که به دست‌وپا بیفتد زندگی را برای الانش از هر راهی که بشود سرپا کند. در عاقبت‌نگری (که وحی آن چشم عاقبت‌نگری را به انسان می‌دهد) انسان از لابلای بلاها، سختی‌ها، مشکلات و رنج‌هایی که مردم بی‌تقوا و به‌ناحق برای آدم ایجاد می‌کنند، آرام رد می‌شود. سیرش می‌شود «إِنَّا لِلَّهِ»، عاقبتش هم می‌شود «وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». در این جاده خطر هم زیاد است، اما آدمی با بینایی از کنار خطرها رد می‌شود، با گفتن «لا» که وقتی از درون به گناهی دعوت می‌شود، می‌گوید نه! از طرف افراد دعوت به گناه می‌شود، باز هم می‌گوید نه. به قول قرآن وقتی زر و زیور دنیا که نیازی به آن ندارند خودنمایی می‌کند و شخص را به طرف خود دعوت می‌کند، باز هم جواب رد می‌دهد.

### نتیجه تسلیم نفس شدن

اگر به این خواسته‌ها جواب مثبت بدهم، از حرکت می‌مانم و مقصد را از دست می‌دهم. من در همه‌جا به دنبال خدا می‌دوم، لله سرکار می‌روم، لله پول درمی‌آورم و لله ازدواج می‌کنم و هیچ نمی‌گذارم پای غریزه جنسی بر سر من بکوبد، می‌گویم وجود الهی من گدای غریزه جنسی نیست، چون در ازدواج، نیازمند و گدا نیستم. غریزه جنسی امری





طبیعی است، و آن را برای اینکه اولاد صالح پیدا بکنم، به کار می‌گیرم، ولی خودم، زخم و فرزندانم را فدای شهوترانی جنسی خودم نمی‌کنم.

وقتی حرف می‌زنم یا نگاه می‌کنم، یلّه است و اینها شدنی است. با همین نیت الهی راهم را ادامه می‌دهم تا به لقاءالله برسیم. «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ»، کسی که امید رسیدن به لقای پروردگارش، مالک و همه‌کاره‌اش را دارد ﴿فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾<sup>۱</sup> راهش این است که اولاً اهل عمل صالح بشود و دیگر اینکه به هرچه غیر از خدا و ضدّ اوست، نه بگوید.

در این مسیر، هیچ رودربایستی با کسی نداشته باشید، خجالت هم نکشید که به شما بگویند قدیمی و عقب‌افتاده: ﴿لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾<sup>۲</sup> اصلاً تا لحظه خروج از دنیا از سرزنش سرزنش‌کنندگان نترسید، هرچه می‌خواهند بگویند، حرف‌های این‌ها باد هواست و تکیه بر هیچ چیزی ندارد.

این گروهی که به آنها «صاحب‌دلان» و «ارباب قلوب» گفته می‌شود، به‌خاطر همین قلب، خود منشأ آثار بسیار مثبت و گاهی ماندگار شده‌اند و نگاهشان به همه مردم نیز زیباترین نگاه بود و می‌گفتند: هر کدام از انسان‌ها بالاترین مطلع الفجری هستند که پروردگار آنها را آفریده است.

### انسان، مطلع الفجر نور الهی

خورشید در هر منطقه‌ای، در هر کشور و سرزمینی که طلوع می‌کند، آن نقطه طلوع را مطلع الفجر گویند که اگر قبل از سرزدن خورشید بایستیم و به مشرق نگاه بکنیم، کم‌کم چهره با برکت خورشید پیدا می‌شود. «مطلع» در عربی اسم مکان است؛ یعنی محل طلوع. کره زمین هزاران مطلع الفجر دارد. در هر منطقه‌ای که خورشید از شرق آن منطقه طلوع

۱. کهف: ۱۱۰.

۲. مائده: ۵۴.





می‌کند، آنجا می‌شود مطلع‌الفجر. تمام سیارگان منظومهٔ شمسی که خورشید در آنها طلوع می‌کند، مطلع‌الفجر دارند، ولی این صاحب‌دلان می‌گویند: در جهان هستی هیچ مطلع‌الفجری مثل وجود انسان نیست. از این مطلع‌الفجر خورشید و ماه طلوع نمی‌کند و خورشید و ماه برای این «مطلع» کم است؛ از این مطلع‌الفجر، نورالله طلوع می‌کند و هیچ چیز دیگری لیاقت طلوع از این مطلع‌الفجر را ندارد؛ لذا کسی که مطلع‌الفجرِ نورالله بشود، در حدّ ظرفیت خود کار خدایی می‌کند، چون قوی‌ترین انرژی عالم از او در حال طلوع است.

پس امام علیه السلام فرمودند یک گروه از مردم طواف‌کننده هستند، ولی کعبهٔ طواف، خودشان و خودتیشان است. چرا عمری دور خودشان طواف می‌کنند؟ برای اینکه جواب دو دعوت را آزادانه بدهند: دعوت شکم، و دعوت شهوت.

تا زنده هستند، شکم می‌گوید غذا می‌خواهم. این دعوت، دعوتی حالی و طبیعی است، نه زبانی. آن که طواف‌کنندهٔ دور خودش است، هرچه بشود از گلو پایین برود و شکم را آرام بکند و به دعوت شکم جواب بدهد، از گلویش پایین می‌رود، چه شراب باشد یا گوشت خوک یا مواد مخدر و مادهٔ حرام دیگری، همه را در شکم می‌ریزد؛ چون فعلاً طواف‌کنندهٔ دور شکم است، تا چه‌زمانی بشود که با شنیدن صدای پُر از محبت و عاطفهٔ پروردگار از این طواف خطرناک نجات پیدا کند.

## ب) طائفان قلب

گروه دوم «يَحُومُ حَوْمَ قَلْبِهِ» طواف می‌کنند، اما کعبهٔ آنها قلبشان است. می‌گویند می‌گردم تا ریا و تکبر را از این قلب بیرون کنم، این کعبه را زینت بدهم و پردهٔ تواضع و مهرورزی به رویش بکشم، ناودان طلای فروریزندهٔ احسان و عاطفه به مردم را بر روی آن نصب کنم تا همه بتوانند از من استفادهٔ مثبت ببرند.

این‌ها افرادی خوب و اهل نجات هستند، ولی کامل نیستند و هنوز میوهٔ وجودشان کمال است، اندکی از وجودشان رسیده تا خداوند در قیامت و با شفاعت انبیا و اهل بیت و قرآن







این کالی را جبران می‌کند. خداوند در قیامت به انبیا، اهل‌بیت علیهم‌السلام و قرآن مجید اجازه می‌دهد که از حرارت خلوص و ایمان خود بر این افراد بتابند تا کالی وجودشان برسد و بتواند به بهشت بروند، وگرنه هرچه آدم کال باشد، باقی می‌ماند. در شعرهای قدیمی می‌خواندیم: «از پا افتاده‌ام یا علی دستم بگیر!».

این هم یک گروه که به قلب خود رسیدگی می‌کنند که این رسیدگی، بسیار عالی است:

تا بی‌خبری ز ترانه‌ دل      هرگز نرسی به نشانه‌ دل  
از موج بلا ایمن گردی      آن‌گه که رسی به کرانه‌ دل  
تا چهره نگردد سرخ از خون      کی سبزه دمد ز دانه‌ دل

این شعر از مرجع تقلید کم‌نظیری است که شاگردانش از مراجع بزرگ دو دوره قبل شدند. شاگردانش هم از مراجع کم‌نظیر شدند. در این یک خط شعرش نهیب عاطفی سنگینی می‌زند به انسان:

از خانه کعبه چه می‌طلبی      ای از تو خراب خانه دل!

چه کار داری می‌کنی؟

فخر الدین عراقی هم که خیلی قبل از ایشان بوده است، همین مطلب را به صورت دیگری بیان کرده است:

به طواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند!

**لبیک زین العابدین علیه‌السلام**

در مسجد شجره کاروان درجا مُحرِم شدند. طیّ یک‌ربعه دقیقه همه لباس‌ها را درآوردند، حوله‌ای به کمر بستند و حوله‌ای را هم به دوش انداختند و گفتند: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ». همه از مسجد بیرون آمدند تا سوار اسب و شتر بشوند و راه بیفتند، اما فقط یک نفر در مسجد مانده است، زین‌العابدین علیه‌السلام! لباس احرام را پوشیده است و رو به قبله پیوسته اشک می‌ریزد.

کسی آمد و گفت: یابن رسول‌الله! کاروان در حال حرکت است و همه منتظر شما هستند، چرا تلبیه نمی‌گویید؟!



فرمود: می‌ترسم.

آری؛ زین‌العابدین می‌ترسد! شما باید حدّ او را ببینید تا حرفش را باور کنید. ما که در آن درجه نیستیم تا بفهمیم چه می‌گوید! چرا می‌ترسد تلبیه بگوید؟!  
فرمود: چون معنی تلبیه این است که آمدم، و من می‌ترسم بگویم آمدم، ولی او بگوید خوش نیامدی، بی‌خود آمدی!

مردم عزیز! خواهرانم! کسانی که این مطالب را امروز یا فردا، خارج از کشور، از طریق صداوسیما می‌شنوید! به حساب خود برسید که دارد دیر می‌شود. در بین همه کارها به تصفیه و تطهیر خودتان هم بپردازید. در این جاده گیر نکنید و زمین‌گیر نشوید، دل شیاطین را خوشحال نکنید، بگذارید اولیای الهی در آن سو منتظر ما هم باشند! این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است: «إِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوْلَادِكُمْ آخِرُكُمْ»<sup>۱</sup>.

عصر تاسوعا، وقتی عمرسعد فرمان حمله داد، زینب کبری علیها السلام دید که ابی‌عبدالله علیه السلام در بیرون خیمه نشسته و سر بر زانو گذاشته و خواب است. بیدارش کرد که بگوید فرمان حمله داده‌اند، امام علیه السلام فرمودند: خواهر! الآن خواب می‌دیدم تمام درهای ملکوت باز است، پیغمبر، پدرم، مادرم و برادرم با یک شوقی می‌گویند: منتظرت هستیم، بیا!

برادران و خواهرانم! در هر کجا که هستید، روزان و شبان چه کسانی منتظرتان هستند؟ آیا کسانی که منتظرتان هستند آدم‌های درستی هستند و می‌خواهند به شما سود برسانند؟ کلید هشت درِ بهشت دستشان است؟ هفت تا قفل پیش آنها هست که هفت درِ جهنم را به روی شما قفل کنند؟ چه کسانی منتظر شما هستند؟

ببینید در عالم ملکوت چه کسانی منتظر چه کسانی هستند. رسیدگی به قلب، خوب است. به طواف کعبه رفتن به حرم رهم ندادند که تو در برون چه کردی که درون خانه آیی این رسیدگی جزء اعمال صالحه بسیار باارزش است که من دور قلبم بچرخم و بگردم تا هرچه ضدّ خدا را بیرون کنم و جزء مخلصین بشوم.

۱. نهج البلاغه: خطبه ۲۱.



## ج) طائفان ربّ

و اما گروه سوم: «يُحُومُ حَوْمَ رَبِّهِ» عده‌ای فقط دور خدا در حال چرخش‌اند. اصلاً حرکتشان حرکت عجیبی است که اگر از آنها بپرسی در این حرکت دورانی به کجا می‌روید، می‌گویند: تنها به دنبال یک محبوب. بقیه چه کاره هستند؟ بقیه ابزار آن محبوب هستند، و خودشان کاره‌ای نیستند.

همسرم، پولم، بچه‌ام، خانه‌ام و کارم، همه ابزار آن محبوب است که به دستم داده است تا زندگی دنیایی‌ام هم مثل آخرتم اداره بشود؛ چون محبوبم گفته است برای تو هم دنیای خوب می‌خواهم و هم آخرت خوب؛ من برای تو دنیای بد نمی‌خواهم: «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ»<sup>۱</sup> من خوشی و خوبی شما را می‌خواهم.

فکر نکنم من که دارم دور محبوبم طواف می‌کنم، این طواف وقتی قبول است که ازدواج نکنم، نخورم، ننوشم، نخوابم و کار نکنم؛ بلکه اگر این‌ها را ترک کنم، خدا مرا جزء تنبل‌ها، تن‌پرورها، بیکارها و عاطل و باطل‌ها حساب می‌کند! نه؛ محبوبم به من گفته است:

«أَنْكِحُوا الْأَيَامَى» ازدواج کن! فرموده است: «كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالاً طَيِّباً». گفته

است: «إِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ»، دنبال کار بروید! محبوبم به من گفته است اگر درآمدت اضافه‌تر از خرجت شد، از طرف من که عاشقت هستم خمس و زکات واجب است، رسیدگی به پدر و مادر فقیر و مستحق واجب است، رسیدگی به مصیبت‌زدگان، زلزله‌زده، سیل‌زده و آتش‌زده واجب است.

بله؛ به دنبال کار می‌روم و خیلی هم با نشاط می‌روم، چون خواسته‌م محبوب من است. کار برای من اصالت ندارد، زن و بچه برای من اصالت ندارند، خانه و ماشین برای من اصالت ندارد، برای من تنها او اصالت دارد و بقیه ابزار زندگی هستند که خود او روش به کارگیری این ابزار را یاد داده است.

۱. بقره: ۱۸۵.

## آثار و نشانه‌های رحمت الهی

این‌ها طواف‌کنندگان دور «رَبِّ» هستند که آثارشان از همه انسان‌ها بیشتر است. آن‌هایی که دور شکم و شهوت می‌چرخند، آدم‌های پرضرری هستند. آدم‌هایی که دور قلب می‌چرخند، آدم‌های بامنفعتی هستند، اما آدم‌هایی که دور خدا می‌چرخند، همه منافع و خیرات از وجودشان طلوع می‌کند و در این طواف، مطلع‌الفجر نورالله می‌شوند. این دعای عرفه و اذکار ابی‌عبدالله علیه‌السلام و این دعایی که حضرت در روز عاشورا خواند و به ما دستور داده‌اند در روزهای شعبان بخوانیم، گوشه‌هایی از آثار وجودی ابی‌عبدالله علیه‌السلام است. اربعین گوشه‌ای از وجود ابی‌عبدالله علیه‌السلام است و این جلسات هزاروچهارصد ساله گوشه‌ای از آثار وجود اوست:

باش تا صبح دولتت بدمد کین هنوز از نتایج سحر است

بگذارید پرده قیامت به کنار برود، آن وقت آثار وجود حسین علیه‌السلام را که دیدیم، تا ابد مست می‌شویم.

## ذکر مصیبت

الهی سینه‌ای ده آتش افروز	در آن سینه دلی وان دل همه سوز
هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست	دل افسرده غیر از آب و گل نیست
دل‌م پر شعله گردان سینه پُردود	زبانم کن به گفتن آتش‌آلود
کرامت کن درونی دَرْدِپَرورد	دلی در وی درون درد و برون درد
به سوزی ده کلامم را روایی	کزان گرمی کند آتش‌گدایی
بده گرمی دل افسرده‌ام را	افروزان کن چراغ مرده‌ام را
به راه این امید پیچ در پیچ	مرا لطف تو می‌باید دگر هیچ

صَلِّ عَلَيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذَا حُسَيْنُكَ مُرْمَلٌ بِالدَّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ!



جلسه، مقسم

انسان، خلیفۃ الہی در زمین



## خلیفۃ اللہ در زمین

انسان بیش از همه موجودات عالم مورد توجه پروردگار مهربان عالم است و این مطلب از آیات قرآن کریم استفاده می‌شود. خداوند هیچ موجودی را به عنوان نایب‌مناب خودش یاد نکرده است. ما که اهل قرآن و روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) هستیم می‌دانیم بالاترین تعریفی که خداوند از فرشتگان فرموده این است که آنها «عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ»<sup>۱</sup> هستند، ولی وقتی نوبت به تعریف انسان می‌رسد، از او تعبیر به خلیفه می‌کند: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»<sup>۲</sup>.

### معنی خلیفه و جاعل

کلمه «خلیفه» در سوره بقره الف و لام ندارد. اگر الف و لام داشت و می‌فرمود «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ الْخَلِيفَةَ»، ملائکه می‌فهمیدند که مراد خداوند نفر معینی است که پیش از آفرینش او، اشاره‌ای به او شده است و الآن درباره همان سخن می‌گوید که او خلیفه من است. کلمه «جاعل» اسم فاعل است که معنای مضارع خود را دارد، مانند «نَجْعَلُ»، «يَجْعَلُ» و «أَجْعَلُ» به معنی قرار دادن است. بنابراین معنی چنین می‌شود که تا قیامت نشده و تا جهان برپاست، همواره قراردهنده خلیفه در زمین هستیم.

۱. انبیاء: ۲۷.

۲. بقره: ۳۰.



## چرا در زمین؟

چرا خداوند زمین را انتخاب کرده و جایی از آسمان را محلّ خلیفه قرار نداده است؟ چون زمین هم مورد توجه اوست، گویی حالتی معنوی به زمین دمیده شده است. خداوند خانه خود (بیت‌الله) را هم در زمین قرار داد. طبق روایات، اولین بار دستور ساختش را به حضرت آدم علیه السلام داد و اولین خانه‌ای بود که ساخته شد: ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا<sup>۱</sup> شَهْرًا مَكَّةَ رَا خَجَسْتَه، مَبَارَكٌ وَ يُرْمَنَفَعْت مَعْرِفِي مِي نَمَائِد. دَر آن زَمَان عَدَه‌ای بَت پَرَسْت، پَسْت وَ مَشْرَك دَر شَهْر زَنْدَگی مِي كَرْدَنْد، الْآن هَم مُشْتِي وَهَابِي خَبِيثِ اَنْگَلِيس سَاخْتَه وَ اَفْتَادَه دَر دَاْمَن اَمْرِيكَا هَسْتَنْد كِه رِبْطِي بَه اَصْل زَمِين نَدَارَنْد. بَا لَاخْرَه دَر هَمّه شَهْرَهَا سَگ‌هَا هَم زَنْدَگی مِي كَنْد.

## آفرینش از زبان علی علیه السلام و دانشمندان

طوفان نوح آن خانه را که به صورت معمولی ساخته شده بود از بین برد ولی جایش معلوم بود. آیه شریفه هم می‌فرماید «بکة مبارکه» که اسم دیگر مکه، بکه است. آنجا مبارک است نه به خاطر اینکه باغ و باغستان و گلستان دارد و پُر از چشمه است یا هوای مطبوع و عالی دارد؛ بلکه دَرّه‌ای است سنگلاخی که اتفاقاً هوایش بسیار گرم و طاقت‌فرساست، ولی خداوند نگاهی معنوی به آن قطعه از زمین دارد که برای ما قابل درک نیست و آن زمین مبارک است و اسم آنرا اُمّ القُری گذاشتند.

دانشمندان کیهان‌شناس حرف‌های خوبی درباره خلقت آسمان و زمین، کهکشان‌ها و منظومه‌های شمسی دارند، ولی امیرالمؤمنین علیه السلام حدود هزار و چهارصد سال قبل از اینان، در خطبه اول از نهج‌البلاغه و بدون ابزار علمی امروزی و دوربین‌های نجومی رازهای بسیاری را فاش کرده است و پرده از اسرار خلقت گشوده است.







## مخاطبان علی علیه السلام

تحقیقات اولیه درباره کره زمین از زمان گالیله ایتالیایی شروع شد، سپس لاپلاس فرانسوی آن را گسترش داد و امروزه بسیار گسترده شده است که مجموعه حرف‌های این دانشمندان نزدیک به حرف‌های امیرالمؤمنین علیه السلام است، در حالی که ایشان کل مسائل مربوط به شروع آفرینش و پاگرفتن خلقت را روی منبر کوفه برای عده‌ای بقال، عطار و لبنیاتی و بیل به‌دست و کشاورز گفته است و به‌نظر من یک نفر از مُستمعین آن منبر هم حرف‌های امیرالمؤمنین علیه السلام را نفهمید.

اگر آدم قابل و واردی که از زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام و شرایط و وضعیت کوفه و مردم آن روزگار خبر نداشته باشد و نظریه حضرت راجع به ابتدای خلقت و شکل‌گیری آن را ببیند و کاری به‌گوینده و زمان این عبارات نداشته باشد، بلکه براساس مطالب بیان‌شده در این سخنرانی، درباره سطح مُستمعین این سخنرانی از او بپرسیم، قطعاً خواهد گفت که مستمعین این کلام افرادی در حد افلاطون، ارشمیدس، سقراط و ارسطو بوده‌اند!

چنین جمعی در این سخنرانی بوده که سخنران، این جمع را باظرفیت و قابل دیده و این موضوعات را بیان نموده است. مستمع این سخنرانی، کندی و ابونصر فارابی بوده‌اند، یا ابن‌سیناها و صدرالمتهلین‌ها.

اینجاست که به او می‌گوییم اشتباه برداشت کردی! تاریخ علی را و تاریخ کوفه را بخوان و ببین که این سخنرانی در جمعی مطرح شده است که تعدادی خرمافروش بودند، برخی هم دهقان و آبیاری، بعضی هم باربرهای بازار.

چرا امیرالمؤمنین علیه السلام این مطالب را برای این افراد گفته است؟ در حقیقت برای آنها نگفت، بلکه برای جهانیان تا روز قیامت گفت تا هرکسی اهل درک است و فهم و علم دارد، بخواند و جهان‌شناس بشود و علی‌شناس و از طریق علی‌شناسی و جهان‌شناسی خداشناس بشود.



## شناخت آیات الهی

با شناخت یک موجود از میان میلیاردها موجود در جهان می‌توان به شناخت خدا راه پیدا کرد:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار البته اگر با چشم دل نگاه کنیم، نه آن که چشمش مثل چشم گاو و گوسفند و الاغ است که تنها برگ را به چشم خوردن می‌بیند و حقیقت وجودی آن را نمی‌فهمد؛ بلکه از کنار آن که ردّ می‌شود، می‌گوید چه غذای لذیذی! برگ را می‌خورد و پس از مدّتی تبدیل به پهن می‌شود و باید از بدن دفع گردد.

در قرآن مجید می‌گوید کسانی که مثل حیوانات هستند، چهارپایی زندگی می‌کنند «كَالْأَنْعَامِ» که هیچ ذری را به روی خودشان باز نکرده‌اند؛ یعنی هفتاد و هشتاد سال یک‌بار با چشم دل انبیا و ائمه را ندیده‌اند، علی را ندیده‌اند، ملکوت را و موجودات عالم را به عنوان آیت‌الله ندیده‌اند. جسم انبیا و ائمه وجود ندارد، ولی شخصیت آنها که هست!

کلمه «آیت» یعنی نشانه؛ ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾<sup>۱</sup> قرآن پُر است از این آیات، ولی یک‌بار هم این‌ها را ندیده‌اند. معلوم می‌شود که انسان نبوده‌اند که ندیده‌اند و چشمی که در سرشان بوده است، چشم گاو و دلشان هم به قول قرآن کریم که می‌فرماید ﴿وَلَكِنَّ تَعْمَى الْقُلُوبِ﴾<sup>۲</sup> کور بوده است و آن بینایی را نداشتند. تنها خوردند و بردند و غارت کردند، اختلاس کردند، دزدیدند، ربا خوردند و غصب کردند، بعد هم دست‌گاز گوارش خسته شد و دیگر نتوانست کار بکند، قلبشان هم از کار ایستاد و حیوان صفت در گوشه خیابانی، یا ماشینی، یا خانه و بیمارستانی مردند و لاشه‌ای از آنها به‌جا ماند، بدون هیچ آثار مثبتی.

۱. نحل: ۱۲۰.

۲. حج: ۴۶.





گفتار علی را دربارهٔ آفرینش ببین تا مات شوی از دانایی و علم کسی که از کنار هیچ مکتب‌خانه‌ای رد نشده است؛ بعد چگونه می‌توانی بگویی که عالم خدا ندارد؟! بالاترین دلیل بر وجود خدا، امیرالمؤمنین علیه السلام است. انسانی که از راه دور هم از روبروی مکتب‌خانه‌ای رد نشده است، هزار و چهارصد سال پیش چنان از آغاز آفرینش تا شکل‌گیری جهان سخن رانده است که اکنون پس از گذشت قرن‌ها و با ابزارهای علمی پیشرفته، آن هم به‌طور ناقص تنها دورنمایی از آن حرف‌ها را نشان می‌دهند و بیان می‌کنند.

### وجود علی علیه السلام و کلام او دلیل وجود خدا

وجود خودش ادلّ دلیل بر خداست، سخنرانی‌اش هم دلیل بر وجود خداست. پس حداقل گفتارش را ببین، جهان‌شناسی او را ببین تا خدا را ببینی؛ دیدن این مطالب یک‌ساعت هم طول نمی‌کشد. کسی که هنوز خدا را نیافته است و چهل سال است که وجود خدا را انکار می‌کند، اگر فقط علی را و بخشی از این خطبهٔ اول را که در حدود پانزده‌شانزده خط و دربارهٔ آفرینش عالم است را ببیند، با دیدن علی و با دیدن جهان از دیدگاه او خدایین می‌شود و از خودبینی هم نجات پیدا می‌کند و مدام به خود و شکم و خانه و صندلی خودش مغرور نمی‌شود که حرف‌هایی پوچ و بی‌معنا و پوک است.

خداوند چرا علی علیه السلام را در این مقام قرار داد و علی علیه السلام چه نیازی داشت که شصت و سه سال در میان خاک و خُل‌ها زندگی کند و در طّی سالیان متمادی انبوه ناسزاهای را نثار او کرده و با او جوری رفتار کنند که روی منبر بگوید: ای ملّت! دلم را مثل نمکی که در آب حل می‌شود، حل کردید! یا مثل مادر داغ‌دیده در کنار درختی گریه کند، وقتی مالک اشتر سبب گریه را بپرسد، بگوید: از دست این مردم گریه می‌کنم!

چه نیازی داشت در اینجا زندگی کند؟ خودش می‌گوید ما اهل اینجا نیستیم، خدا ما را به‌خاطر این آورد که شما خداشناس بشوید و جهنّم نروید، حیوان‌صفت بار نیابید، وگرنه ما را چه به این خرابه! ما گنج عرش هستیم.





آری؛ اگر اهل اینجا بودند که مثل اهل اینجا، بزن برو زندگی می‌کردند، ولی چون اهل اینجا نبودند، مثل اهل اینجا زندگی نمی‌کردند.

سه لقمه نان جو را به سرکه می‌زد، یا همراه آن دانه خرمايي برمی‌داشت، یا در دوغ کمرنگی می‌زد که نمی‌شد به آن دوغ بگویی، یا اگر می‌خواست غذای پختنی بخورد، دوسه عدد از همین کدوسبزه‌ها را آب‌پز می‌کرد و می‌خورد. چند لقمه که میل می‌کرد و تمام می‌شد، دستش را بر شکم می‌گذاشت و می‌گفت: مرده باد بنده شکم! علی جان! مگر شما چه خوردی؟!

بعد به پروردگار می‌گفت: خدایا! چه لیاقتی در من دیدی که این سه لقمه نان جو را به من دادی؟!

## مراحل آفرینش

در همین خطبه اول ماده اولیه آفرینش را دخان و به قول علوم روز، گاز سدیم می‌داند که طبق آیات قرآن کریم، آفرینش در شش مرحله صورت گرفته است. در یکی از مراحل، کل این عالم آب بود. امواج آب خروشان که روی همدیگر می‌ریخت، کف کرد، کف تبدیل به خمیر شد و از این خمیر سازمان آفرینش را ساخت و به این صورت درآمد. وقتی می‌خواست کره زمین را بسازد، نقطه شروع و گسترش زمین، از زیر محلّ کعبه بود که به شکل امروزی درآمد (این مطلب در جای دیگری است نه در این خطبه)، «مَدَّ الْأَرْضَ»؛ «جَعَلْنَا الْأَرْضَ فِرَاشًا»؛ «بَسَاطًا». یعنی خداوند نظر ویژه رحمتی به آن نقطه آب داشت که می‌خواست کعبه در آنجا ساخته بشود و زمین را از زیر کعبه گسترش داد و کروی کرد. سپس اول خانه‌ای که روی زمین ساخت، خانه خودش بود، آن هم به سود مردم: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا»<sup>۱</sup>. چون این نظر ویژه را به زمین داشت، خلیفه خودش را روی این زمین قرار داد، و گرنه به مریخ و عطارد و زهره می‌برد، یا سیاره نپتون یا پولوتون.



## معنویت زمین

حالا از زبان خود امیرالمؤمنین بشنوید که درباره معنویت کره زمین چه می‌گوید: «مُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ»، فرشتگانی دارد که تا قیامت مأمورند روی این زمین خدا را عبادت کنند، از بس که این زمین قیمت دارد!

آن وقت ببینید این جنس دوپا تا الآن چقدر کره زمین را آلوده کرده که دیگر راهی برای پاکسازی آن نیست، مگر این که به قول رسول خدا «يَمْلَأُ اللَّهُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا»<sup>۱</sup> یکی از بچه‌های من که هم‌نام خودم است، تنها در قدرت اوست که این همه آلودگی‌ها را از این محل نماز ملائکه پاک بکند.

ما هفتاد میلیون مسلمان نتوانسته‌ایم محل زندگی خودمان را پاک بکنیم از بی‌حجابی، از زنا، از ربا و اختلاس، دزدی و غصب و غارت. مگر جای ما چقدر است نسبت به آسیا؟ مگر نسبت به پنج قاره مساحت ما چقدر است؟ جمعیت ما مگر چقدر است؟!

## سختی ریشه‌کنی فساد ریشه‌دار

برزیل کافر دویست میلیون جمعیت دارد، هند گاوپرست و چین کمونیست هم هریک بیش از یک میلیارد جمعیت دارند، ولی ما که حدود هفتاد میلیون هستیم و مساحت ما محدودتر است، راحت‌تر می‌توانیم جارو و پاک‌سازی کنیم. وقتی خانه صدمتر باشد که دو اتاق و یک حیاط کوچک دارد، در پنج دقیقه می‌توان جارویش کرد. جای ما نسبت به کل کره زمین خیلی کوچک است، نسبت به عوالم بالا که به اندازه نقطه‌ای هم حساب نمی‌شویم، از سویی هم پاک‌کننده‌های فراوان داریم از قرآن، نبوت، ولایت و سیدالشهدا و... ، ولی نمی‌توانیم پاک کنیم؛ چون آلودگی‌ها مانند ریشه درخت گردو ریشه‌دار شده است که اگر درخت را از پایش هم آره بکنیم و با ماشین ریشه‌اش را از جا دریاوریم، چهار دستگاه کامیون باید خاکش را بار کنند و ببرند، چون خیلی ریشه‌اش گسترده است، اما دو سال دیگر می‌بینیم کنار زمین، یک نهال گردو سربرآورده است!

۱. الطوائف فی معرفة مذهب الطوائف: ج ۱، ص ۱۷۷.

## آثار و نشانه‌های رحمت الهی

این‌همه دعای عرفه و کمیل پخش می‌شود (من که نمی‌رسم ببینم)، سخنرانی‌های مختلف پخش می‌شود و گفتگوهای دینی متعدّد، ولی باز شاخهٔ فساد مدام اضافه می‌شود. گفت «خلیفه» بدون الف و لام؛ یعنی تک‌تک انسان‌ها خلیفه هستند؛ یعنی نایب‌مناب. ملّت، نایب‌مناب چه چیز خدا هستند؟ یقیناً کسی نایب‌مناب ذات او نیست؛ خداوند انسان را نایب‌مناب اوصافش قرار داده است. به ملائکه گفت می‌خواهم روی زمین کسانی را قرار بدهم که مشرق طلوع صفات من باشند، کریم باشند، سخی باشند، رحیم باشند، نرم و باگذشت باشند، یار باشند، دوست باشند، کمک‌کار باشند، بی‌تفاوت نباشند. من می‌خواهم چنین موجودی روی زمین خلق بکنم که اصل خلقتش آینه است، و این آینه را می‌خواهم روبروی خودم قرار بدهم که صفات من در این آینه بیفتد. حالا اگر من به پروردگار پشت کنم، چه چیزی در من می‌افتد؟ من وقتی از خدا روبرگردانم، تمام هیکل و روحم می‌شود روح شیطان و همهٔ اوصاف او در من می‌افتد.

آیا اینجور نیست؟ هر آیه‌ای که کلمهٔ «شیطان» دارد، بخوانید و ببینید اینجور هست یا نه. شخصی نزد امام ششم علیه‌السلام آمد و دربارهٔ آیهٔ شریفه که خدا از قول عیسی علیه‌السلام در گهواره به بنی‌اسرائیل گفت: «وَجَعَلْنِي مُبَارَكًا»، سؤال کرد که مُبارک یعنی چی؟ امام ششم علیه‌السلام فرمود: «مُبارکاً» یعنی نَفَاعاً؛ من برای جامعهٔ انسانی بسیار مفید و سودمند هستم. چرا مسیح سودمند است؟ چرا انبیا و ائمه و اولیا برای مردم مفیدند؟ چرا از میان هفتاد میلیون جمعیت، واقعاً تعدادی سودمند هستند؟ چون روی آنها به طرف خداست، صفات الهی در آنها منعکس می‌شود و این صفات را در اعمال و رفتارشان به کار می‌گیرند، هم برای خودشان، هم برای خانواده و برای مردم.

چرا بیشتر مردم دنیا شرّ و کالأنعام هستند؟ چرا بیشتر «مَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ» و «كَمَثَلِ الْحِمَارِ» هستند؟ زیرا خودشان آینهٔ وجود خود را از خدا برگردانده و رو به شیطان کرده‌اند و خصوصیات شیطان در آنها منعکس شده است و همان خصوصیات را به عنوان قاعده و قانون زندگی به کار گرفته‌اند.





این مسائل خیلی حرف دارد، ولی باید دید که چه وقت فرصت می‌شود تا برای شما بیان کنم. حالا هم که چند روز به این جلسه اضافه کرده‌اند و تا روز میلاد امام عصر علیه السلام ادامه دارد، ولی مگر این حقایق تمام شدنی است!

## ذکر مصیبت

حالا به خودش چه بگوییم؟ به خودش می‌گوییم:

از آن روزی که ما را آفریدی به غیر از معصیت چیزی ندیدی

خداوندا! پنجاه‌شصت سال از ما گذشت، شعبان هم که در حال گذر است! با چه رویی وارد ماه رمضان بشویم؟

خداوندا به حق هشت و چارت ز ما بگذر شتر دیدی ندیدی

با اینکه از دست شیطان صفتان بلاها کشید، اما وقتی فرزندان، اصحاب و یاران دورش را می‌گرفتند که دلداری‌اش بدهند، جوری با آنها برخورد می‌نمود که دلخوش باشند، ولی وقتی با ابی‌عبدالله وارد جواب می‌شد، می‌گفت: «لَا يَوْمَ كَيْوَمِكَ»! حسین من! درست است من خیلی رنج و بلا کشیده‌ام، اما در این عالم هیچ روزی مانند روز تو نیست که تو و بچه‌ها و یارانت را با لب تشنه سر از بدن جدا می‌کنند!

حسین من! کاری می‌کنند که تمام حیوانات روی زمین به طرف قبرت گردن می‌کشند و برایت گریه می‌کنند!

از آب هم مضایقه کردند کوفیان!







جلسه هشتم

خودشناسی و ارتباط با حق



## اهمیت خودشناسی در عالم

یک دانش که پیشینه و سابقه‌اش در جهان، سابقه‌ای بسیار طولانی دارد، دانش خودشناسی است. این دانش همیشه برای اهلش دانشی باارزشی بوده و اهل آن به دنبال این بودند تا بفهمند و بدانند کیستند و جایگاهشان در این عالم کجاست.

آن قدر برای اهلش ارزش داشت که نوشته‌اند دو هزار سال قبل از میلاد حضرت مسیح علیه السلام در منطقه یونان که از قدیمی‌ترین مناطق علم فلسفه و حکمت است، معبدی را ساخته بودند برای عبادت و بر سر در این معبد، سنگ بزرگی را نصب کرده بودند. از نظر ساختمانی به صورتی کار گذاشته بودند که هرکسی می‌خواست وارد این معبد شود، قابل رؤیت باشد. روی این سنگ فقط نوشته بودند: «خود را بشناس!».

هرچه حرف خوب و درست، به دردخور، رشددهنده، تربیت‌کننده و مؤدب‌کننده به آداب بود، در همین دو کلمه بود. بعد از آن هم دنبالش را گرفتند. از همان دو هزار سال قبل، نوشته‌هایی روی پوست آهو یا صفحات دیگر باقی ماند که می‌خواندند و درس می‌دادند. در چنین فضایی، حکمای الهی به وجود آمدند. بعد هم بعثت انبیای الهی که هم خودشناس بودند، هم خداشناس و هم جهان‌شناس، این علم را تقویت کرد.

در واقع، دانشمندان این رشته از عرصه نبوت انبیا خیلی استفاده کردند؛ لذا خوبان این دانشمندان از قدیمی‌ترین ایام، خداشناس و خداپرست بودند. حرفشان این بود که مردم تا با خدا پیوند نخورند، امکان اصلاح درونشان و اعمالشان وجود ندارد. راست هم می‌گویند!





## خدا، گم کرده بشر

مگر در روزگار ما در پنج قاره، دانشگاه و دانشکده، دانشجو و کتاب کم است؟! پس چرا به جای اینکه اهل زمین رو به خوبی بروند، رو به بدتر شدن می‌روند؛ تا جایی که قرآن کریم می‌گوید علاوه بر خشکی‌ها، دریا را هم از فساد پر کرده‌اند: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾<sup>۱</sup> روی دریاها، کشتی‌ها در حرکت هستند و این ملاحان و کارمندان بالای کشتی، همه دانشگاه‌دیده هستند؛ ولی قرآن می‌گوید روی آب‌ها را هم فساد فراگرفت.

کمبود این هفت میلیارد جمعیت کره زمین چیست؟

این است که در زندگی‌شان خدا را گم کرده‌اند. اگر آدمیان تخت قلبشان را به حکومت پروردگار می‌سپردند، کلّ جهان پُرمفعت و پُرسود می‌شد، دیگر قتل و غارتی نبود و این همه جنگ و ظلم و خیانت وجود نداشت. خود ما که البته به لطف پروردگار، بار معصیت کمتری نسبت به اهل دنیا و دنیاپرستان داریم و گناهان ما در حدی نیست که پروردگار نشان جهنمی بودن به ما بزند، از برکت همین اندک ارتباط با پروردگار و با شئون او که انبیا و ائمه و قرآن مجید است.

این آرامشی که داریم، اینکه نیت فسادهای سنگین نداریم، به فکرمان نمی‌آید کسی را بکشیم، اموال دیگران را به نام خود کنیم، دسیسه و تقلب و ستم کنیم، اثر همین رابطه است؛ چون حس می‌کنیم که محبوب و معشوق ما و آن کسی که محبتش بر گُرسی دل ما سلطنت می‌کند، این مسائل را از ما نمی‌خواهد و توقع چنین اعمالی را هم ندارد.

## دوری اولیای خدا از خودنمایی

قطعه عجیبی را برایتان نقل کنم که دیروز برای اولین بار در کتابی دیدم. این کتاب را که ده جلد است، در ایام طلبگی خریده‌ام. در بخشی از این کتاب، یکی از حکمای الهی که





خیلی به ایشان ارادت داشتم، مطلبی را دربارهٔ یک معلّم، حکیم، مربّی، بینای صاحب‌نفس نقل می‌کند. خود من پنج‌شش نفر از این‌گونه افراد را در طول عمرم دیده‌ام. الآن هم هستند، ولی من توفیق شناخت آنها را ندارم و نمی‌دانم که در کجا هستند! اولیای خدا خودنمایی نمی‌کنند تا آدمی خیلی زود آنها را بشناسد.

اگر وقت داشته باشیم، در پایان همین بحث می‌گوییم که این‌جور افراد را خواص از عباد الهی می‌شناسند، دست به دامنشان می‌شوند و در حد خویش، به مقامات ایمانی، اخلاقی و عملی می‌رسند. رسیدن به این مقامات هم در این افراد علّت دارد؛ چنان‌که در انبیا و ائمه نیز علّت داشته است.

## علّت مقامات انبیا و اولیا

ابراهیم علیه السلام چرا ابراهیم شد؟ در سورهٔ بقره طیّ یک آیه این مطلب را بیان می‌کند و در سورهٔ مبارکهٔ نحل، ضمن سه آیه. در سورهٔ بقره می‌فرماید: ﴿إِذْ أَبَتَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ﴾<sup>۱</sup> حضرت امام باقر علیه السلام در ذیل این آیه می‌فرماید: این کلمات سی تکلیف بود. اگر ما خیلی هم قوی باشیم و از این سی تکلیف، زیر بار ده تکلیف برویم، بیست تکلیف باقی مانده را باید به خدا التماس کنیم که بر ما ببخشد و کاری به کار ما نداشته باشد؛ چون رفوزه می‌شویم.

حضرت ابراهیم علیه السلام در نودسالگی بچه‌دار شد. اگر فرض کنیم در بیست‌سالگی ازدواج کرده باشد، هفتاد سال این دل به انتظار اولاد بود و نشد. در نودسالگی به ارادهٔ الهی، جناب ابراهیم علیه السلام صاحب فرزند پسری شده است. این بچه حالا به سنّ نوجوانی رسیده و حدود چهارده سال دارد. دنیایی از ادب، وقار، محبت و دنیای احسن تقویمی در خُلق و در خلقت است که نشاط فراوانی در زندگی ابراهیم علیه السلام ایجاد کرد. در همین حال، ناگهان به ایشان فرمان داده شد که این بچه را در پیشگاه من قربانی کن!

۱. بقره: ۱۲۴.



اگر ما به جای ابراهیم علیه السلام بودیم، آیا رفوزه نمی‌شدیم؟ رفوزه می‌شدیم. لذا برای ما می‌گوید: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾<sup>۱</sup>

خداوند متعال در قرآن کریم نسبت به ما که رابطه‌ای با او داریم، می‌گوید: درباره گناهانتان در همین دنیا شما را جریمه می‌کنم؛ ولی ﴿وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾<sup>۲</sup> از بسیاری از گناهانتان درمی‌گذرم که اگر جریمه آنها را هم برای شما حساب کنم، خانه بر سرتان خراب می‌شود. من فقط برای توبه‌کردن و بیدارشدن شما اندکی جریمه می‌کنم.

### حکایت شاگرد فراری و معلم دلسوز

شخصی تحت تربیت معلمی الهی بود. گناهی مرتکب شد و دیگر خجالت می‌کشید که پیش آن معلم بیاید؛ چون می‌دانست اگر آن معلم قیافه‌اش را ببیند و نگاهی به او بیندازد، اگر نداند هم چه گناهی کرده، ولی می‌فهمد کم گذاشته است. روزی این معلم الهی آن شاگرد گنهکار را که چند روز غایب بود، از دور دید و به سرعت رفت که او را ببیند. شاگرد هم که متوجه قصد معلم شده بود، راهش را کج کرد و شروع کرد تند راه رفتن. معلم هم دنبالش آمد.

معلم‌های الهی دنبال مردم می‌دوند. کاری هم ندارند به اینکه مردم بگویند دیوانه، ساحر، کذاب و دروغ‌گوست یا بگویند برای خوردن مال ما جیب دوخته! اصلاً کاری به این حرف‌ها ندارند. قرآن مجید می‌گوید که از این حرف‌ها رنجش هم پیدا نمی‌کنند. حالا کسی به من بگوید دیوانه، مگر من دیوانه هستم؟! مثلاً یکی به من بگوید همه منبرهایی که می‌روی، دروغ است. مگر واقعاً چنین است که او می‌گوید؟

من مثلاً به مردم از قول پروردگار می‌گویم با زن و بچه‌تان مهربان باشید، اهل گذشت باشید و در حد نیازشان خرج کنید و بخیل نباشید! یا به مردم می‌گویم به اندازه یک خلال



۱. بقره: ۲۸۶.

۲. شوری: ۳۰.



دندان اگر از مال مردم ببرید، طبق مدارک و معارف ما، هم در برزخ برای شما مزاحمت ایجاد می‌کند و هم در قیامت. آیا این‌ها دروغ است؟ نه! این‌ها که راست است؛ اما کسی که هنوز تربیت نشده، رشد نکرده، بیدار نشده و هنوز دنبال شکم و غریزه جنسی است، این حرف‌ها را مزاحم خودش می‌داند و می‌گوید دروغ است. گوینده این معارف هم دیوانه است!

این حرف تازه‌ای نیست و به بزرگ‌ترهای عالم نیز چنین توهین و افترااتی داشته‌اند. آیات مربوط به وجود مبارک موسی بن عمران علیه السلام را بخوانید که چوبی معمولی تبدیل به ماری عظیم شد و تمام ابزار جادوگران را یک لقمه کرد و فرو داد. بعد خدا فرمود بگیر! تا دستش به مار رسید، دوباره به حال اول برگشت و همان چوب شد، بدون هیچ کم و زیادی. جادوگران که خیلی پر قدرت بودند، فهمیدند این از نوع جادو نیست. بعد از حضرت موسی علیه السلام هم، جادوگری به آن شکل در دنیا پیدا نشد و سفره‌اش جمع شد؛ ولی فهمیدند یک چوب دستی خشک که بر زمین انداخت و تبدیل به این مار با عظمت شد و همه ابزار را بلعید، این جادوگری نیست.

پس چیست؟ آیا کار دست حضرت موسی علیه السلام است؟ همان دست را ما و همه مردم هم داریم که ترکیب گوشت و استخوان و انگشت و... است، پس چرا ما هرچه کنیم، یک مورچه هم از آن در نمی‌آید؟! آن‌ها فهمیدند کار این دست نیست؛ بلکه این دست وصل به قدرت پشت پرده عالم است و هر کاری که می‌کند، به پشتوانه آن است.

در تاریخ خیلی کم دیده‌ایم که یک طایفه وقتی می‌خواهند خودشان را در آغوش رحمت خدا بیندازند، همه چنین کنند؛ اما این مطلب خیلی مهم است که در سوره اعراف می‌فرماید همه جادوگران بر روی خاک افتادند و گفتند: «**أَمَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ \* رَبُّ مُوسَى وَ هَارُونَ**»<sup>۱</sup> صحبت موسی را هم نکردند چون فهمیدند این کار مربوط به قدرت پشت پرده عالم است، گفتند «**أَمَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ**».

۱. اعراف: ۱۲۱ و ۱۲۲.





فرعون گفت: همه شما را به دار می‌کشم، یک دست و یک پای شما را هم به صورت مخالف می‌بزم. معلم شما هم همین موسی است که جادوگر خیلی مهمی است و شما در پنهان از او جادوگری یاد گرفته‌اید. حالا اگر فرعون بگوید موسی جادوگر است، آیا واقعاً چنین است؟ آیا آیه شریفه ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ﴾<sup>۱</sup> دروغ است؟ اگر کسی از بین ما بلند شود و بگوید الآن روز نیست، آیا واقعاً الآن با گفتن او روز نیست؟! واضح است که او دروغ می‌گوید. وقتی هم کسی بگوید «پیغمبر مجنون است» یا «پیغمبر ساحر است»، او دروغ می‌گوید.

اهل خدا خیلی اخلاق عجیبی دارند که به دنبال مردم می‌دوند تا آنان را به منبع کمال خیر پیوند بدهند. عده‌ای از این مردم پیوند می‌خورند و عده‌ای هم حرف‌های نامربوط می‌گویند. این شاگرد خطاکار هم روی آن را نداشت که با این مرد الهی روبه‌رو شود و با خود گفت: اگر استاد من غیب بلد نباشد، از قیافه‌ام که می‌فهمد من تغییر کرده‌ام.

قرآن راجع به قیافه حرف‌های جالبی دارد و به پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید منافقین را از نشانه‌هایشان می‌توانی بشناسی.

شاگرد و استاد، هر دو به سرعت می‌رفتند. شاگرد می‌خواست به جایی برود که دیگر استاد او را نبیند. شاگرد به کوچه‌ای رسید و راه خود را به داخل کوچه کج کرد تا از دسترس استاد دور شود؛ اما ناگهان دید کوچه بن‌بست است. با خودش می‌گفت حالا چطور فرار کنم؟! وقتی به دیوار ته کوچه نزدیک شد، بدون اینکه سرش را برگرداند، گفت: کجا داری می‌آیی؟

معلم اخلاق آرام به شاگرد گفت: این قدر دنبالت می‌آیم تا سرت به سنگ بخورد و رهایت نمی‌کنم. تو یک کار خطا کرده‌ای، چرا از معلم فرار می‌کنی؟ تو بدان که احساس معلم در پیشگاه خداوند این است که بندگان بیمار و راه گم کرده را رها نکند. خدا به او اجازه نداده است که دست ردّ به سینه بیماران بزند.







یک نفس دار، یک آدم پاک، این گونه احساس شدید مسؤولیت می کند و تحت هر شرایطی و با هر سختی، با هر مشکل و رنجی، می کوشد دیگران را به آداب الهی مؤدب کند و شدیداً دلسوز است.

## وظیفه عالمان دین در روزگار کنونی

به همه این خوبان گفته است که مردم مریض های شما هستند و شما طبیب هستید. برخی می توانند خودشان را به دکتر معرفی کنند که شیخ بهائی می گوید: «سؤال علاج از طبیبان دین کن». آن هایی هم که نمی آیند خودشان را به انبیا معرفی کنند، به انبیا گفته است بروید بالای سرشان. آنها چنان دردشان زیاد است که متوجه نیستند؛ شما دنبالشان بروید! حالا که انبیا و ائمه علیهم السلام نیستند، این وظیفه عالمان شیعه است که اهل خدا و اهل حال هستند و دنبال روش انبیا هستند تا به هر شکلی، خودشان یا واسطه ها و تربیت شدگان شان دنبال مردم بدونند. ممکن است عالمی کارش زیاد باشد، ولی باید به افرادی الهی که اطراف او هستند، بگوید در کوچه و خیابان و بیابان دنبال مریض بگرد و بیاور! این وظیفه واجب امروز عالمان دین است. عالمان دین می بینند که ماهواره ها تا کنار تخت خواب مردم می دوند تا خودشان را به مردم برسانند و نابود، بی دین و هلاکشان کنند. ما هم به اندازه دشمن دنبال مردم بدویم. یک زمانی طبیب به من گفت خواندن دعای کمیل برای شما ضرر دارد، می فهمی؟ گفتم: بله می فهمم.

گفت: زیاد منبررفتن هم برایت زهر است، می فهمی؟ گفتم: بله می فهمم.

گفت: پس اینها را تعطیل کن! گفتم: اجازه نمی دهند!

گفت: چه کسی اجازه نمی دهد؟ گفتم: خدا؛ چون در قیامت به من می گوید به تو زبان داده بودم و مقداری علم که خرج بندگان من بکنی. این که بگویی مریض هستم، حال ندارم و نمی توانم راه بروم که نمی شود! بروی در خانه ات بنشین یا روی تخت خواب بخوابی و پرستاری ات کنند، از آن سو بندگانم را گروه گروه به جهنم ببرند؟!



لذا به پروردگار مهربان عرض کرده‌ام که اگر صلاح می‌دانی (من نمی‌دانم، ممکن است صلاح هم ندانی)، مرگ مرا روی منبر قرار بده؛ یعنی من در حال تبلیغ دین تو از دنیا بیرون بروم.

## فضل و رحمت پروردگار به انسان

امر به معروف و نهی از منکر، واجب شدید است؛ چرا می‌گویی کجا داری می‌آیی؟! آدمی که به استاد الهی چنین معترض نمی‌شود! او می‌خواهد دستت را بگیرد و در بهشت را به رویت باز کند و در جهنم را هم ببندد. چرا می‌گویی کجا داری می‌آیی؟! بگو بیا! خود پروردگار مهربان عالم هم شاید بیش از صدبار به بدترین مردم گفته است بیاید! من که به وسیله انبیا و کتب آسمانی آمده‌ام، شما هم بیاید تا به هم برسیم. وقتی به هم رسیدیم، من مغفرت و رحمتم را خرج شما می‌کنم، شما هم از من یک عذر بخواهید و بگویید «ظَلَمْتُ نَفْسِي!»!

آدم باید خودش را بشناسد که کیست و جایگاهش در این عالم کجاست. بفهمد که حیوان و انعام نیست! بفهمد که خداوند متعال می‌فرماید در این کره زمین: ﴿فَضَّلْنَاكُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا﴾<sup>۱</sup> کلمه «کثیر» در این آیه به معنی «کُل» است؛ یعنی من شما را از هر موجودی که در این عالم است، از نظر هویتی بالاتر قرار دادم، پس ارزان فروشی نکن و خودت را به این کیسه پایین سینه‌ات که اسمش شکم است، نفروش! خودت را به کیسه پایین ترش نفروش! اگر می‌خواهی خودت را معامله کنی، خودت را با خود من معامله کن! من که خیلی خوب می‌خرم: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾<sup>۲</sup> من خیلی خوب می‌خرم؛ چون قیمت تو دست من است، نه دست شکم و شهوت و نه دست مردم.

۱. اسراء: ۷۰.

۲. توبه: ۱۱۱.





تو ای جوان عزیز! چرا خودت را در خیابان و پارک به دختری بی‌دین می‌فروشی و همه چیزت را فدا می‌کنی؟!  
تو ای دختر جوان! چرا خودت را به جوانی بی‌دین، جلف و ملاح کِشتی شهوت می‌فروشی؟! چه به دست می‌آوری؟  
اگر خوشت می‌آید خودت را بفروشی، خودت را به خدا بفروش و در معرض نظر او قرار بده. اگر او نگاهت کند، دنیا و آخرت آباد است. تو فقط این نگاه را به دست بیاور!  
امروز مطالب خیلی مهمی را فراهم کرده بودم و فکر می‌کردم تمام شود؛ اما تنها دو سه خط آن تمام شد و بقیه مطالب را اگر خدا بخواهد و زنده بمانم، فردا می‌گویم.

### ذکر مصیبت

یک نظر مستانه کردی عاقبت	عقل را دیوانه کردی عاقبت
با غم خود آشنا کردی مرا	از خودم بیگانه کردی عاقبت
در دل من گنج خود کردی نهان	گنج در ویرانه کردی عاقبت
سوختی در شمع رویت جان من	چاره پروانه کردی عاقبت
قطره اشک مرا کردی قبول	قطره را دُر دانه کردی عاقبت

از این چشم ناقابلیم یک راهی به سوی خودت باز کردی، شده چشمه آب، یک راهی به سوی ابی‌عبدالله باز کردی، شده قنات آب:

کردی اندر کل موجودات سیر جان من کاشانه کردی عاقبت

دوسه کلمه درد دل زینب کبری علیها السلام را بشنوید؛ آن وقتی که دارد می‌بیند ابی‌عبدالله علیه السلام به طرف میدان می‌رود و می‌داند که دیگر بر نمی‌گردد:

برادر دعا کن که زینب بمیرد      نباشد که بعد از تو ماتم بگیرد

برادر به قربان خُلقِ نکویت      اجازه بفرما بیوسم گلویت

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَلِوَالِدَيْنَا وَلِوَالِدَيْهِمَا وَالِدَيْنَا وَلِمَنْ وَجَبَ لَهُ حَقٌّ عَلَيْنَا؛ اللَّهُمَّ اشْفِ مَرْضَانَا؛

أَهْلِكَ أَعْدَانَنَا؛ أَدِّ دُيُونَنَا وَأَقْضِ حَاجَاتِنَا؛ أَيِّدْ وَانصُرْ إِمَامَ زَمَانِنَا».





جلسه نهم

نخستین مایه های ارزشی در نهاد انسان



## مایه‌های ارزشی ابتدایی در باطن انسان

خداوند استعدادی به انسان عنایت کرده است که در طی چندسال عمر، درحدّ ظرفیت وجودی‌اش، آثار مثبتی از او ظهور کند. ظهور این آثار مثبت با توجه به مایه‌های اولیه‌ای است که خدا به او عنایت نموده، مثل عقل. عقل محبوب‌ترین مخلوق خداست و این را کتاب شریف «کافی» در جلد اول، در باب عقل نقل کرده است.

مایهٔ اولیهٔ دیگر، فطرت است که در سورهٔ روم به این مایه اشاره دارد. فطرت یعنی جهت‌گیری وجود انسان به طرف پروردگار. هر انسانی را که خلق می‌کند، جهت‌گیری طبیعی و باطنی‌اش به طرف خداست. از همان وقتی که در رحم مادر آفریده می‌شود، مسافر به سوی خدا آفریده می‌شود، و پایان این سفر هم پروردگار است.

### نصیحتی زیبا از علامه طباطبایی

در قم، در درسی غیر از فقه و اصول، هم‌درسی‌ای داشتم که حالات خوشی داشت. به کلاس درس می‌آمد و با همدیگر مباحثه می‌کردیم. به قول خودمان پایش روی زمین بند نبود. یک بار در صحن مطهر حضرت معصومه علیها السلام علامه طباطبایی را دید که از کنار دیوار صحن آرام‌آرام راه می‌رود. خدمت ایشان رفت و گفت: شما من را یک نصیحت بکن؛ یعنی نصیحت‌کننده زیاد است، من هم می‌توانم پیش این و آن بروم، اما شما من را یک نصیحت بکن.





## زبان مؤمن، پشت عقل

ایشان زود جواب نمی‌دادند، تأمل می‌کردند، فکر می‌کردند. این هم دستور دین است که زود جواب ندهید. روایات ما می‌گویند زبان افراد درست، پشت عقلشان است، ولی افرادی که خودشان را میزان بار نیاورده‌اند، زبانشان جلوی عقلشان است. کسی که زبانش پشت عقل است، یعنی فکر می‌کند و جواب می‌دهد، پشیمان نمی‌شود، اما آن که زبانش جلوی عقل است، اول می‌گوید، بعد می‌فهمد اشتباه کرده و آبرویی را برده یا مالی را به خطر انداخته است، پشیمان می‌شود.

## لزوم خودمراقبتی

گاهی هم خراب‌کاری‌ها قابل جبران نیست؛ این است که روایات ما می‌فرمایند مراقب زندگی کنید، یکی هم دائماً مراقب شماست. کلمه «رَقِيب» در قرآن مجید و در آیات کریمه ذکر شده است، در دعاهاى ما نیز آمده: «وَكُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيَّ مِنْ وَرَائِهِمْ». این در دعای کمیل است که امیرالمؤمنین علیه السلام به پروردگار عرض می‌کند که اعضا و جوارح مرا مراقب من قرار دادی؛ یعنی همه کارمند تو هستند که همه حرکاتم را در خودشان ذخیره می‌کنند و همین اعضا و جوارح پرونده قیامت من هستند. این مطلب را صریحاً در قرآن هم می‌توانید ببینید: «شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ»<sup>۱</sup> کسانی که مواظب خودشان نبودند و هرکاری دلشان خواست کردند، هر مالی که خواستند، خوردند و هر ظلمی که دلشان خواست مرتکب شدند، «شَهِدَ عَلَيْهِمْ» فردا گوش و چشم و پوستشان به ضرر آنها گواهی می‌دهند.

## «بغیر حساب» کیان‌اند؟

آدم باید مراقب زندگی کند، چون مراقب دارد. همیشه یادم باشد که نسبت به زن و بچه، مردم، نسبت به پول و نعمت‌ها مراقب زندگی کنم؛ چون مراقب داریم. طبق روایات و







آیات که دربارهٔ برخی می‌فرماید «بغیر حساب» بدین معنی است که در قیامت پرونده‌شان جای رسیدگی ندارد، چون خودشان در دنیا رسیدگی کرده‌اند، دیگر ما دوبار پرونده را رسیدگی نمی‌کنیم. این‌ها خودشان در دنیا مواظب همه‌چیزشان بوده‌اند، حالا با پرونده‌ای پاک آمده‌اند و دادگاه ندارند و «بغیر حساب» هستند؛ یعنی محاسبه ندارند.

امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی در مسیر جنگ صفین به کربلا رسید، به آن خاک اشاره کرد و فرمود: «يُخْرِجُونَ مِنْكَ أَقْوَامًا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ»، قیامت عده‌ای از تو بیرون می‌آیند که پرونده ندارند.

البته در روایتی دیگر هست که این «بغیر حساب» نشان‌دهندهٔ ایمان، عشق و محبتِ دریاوار این‌هاست؛ تا خدا آنها را وارد محشر می‌کند، به آنها می‌گوید همین الآن وارد بهشت بشوید؛ یعنی شما هفتادویک نفر. اینها می‌گویند هرچقدر طول بکشد، منتظر می‌مانیم و بدون ابی‌عبدالله علیه السلام وارد نمی‌شویم.

وقتی جنین است، مسافر است. خدا از باب لطف و محبت و احسان و آقایی یک راه هم به او عطا کرده است که در شبانه‌روز ده‌بار واجب کرده است نام آن جاده را در نماز ببریم: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ». این صراط مستقیم، راهی است که طبق فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام که مرحوم فیض کاشانی در مقدمهٔ تفسیر صافی نقل می‌کند، از جنین کشیده شده است و تا پروردگار می‌رسد، اسمش «صراط ممدود» است، جاده‌ای که «مَدَّ» کشیده شده است. جاده را خدا کشیده است، انسان را مسافر آفریده، جاده‌اش هم صراط مستقیم است و مقصد نهایی هم پروردگار.

### وجوب سؤال در مکتب شیعه

این دوست من به علامه طباطبایی گفت شما مرا یک نصیحت کنید! ایشان هم همان جور که سفارش شده است، زبانش پشت عقلش بود و درجا حرف نمی‌زد. درجا حرف‌زدن خوب نیست! یکی از اخلاقی خوب انسان‌های بیدار، مؤمن و درستکار این بود که وقتی چیزی از

## آثار و نشانه‌های رحمت الهی



آنها می‌پرسیدند که بلد نبودند، بدون شرمندگی می‌گفتند نمی‌دانم، باید بروم بپرسم، یا باید بروم کتاب ببینم.

آدمی دوست دارد نفهمی‌هایش را به فهمیدن تبدیل کند. اگر نمی‌دانی، واجب است بپرسی: ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ﴾<sup>۱</sup> پرسیدن در مکتب شیعه واجب است.

در مسجدالحرام کنار روحانی غیرشیعه بودم و از او مسئله‌ای پرسیدم. از پرسیدن من فهمید که من هم‌مذهب او نیستم؛ گفت: «السُّؤال حرام!» فهمید اگر جواب بدهد، جوابش حق است و من به او خواهم گفت چرا به این حق ملتزم نیستی؟!

در مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام پرسش واجب است. همیشه بپرسید و اگر جواب سؤالی را نمی‌دانید، از گفتن «نمی‌دانم» خجالت نکشید تا جواب شما مردم را گمراه و عمل آنان را باطل نکند. جوابی ندهیم که وضوی مردم، تیمم مردم، نماز مردم، روزه مردم باطل شود. اتفاق افتاده است که گاهی پرسیده‌اند تا کی می‌شود سحری خورد؟ جواب داده است تا آخر اذان.

این‌جوری که روزه باطل است! بگو نمی‌دانم.

## آیت‌الله گلپایگانی: نمی‌دانم

علاقه داشتم مسئله‌ای را بدانم، گفتم بروم خدمت حضرت آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی و از ایشان بپرسم.

بالاخره ایشان هشتادسال شناگرِ دریای علوم اهل‌بیت علیهم‌السلام بود، آن وقت امام زنده نبود. رفتم و خیلی بامحبت و بزرگواری فرمودند. عرض کردم: آقا! پاسخ این مسئله چیست؟ فرمودند: نمی‌دانم. سپس به آیت‌الله‌العظمی صافی که روی تخت نشسته بود، فرمودند که فلان کتاب را از کتابخانه بیاور، ورق بزنی نگاه کن، جواب این مسئله باید آنجا باشد، من الان نمی‌دانم.





خیلی خوب است آدمی نسبت به مردم اخلاقی «نمی‌دانم» داشته باشد؛ یعنی همه‌جا خودش را عالم و علامه و مجتهد نداند، همیشه طرف «نمی‌دانم» را بگیرد، نه طرف «می‌دانم» را، چون وقتی همواره طرف «می‌دانم» را بگیرد، خیلی‌ها را گمراه می‌کند. آقای صافی هم بلند شدند و آن کتاب را آوردند و ورق زدند و در آنجایی که آدرس داده بودند مسئله را پیدا کردند و آقای گلپایگانی هم به من گفتند که جواب این است. نباید به این فکر باشیم که من مرجع تقلید هستم، الآن هم تک مرجع افتاده‌ام و خیلی بد است که به طلبه‌ای بگویم نمی‌دانم، نخیر، هیچ بدی ندارد؛ خیلی هم خوب است.

### عادات بد

آنچه بد است، عادات بد ماست که مثلاً برای میهمانی جمعه حتماً باید سه‌جور غذا درست کنیم، یک‌نوع غذا بد است، یا اگر عروسی پسر و دخترمان را در فلان هتل بگیریم، بد است و مردم حرف می‌زنند! نخیر؛ اصل کار این افراد بد است، نه اینکه اگر در فلان هتل مراسم بگیرند بد است؛ بلکه اگر در آن هتل بگیری بد است. این‌همه آستین‌کهنه، پابره‌نه و بی‌کفش در مملکت زندگی می‌کند، مراسم را در هتلی ارزان‌تر بگیر و بخشی از پول را به دو خانواده بده که هزینه عروسی فرزندانشان را ندارند. این کار چه بدی‌ای دارد؟! این‌ها عادات بسیار زشتی است که بر جامعه حاکم شده است.

### بهترین نصیحت

آن هم‌درس ما به علامه گفت: آقا! شما مرا نصیحت کنید. علامه هم خودش استاد دیده بود، اساتیدی چون مرحوم نائینی، سید اصفهانی، کمپانی و آیت واقعی حق، مرحوم حاج سید علی قاضی را دیده بود. خود علامه هم پُر بود؛ یعنی خودش به تنهایی به تمام آن استادها تبدیل شده بود، هرچه آن‌ها داشتند در ایشان جمع شده بود. باید گوش داد که چنین شخصیتی با این مقام علمی و فکری و عقلی که بیست جلد تفسیر قرآن نوشته است و ده‌ها بار چاپ شده و به تمام کشورها رفته است، چه نصیحتی می‌کند! زیباترین نصیحتی که در دوره عمرم شنیده‌ام، همین نصیحت بود.





ایشان سرش را پایین انداخت و به فکر فرورفت. زبان عاقل پشت عقلش است؛ یعنی از عقل می‌گیرد و به زبان می‌دهد، بعد به زبان می‌گوید بگو. بعد از مدتی سرش را بلند کرد. با یک حال خاص که پیدا بود حالتش عوض شد، به این هم‌بحث و هم‌درس من گفت: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾<sup>۱</sup> سپس خداحافظی کرد و رفت.

آن طلبه فهمید ایشان چه می‌گویند، من نفهمیدم! یعنی وقتی خدا تو را به شکل جنین آفرید، «إِنَّا لِلَّهِ» بودی، یک جاده هم برایت گذاشت که این پنجاه‌شصت سال عمرت در این جاده حرکت بکنی، آخرش «إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» است. مواظب و مراقب باش و فکر نکن اگر از این جاده بیرون بروی، در جادهٔ بهتری می‌افتی یا اصلاً در هیچ جاده‌ای نمی‌افتی.

## دوراهی خدا و شیطان

کتابی است به نام «محاسن» که مؤلف آن عالمی است شیعی به نام «برقی»، از خاندان‌های علمی کوفه. در این کتاب روایتی است حاوی این مضمون که کسی خیال نکند اگر با خدا قهر کرد، در آغوش با محبتی می‌افتد و خیلی لذت می‌برد. اگر از خدا روبرگرداند، رویش به طرف گلستان و باغستان فوق‌العاده‌ای می‌شود، یا اگر جهت‌گیری باطنش را که اسمش فطرت است، به طرف دیگری بگرداند، خیلی به او خوش می‌گذرد. این روایت از روایات مهم ماست که از رسول خدا ﷺ نقل شده است: «إِنَّمَا اللَّهُ وَالشَّيْطَانُ وَالْحَقُّ وَالْبَاطِلُ وَالنُّورُ وَالظُّلْمَةُ وَالْآجِلُ وَالْعَاجِلُ فَمَا كَانَ مِنَ الْحَسَنَاتِ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ السَّيِّئَاتِ فَمِنَ الشَّيْطَانِ». ای مردم! در زندگی‌تان یا «الله» است یا «شیطان». فکر نکنید اگر از خدا دست برداشتید، جای راحت‌تری اقامت می‌کنید. فکر نکنید اگر به خاطر مشکلاتی چون گرانی و کمبود، زلزله و سیل، مرگ فرزند و ورشکستگی از خدا رو برگردانید، برای شما خوب است؛ از خدا که روبرگردانید، شیطان منتظر شماست که سریعاً شما را بگیرد و با شما کار کند.





و به همین شکل، زندگی‌تان یا با حق است یا با باطل است. اینجور نیست که اگر از حق دست بردارید، به چیز خوش‌تری برسید؛ بلکه به باطل می‌رسید. زندگی‌تان یا دنیاست یا آخرت، یا نور است یا ظلمت.

خداوند در آغاز آفرینش انسان، یک سلسله مایه‌های ارزشی به او داد مانند عقل و روح. درباره روح چقدر کتاب نوشته شده است، در کنار آیه شریفه ﴿إِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾<sup>۱</sup> هنگامی که بدنش را معتدل و آراسته کردم، از روح خودم در او می‌دمم. این «ی» که به روح وصل است «رُوحی»، یعنی حیاتی ویژه به او می‌دهم. به این معنی نیست که تکه‌ای از خودم می‌کنم و در بدن انسان قرار می‌دهم؛ بلکه نظر قرآن و ائمه طاهرين علیهم‌السلام بر مابینت کلی بین خالق و مخلوق است. هیچ چیز ما به خدا نمی‌ماند، هیچ چیز خدا هم به ما نمی‌ماند. ما مخلوق هستیم و او خالق، او رب است و ما مریوب، او مالک است و ما مملوک، او حی و رازق است و ما میت و مرزوق، ﴿أَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾<sup>۲</sup> از روح الهی حیات ویژه‌ای در بدن دمیده شد که نوری از طرف خداست و انسان با قدرت این مایه روحی در کنار عقل و فطرت می‌تواند در صراط مستقیم و جاده هدایت حرکت کند و آثار عظیمی از او ظهور نماید.

البته اگر بخواهید اندکی مفضل‌تر ببینید، از شما تقاضا می‌کنم که بعد از تمام شدن جلسه و پس از کار و بازار، امور خانه و اداره، لحظاتی اگر فرصت کردید، قرآن مجید را باز بکنید و آیه ۱۷۷ سوره مبارکه بقره را بخوانید که بیان می‌دارد کسی که راهش صراط مستقیم است، مایه‌اش عقل است و جهت‌گیری‌اش فطرتش است، لاجرم پانزده اثر از وجود او ظهور می‌کند، و به تعبیر سوره مبارکه ابراهیم به شجره طیبه‌ای تبدیل می‌شود که:

﴿أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾<sup>۳</sup>

۱. ص: ۷۲.

۲. شوری: ۱۱.

۳. ابراهیم: ۲۴.





به صورت مختصر و فهرست‌وار چنین است که در باطن او ایمان ظهور می‌کند، در عرصه نفس اخلاق حسنه بروز می‌کند و در اعضا و جوارحش عمل صالح رخ نشان می‌دهد. خدا ما را برای همین امور آفریده است و نیازی به ما نداشته است!

### علت خلقت انسان

گاهی جوان‌ها از من می‌پرسند: خدا برای چه ما را خلق کرد؟ می‌گویم خدا نیازی به ما نداشته و خلق ما به خاطر نیاز خدا نبوده، عالم را هم نیاز نداشت، خداوند عالم است، قادر و حکیم است، قدیر است و سمیع و بصیر است و رحیم؛ عشقش کشید به مثنی خاک آمادگی داد تا در آن خوردنی روئیده بشود، چند حیوان حلال‌گوشت هم خلق کرد از علف‌های بیابان بخورند، عشقش کشید که این مواد روئیدی را با آن گوشت‌ها در مذاق انسان خوشمزه کند، و نیز عشقش کشید انسان را راهنمایی بکند این غذا را بخورد، بعد زن بگیرد، یا دختر شوهر بکند. عشقش کشید از این خاک که تبدیل به این روئیدی و آن گوشت حلال شد، انسانی بیافریند که ظرف ایمان و اخلاق و عمل صالح بشود. اگر از این خدا خوشت نمی‌آید، یکی دیگر منتظرت است به اسم شیطان که اگر با او بروی، کارت به جهنم می‌کشد، اگر هم خوشت نمی‌آید، به خدا بگو که تو را به خاک برگرداند. البته این دعایی است که مستجاب نمی‌شود!

اگر باز هم خوشت نمی‌آید، به او بگو من هر گناهی می‌کنم، ولی تو مرا به جهنم نبر! او هم می‌گوید: فضولی می‌کنی! به جهنم می‌برمت.

نهایتاً ما هستیم و پروردگار؛ پس این چند روزه عمر را با خدا بسازیم که خیلی خوب است. در این زمینه حرف بسیار است. فکر می‌کردم فرصت می‌شود همه مطالبی را که برای امروز آماده کردم بدم و در جیبم هست، بگویم که نشد.

### ذکر مصیبت

بیم است و امید و بی‌قراری  
ذوق است و نوید آشنایی  
عشق است که می‌کشاند و بس  
یار است که می‌کند خدایی



## جلسه نهم / نخستین مایه‌های ارزشی در نهاد انسان

یک بار دیگر این بیت را بخوانم که گوینده‌اش عالم بود:

عشق است که می‌کشاند و بس      یار است که می‌کند خدایی  
مست‌اند که می‌روند بی‌خود      در بحر حریم کبریایی

اینجا ره گم‌رهان نباشد!

من خسته و ناتوان و زارم      غیر از تو ره دگر ندارم  
با این همه نامرادی و غم      بر رحمت تو امیدوارم

بعضی از ما نزدیک به رفتن هستیم، اما دل‌تان خوش باشد که اینقدر با ما خوب رفتار می‌کنند و ما را عاشقانه از دنیا بیرون می‌برند که فکرش را نمی‌کردیم.

دانم که تو دست من بگیری      هرچند دلی سیاه دارم

زیرا که تویی تویی امیدم!

دیگر خیلی تحمل مصیبت‌خواندن را ندارم، خواندن مصائب ابی‌عبدالله خیلی برای من سخت شده است؛ بگذارید خواهر برای شما روضه بخواند: «صَلَّى عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَلِيكَ السَّمَاءِ! هَذَا حُسَيْنُكَ مُرْمَلٌ بِالْذَّمِّاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ» بیا

بین که حتی نگذاشتند پیراهنی کهنه بر تن تو بماند!

خدایا! ما و نسل ما را دنیا و آخرت با ابی‌عبدالله علیه السلام قرار بده؛

خدایا! سیر ما را تا ورود به عالم آخرت، الهی قرار بده؛

خدایا وجود ما را هم منشأ آثاری که در قرآن برای اولیای خود شمردی، قرار بده؛

گذشتگان ما را غریق رحمت فرما؛

در فرج وجود مبارک امام زمان علیه السلام تعجیل بفرما.







جلسه دہم

طلوع معارف الہی از افق وجود مؤمن



## باطن سالکان راه خدا، مطلع الفجر معارف الهیه

انسان بنا به گفته صاحب‌دلان و کسانی که به جایی رسیده‌اند و دل به معارف الهیه سپرده‌اند، خودشان هم سالک الی الله بودند و تحت تأثیر امور باطل قرار نگرفتند؛ بلکه روز به روز بر نورانیت آنان اضافه شد، موجودی است که هزاران خورشید آسمانی و ملکوتی در وجود او قابلیت طلوع دارد. طلوعش به این است که صبح صادق توحید، نبوت، ولایت ائمه طاهرین و اولیای خدا در باطنش دمیده شود تا آن هزاران خورشید از آن فجر طلوع کند. جوانی چوبدستی‌ای به حضرت مسیح علیه السلام نشان داد و گفت: آیا می‌شود من این را بیندازم و مثل عصای موسی تبدیل به اژدها بشود؟ گفت: نه، اگر موسی بشوی، می‌شود.

### خداشناسی از زبان پروردگار و اولیای او

این همه معارف الهیه و طلوع هزاران منبع نور که از وجود صاحب‌دلان و سالکان راه خدا ظهور کرده، مربوط به همان صبح صادق باطنشان است. ممکن است کسی بی‌انصافی کند و بگوید: این حرف‌ها ساختگی و بافتنی است، ولی اگر حاضر باشد چند آیه را در قرآن مجید ببیند، از آن بی‌انصافی درمی‌آید و می‌فهمد که این صبح صادق درون و طلوع هزاران خورشید با مایه نبوت و توحید و ولایت، درست است.





در آیه‌ای می‌خوانیم: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ﴾<sup>۱</sup> از سوی خداوند، نوری به سوی شما آمده که همان قرآن مجید است.

توحید واقعی؛ یعنی توحید الهی را باید از قرآن مجید به دل انتقال داد که معرف این توحید واقعی خود پروردگار است. کسی عمیق‌تر، بهتر و ریشه‌دارتر از پروردگار نمی‌تواند او را بشناساند! قبل از قرآن هم پروردگار می‌فرماید: هر چه «عباد مخلص» در معرفی من بیان کردند، درست است، غیر از عباد مخلص، هر کسی درباره من چیزی گفته که خدا چنین و چنان است، بوی شرک می‌دهد، ﴿تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾<sup>۲</sup>.

نکته لطیف و دقیقی است که هر چند مخلصین هم جایگاه عظیمی دارند، ولی می‌فرماید غیر از خودم و مخلصین (نه مخلصین) هر چه گفته‌اند شرک است و ناقص و نادرست. حالا بروید و ببینید بزرگ‌ترین اساتید دانشگاه خارج و شرق و غرب درباره خدا چه گفته‌اند! در قرآن می‌گوید چرا خودت را سرگردان می‌کنی؟ آن‌ها هر چه درباره من بگویند و گفته‌اند، حرف‌های پاک و توحیدی نیست.

بخشی از آیات قرآن بیان‌کننده توحید واقعی است. بخش عمده‌ای از مسائل الهی که باید اسمش را «مبین» گذاشت؛ یعنی توضیح‌دهنده، روشن‌کننده، کار پیغمبر ﷺ است و بخش دیگرش هم کار اهل بیت ﷺ است. در قرآن مجید می‌فرماید ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾<sup>۳</sup> آن که انتقال همه امور معنوی و اخلاقی و ملکوتی بر عهده‌اش می‌باشد، تنها خداست و هیچکس سازندگی خدا را نسبت به شما ندارد، و بعد از خدا «وَرَسُولُهُ»؛ کسی است که من او را فرستاده‌ام. از پیش خودش که نیامده است؛ بلکه من او را با دست پر فرستاده‌ام؛ لذا مسئولیتی که برای او تعیین کرده‌ام چنین است: ﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾<sup>۴</sup> خود این حکمت هم دریایی است: ﴿وَمَنْ يُؤْتِي الْحِكْمَةَ فَقَدْ أَوْتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾<sup>۵</sup>.

۱. مائده: ۱۵.

۲. نمل: ۶۳.

۳. مائده: ۵۵.

۴. جمعه: ۲.

۵. بقره: ۲۶۹.





## خیر دنیا و آخرت در کنار پیغمبر ﷺ

این بزرگواری که برای تربیت شما فرستاده‌ام، با دستِ پُر آمده است و چیزی کم ندارد. خود رسول خدا ﷺ خطاب به مشرکین مکّه فرمودند: «فَإِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»<sup>۱</sup> من همه خیر دنیا و آخرت را برای شما آوردم.

این مطلب را در روزهای اول بعثت فرمود. روزهای آخر عمرش هم در حجة الوداع، در عرفات، در منا و در مسجدالحرام پنج بار در اواخر آن سخنرانی بسیار مهم به پروردگار عالم عرض کرد: خدایا! تو شاهد بر من هستی. اگر هیچکس نمی‌داند و ندیده است، تو می‌دانی و دیده‌ای که من در این بیست و سه سال رسالت، آنچه که (یعنی دستِ پُر) مردم را به بهشت می‌برده است، گفته‌ام و آنچه که مردم را از جهنم باز می‌داشته است، گفته‌ام. در قرآن نام حدود بیست و پنج پیغمبر آمده است که حقایق نبوت آنها و نه فقط رسول خدا ﷺ در قرآن هست. نمی‌شد که تمام صدوبیست و چهار هزار پیغمبر را اسم ببرد، اما هر کدام را که نام برده است، فرهنگ توحیدی‌شان را بیان نموده است.

## یک نفر به جای همه

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾<sup>۲</sup> مطلب دربارهٔ سومی طولانی‌تر است که علت هم دارد. ولی اوّل خدا، بعدی رسول خدا، اما ولیّ دیگر «الَّذِينَ آمَنُوا» است که یک نفره همه است، این «وَالَّذِينَ آمَنُوا» نه یک میلیون و دومیلیون؛ بلکه همان است که در آیه‌ای دیگر باز هم همین تعبیر به صورت جمع را از او داشتند. به دستور خدا پیغمبر ﷺ به نصارای نجران فرمود: اگر می‌گویید من برحق نیستم و شما برحق هستید، پس بیاید برحق بودن من را و برحق بودن خودتان را ثابت کنید! خدا به او

۱. تاریخ طبری: ج ۲، ص ۶۳

۲. مائده: ۵۵





دستور داد که به این نصارای نجران بگو ثابت کردنش به این شکل است: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» شما برای فردا، پس فردا قرار بگذارید، من همه فرزندانم رامی آورم، همه زنانم را می آورم و هرچه مردان در دین من هستند، همه آنها را هم می آورم، شما هم همه بچه‌های خود را بیاورید، همه زنان و مردان خویش را هم بیاورید. آن گاه که جلسه تشکیل شد، «مُرَّتْ بِتِهْلٍ فَتَجَعَلَ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»<sup>۱</sup> نفرین می کنیم کسی که حق است بماند و آن که ناحق است، خاکستر بشود.

همه تفاسیر شیعه و غیر شیعه، تفاسیر زیدی، تفاسیر اباذیه، تفاسیر شافعیه، مالکیه، حنبلیه و حنفیه نوشته‌اند که در روز جلسه دیدند پیغمبر ﷺ با دو فرزند و یک زن و یک مرد حاضر شدند.

مگر خدا نفرمود بگو همه فرزندان خود را می آوریم؟ در آیه جمع گفته است، ولی این دو که «اثنین» هستند، نه جمع! در زبان عربی واحد داریم به معنی یک نفر، اثنین یعنی دو نفر و جمع که شامل سه نفر و بیشتر می شود.

کلمه «أبناء» جمع است، ولی پیغمبر دو فرزندش را آورده بود؛ یکی شش هفت ساله و دیگری چهار پنج ساله. نیز خدا به او فرمود به آنها بگو تمام زنان خود را می آوریم، اما پیغمبر ﷺ یک خانم را همراه خود آورد، آن هم فاطمه علیها السلام. نیز به جای مردان، تنها یک مرد با او بود و آن هم علی بن ابی طالب علیه السلام؛ یعنی خدا این دو فرزند را کل فرزندان جهان، این خانم را کل خانم‌های جهان و امیرالمؤمنین علیه السلام را کل مردان عالم به حساب آورده است. یکی اما جمع!

در این آیه هم همان حرفی را که در آیه مباحله هست، می زنیم. خیلی از غیر شیعه هم در این نظر با ما یکی هستند، که ولی سوم شما طبق «الَّذِينَ آمَنُوا» که دلالت بر گذشته دارد و «آمَنُوا» فعل ماضی است، کسی است که تمام مراحل ایمان را طی کرده است.





زمان وفات پیغمبر ﷺ، امام علی ﷺ حدود سی سال داشتند و آیه در زمانی نازل شد که امام علی ﷺ حدود بیست و پنج سال داشت. آیه می‌گوید این آدم بیست و پنج ساله تمام مراحل ایمان را طی کرده و در وجودش کامل نموده است. «الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» ولی سوم شما بعد از خدا و پیغمبر ﷺ کسی است که در تمام دوران عمرش یک لحظه از نماز جدا نیست. اصلاً همه باطنش و وجودش نماز است. «وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ»، و یک لحظه از پرداخت صدقه (اینجا زکات به معنی صدقه است) جدا نیست، حتی در حال رکوع هم صدقه می‌دهد.

همه حقیقت توحید، نبوت و ولایت در قرآن است. کسی که خودش قرآن را درست بفهمد که کم اتفاق می‌افتد، یا با کمک عالم به قرآن که پیغمبر و ائمه ﷺ هستند، تمام نگاه‌های پیغمبر و ائمه ﷺ در این شش هزار و شصت و دو شصت و چند آیه چاپ شده است که قبلاً به شکل خطی بوده است.

وقتی قرآن را بفهمد و حقیقت توحید، نبوت و ولایت را به درونش که پاک است و صحیح صادق دارد انتقال دهد، در این حالت هزاران خورشید از این نور توحید، نور نبوت و نور ولایت طلوع می‌کند و باطن او غرق نور می‌شود، نور بی‌نهایت، نور الله، نور نبوت که سراج مبین است، نور ولایت که «الإمام هی واللّه التور».

بعد از آن به سراغ آیات قیامت برود و درباره کسانی که این نور توحید، نور نبوت و ولایت را از طریق قرآن و معلّمانی مثل پیغمبر و اهل بیت ﷺ به خودش انتقال داده‌اند ببیند که آیات شریفه درباره قیامت این بزرگواران چه می‌گوید.

## نور مؤمن و چشم بینای اولیا

در این باره آیات زیادی داریم که در اینجا یک آیه را می‌آورم که خداوند به پیغمبر ﷺ می‌گوید: «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»؛ قیامت روزی است، «یوم» در اینجا الف و لام ندارد، ولی قبلاً صحبتش آمده است که آن قیامتی که قبلاً برای تو در قرآن گفتم، روزی





است که وجود مقدّس تو ای حبیب من! این چشم را داری که «تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»، این شکل و به این کیفیت دیدن صرفاً برای تو و کسانی است که تمام هویت ارزشی تو به آنها انتقال پیدا کرده است که در آیه قبل تعبیر شد به «أَنْفُسَنَا».

ای غلم ملت و نفس رسول!

### فضائل علی عليه السلام

حال ببینید چه تعابیری از ایشان شده است: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى»؛ «أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ»؛ «أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ». این چشم را امامان دوازده‌گانه هم دارند. وقتی می‌گوید تو با چشم خودت می‌بینی، یعنی آنها هم می‌بینند، چون تنها دو چشم نیست؛ «كُلُّهُمْ نُورٌ وَاحِدٌ»<sup>۱</sup> یک چشم است، ولی آن را در دوازده تا چراغ و دوازده بلور قرار داده است. تو می‌بینی، یعنی ائمه طاهرين عليهم السلام هم می‌بینند. «تَرَى الْمُؤْمِنِينَ» همه مردان مؤمن را می‌بیند، «وَالْمُؤْمِنَاتِ» همه زنان اهل ایمان را هم می‌بیند.

«نُورُهُمْ» نور خودشان، نه نور من، «يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ» نورشان از پیش روی آنها و از طرف راستشان شتابان در حال حرکت است. اینها هم دنبال این نور در حرکت هستند و از فضای این نور، این صدا به گوش مؤمنین و مؤمنات می‌رسد که «بُشْرِيكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ». دنبال این نور بروید، مژده می‌دهم که شما را وارد بهشت‌ها (نه یک بهشت) می‌کنم؛ یعنی شما آزاد هستید در هشت بهشت بچرخید و بگردید.

حالا آن آدم با انصاف قبول کرد که این مسائل ریشه در آیات قرآن مجید دارد، صحیح صادق درون، ریشه در قرآن دارد، طلوع هزاران خورشید در باطن ریشه دارد و این نور هم در برزخ و قیامت ظهور می‌کند.

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳







## نشانه‌های مؤمن در روایات

چقدر برخی روایات برای ما دلخوشی می‌آورد و باطن ما را شاد می‌کند! بالاخره شما مؤمن هستید که برخی از نشانه‌های مؤمن در «اصول کافی»، «وسائل الشیعه»، «بحار الأنوار» و خیلی از کتاب‌های دیگر بیان شده است که اگر این نشانه‌ها در کسی باشد، مؤمن است. البته همه این نشانه‌ها را در خود طلوع نداده‌ایم ولی خیلی از این نشانه‌ها را طلوع داده‌ایم. نشانه‌های زیادی بیان شده است که چندتا را برای شما می‌گوییم:

### الف) کسب حلال و پاک

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: یکی از نشانه‌های مؤمن این است که کسبش حلال و پاک است. در کارخانه، مغازه و زمین کشاورزی که کار می‌کند، یا دیوار مردم را گچ‌کاری می‌کند و عرق می‌ریزد، یا پشت تاکسی نشسته است و در هرکاری پولی که می‌گیرد، پاک و حلال است.

### ب) نماز، روزه و صداقت

نشانه دیگر مؤمن نماز است، نشانه دیگر روزه است، صداقت و درستی اوست. این‌ها در روایات هست.

### ج) گریه بر حسین علیه السلام

اما نشانه‌ای که الحمدلله در همه ما هست، از قول امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب «کامل الزیارات» نقل شده است. این کتاب یکی از بهترین کتاب‌های حال شیعه است. ششصد هفتصد صفحه است و خدا به من محبت کرد در روزگار مریضی‌ام که نمی‌توانستم جایی بروم و کاری بکنم، کم‌کم این کتاب را ترجمه کردم که شاید نزدیک محرم به چاپ برسد. خیلی روی آن زحمت کشیده شد که ترجمه درست و صحیح و بر اساس اندیشه اهل بیت علیهم السلام دربیاید.



این نشانه مؤمن در این کتاب است که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: حسین من! گریه بر تو نشانه مؤمن بودن است، «یا عَبْرَةَ كُلِّ مُؤْمِنٍ» اشک بر تو نشانه مؤمن بودن است.

### نور باطنی مؤمن

برزخ به معنی این قبر نیست و این قبر برای بدن است. بدن وارد قبر می‌شود، اما خود مؤمن وارد برزخ می‌شود. ما در دنیا گاهی پیشامدهایی بروز می‌کند و می‌گوییم خیلی دلم گرفته، یعنی باطنم در مضیقه قرار گرفته و دنیا برایم تنگ شده است. مؤمن در برزخ نیازی به بدن ندارد و طبق گفتار ائمه علیهم السلام خداوند متعال بدنی لطیف به شکل همین بدن دنیایی که وزن ندارد و مادی نیست به روح می‌دهد که می‌تواند در برزخ، گذشتگان را ببیند. مثلاً می‌تواند شب‌های جمعه در کنار حرم امیرالمؤمنین یا حرم ابی‌عبدالله علیه السلام با هم جمع بشوند.

خیلی وقت پیش روایتی را از امام صادق علیه السلام یا پیغمبر صلی الله علیه و آله دیدم که می‌فرمایند: وقتی مؤمن وارد برزخ می‌شود (مرد یا زن) از چهار طرف روح مؤمن، از روبرو، پشت سر، دست راست و دست چپ، با فاصله چهل نور قرار می‌دهند؛ یعنی از دست راست چهل نور، از دست چپ، از روبرو و پشت سر هم هر کدام چهل نور که این نورها اصلاً با نورهای دنیایی قابل نیستند. فرشتگان این چهل نور را از کجا آورده‌اند؟ این نور خارجی نیست و از صبح صادق و هزاران خورشید باطن خود می‌ت است.

به اول حرف برمی‌گردیم که بحث صاحب‌دلان، سالکان الی الله و تربیت‌شدگان پروردگار بود. اهل دل می‌گویند انسان موجودی است که می‌تواند در درونش صبح صادق داشته باشد و از افق این صبح صادق، هزاران خورشید معنوی طلوع کند که بر اثر آن خورشیدها معارف الهیه را بروز بدهد. انسان‌ها سعی کنند از این حقایق عقب نمانند و محروم نشوند!

### ذکر مصیبت

اگر آهی کشم دریا بسوزم      وگر شوری کنم یکجا بسوزم  
کنم هرچند پنهان آتش جان      میان انجمن پیدا بسوزم





بسوزد ظاهر و باطن ز سوزم      اگر پنهان و گر پیدا بسوزم  
خوشم با سوختن در آتش عشق      بپهل تا اندرین سودا بسوزم  
نه من ماند نه ما ماند چو آیی      بیا تا بی من و بی ما بسوزم  
تو را خواهم مرا گر تو نخواهی      تجلی بیشتر کن تا بسوزم

اگر بگویی نمی‌خواهمت، حق داری! نمک خوردم و نمکدان شکستم، بنده خوبی  
برایت نبوده‌ام!

ز سوز جان اگر حرفی نویسم      ورق را سربه‌سر یک‌جا بسوزم  
چو فیض از دم زخم از آتش دل      زبان و کام با لبها بسوزم

\*\*\*

پس بیامد شاه معشوق آلت      بر سر نعش علی اکبر نشست  
سر نهادش بر سر زانوی ناز      گفت کای بالیده سرو سرفراز  
ای ز طرف دیده خالی جای تو      خیز تا بینم قد و بالای تو  
این بیابان جای خواب ناز نیست      کایمن از صیاد تیرانداز نیست  
خیز بابا تا از این صحرا رویم      نک به سوی خیمه لایلا رویم  
اینقدر بابا دل را خون مکن      زاده لایلا مرا محزون مکن





جلسه یازدهم

صفات قاسمیان و پامیلیان



# انسان، عالم اکبر

بعضی از کتاب‌هایی که به‌طور معنوی بحث انسان را مطرح کرده‌اند، به‌خصوص کتاب‌هایی که دانشمندان مؤمن و اهل خدا نوشته‌اند، از انسان به عالم اکبر تعبیر نموده‌اند و نوشته‌اند این جهان ظاهر با هرچه که در او هست نسبت به انسان، عالم صغیر است. می‌گویند آنچه که در این عالم ظاهر و مُلک است، پروردگار متعال خلاصه‌اش را در انسان قرار داده است، علاوه بر آن، حقایق اضافه‌ای هم در انسان هست که در عالم صغیر نیست. هرچه در عالم مُلک و شهود است، در انسان هست، ولی هرچه در انسان است، در عالم مُلک نیست.

## گروه قابیلیان در قرآن

با این عظمت و قدر و جلالتی که انسان دارد، در کتاب‌ها نوشته‌اند که دو رشته شدند؛ یک رشته قابیلیان که خود را نشناختند و قدر خود ندانستند. از این دسته در قرآن با دو تعبیر یاد شده است که غافل هستند، یا بدتر از این، خودفراموش‌اند و یادشان رفته است چه هستند و چه دارند و در این عالم هستی در چه جایگاهی قرار دارند.

شما با قرآن آشنا هستید. در خواندن قرآن ملاحظه کردید که پروردگار عالم می‌فرماید این گروه «هُمُ الْغَافِلُونَ» از خودشان بی‌خبر هستند و به همین علت به هر جاده منفی کشیده می‌شوند. عجیب‌تر از این آنکه قرآن می‌فرماید علاوه بر کشیده‌شدن به هر جاده منفی، لذت هم می‌برند!





در تعبیری دیگر می‌فرماید «نَسُوا اللَّهَ» خدا را که به کلی فراموش کردند! هشتادسال در دنیا زندگی می‌کنند ولی یک‌بار چشم دلشان را باز نمی‌کنند تا غیر از خودشان را ببینند که خبر دیگری هم در این عالم هست. این گناه بسیار سنگین خدافراموشی، در همین دنیا هم جریمه دارد: «فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ». این خدافراموشی جریمه‌اش این است که خودشان را فراموش کنند، فراموش کردند که بنده و مملوک هستند، در این دنیا مهمان هستند و این کارهایی که می‌کنند، کار انسان نیست؛ بلکه به قول آیات قرآن مجید یا کار چهارپایان است «أَنْعَام»، یا کار درندگان است «سِبَاع»، یا کار شیطان‌هاست.

کارهای انسانی که خود را فراموش کرده است، مانند کار همین سه نوع موجود است! با بی‌رحمی نسبت به انسان‌های دیگر درنده هستند، با بی‌عاطفگی نسبت به انسان‌های دیگر چهارپا هستند، و بدون این که ذره‌ای دلشان بسوزد نسبت به دیگران مثل شیاطین هستند، اهل مکر، حیله و ترفند هستند، بندباز هستند، شبانه‌روز نقشه می‌کشند که چگونه سر مردم، سر یک مملکت و ملت، سر یک فرد یا خانواده کلاه بگذارند و آنها را بدوشند.

### فرق تفاسیر شیعی و غیر شیعی

قرآن کریم هم در رابطه با هر سه خُلق آیتی دارد. روایات فوق‌العاده‌ای هم از ائمه طاهرین و اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده که نمونه این روایات را مذاهب دیگر اسلامی ندارند و آن‌ها دستشان حتی از حقایق قرآنی هم خالی است.

مثلاً قرآن مجید می‌گوید: «أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ» این کتاب، کتاب هدایت است، کتاب روشنگری و دستگیری است، اما شما بسیاری از تفاسیر پنج‌جلدی، هشت‌جلدی و ده‌جلدی و کمتر و بیشتر دیگر مذاهب را که ببینید، اغلب مباحث آنها در آیات قرآن، بحث ادبی است، بحث فعل و فاعل و مفعول و مفعول مطلق و حرف جرّ و نظایر این است. اینها به چه درد توده مردم می‌خورد؟ مگر قرآن برای یادگیری ادبیات عرب نازل شده است؟ یعنی قرآن مجید را معلّم صرف و نحو قرار داده‌اند، مانند





آنچه در سال اول طلبگی در همه کشورهای اسلامی آموزش می‌دهند و در مدارس ایران هم از کلاس هفتم به بعد در هفته دو بار به بچه‌مدرسه‌ای‌ها یاد می‌دهند. آیا کتابی که «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» است، برای این امور بوده است؟! این به چه درد مردم مسلمان و جامعه اسلامی می‌خورد؟!

### «بِسْمِله» جزء سوره هست یا خیر؟

شما سوره حمد را در تفاسیر غیرشعی بیینید! این مطالبی که می‌گویم، خودم دیده‌ام و نقل از زبان دیگران نیست. در این تفاسیر، حدود سی صفحه، چهل صفحه یا پنجاه صفحه در این خصوص بحث شده است که آیا «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» جزء سوره هست یا نه! اگر به این نتیجه برسند که جزء سوره نیست، البته به نتیجه باطلی رسیده‌اند و حرف غیرخدایی می‌زنند. خودشان نشسته‌اند و بحث کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که «بِسْمِله» جزء سوره نیست و بر همین اساس به همه پیش‌نمازها دستور می‌دهند در نماز فرادا و نماز جماعت، حتی در مسجدالحرام و روبروی کعبه، وقتی می‌خواهی نماز را شروع کنی، «بِسْمِ اللّٰهِ» نگو؛ یعنی با بردن از پروردگار، ذات مستجمع جمیع صفات کمال، با قطع از رحمانیت و رحیمیت مطلق وارد نماز شو! «فَتَبَدُّوْهُ وَّرَآءَ ظُهُورِهِمْ»<sup>۱</sup> بسم الله را پشت سر بینداز و به آن هیچ عنایتی نداشته باش و نگو.

این‌ها گروه بسیار فراوانی هستند که در مدرسه‌هایی با نام مدرسه اسلامی و مکتب فقهی اسلام در حال تعلیم و تعلم هستند.

عده‌ای هم بحث می‌کنند و دلیل می‌آورند و با نقل سخنان دیگران و تحلیل و غربال آنها به این نتیجه می‌رسند که «بِسْمِ اللّٰهِ» جزء سوره است، ولی باید در همه نمازها آهسته بخوانید؛ یعنی مبادا کسی اسم خدا را بشنود!

۱. آل عمران: ۱۸۷.



معنی‌اش همین است، اگرچه خودش هم به زبان نگوید! اسم خدا را آنقدر آهسته بر زبان جاری کن که آن بغل‌دستی‌ات که آمده است به تو اقتدا کند نیز نشود؛ نشود که این عالم خدایی رحمان و رحیم دارد! صدایش را دریاور، بیوشان و صدای «بسم الله» را به گوش مردم نرسان!

برخی هم وقت گذاشتند و صفحاتی سیاه کردند تا به این نتیجه رسیدند که اگر دلت می‌خواهد بخوان، دلت هم نخواست، نخوان.

بعضی هم پنجاه‌شصت صفحه سیاه کردند و به این نتیجه رسیدند که اگر خواستی بلند بخوان، اگر هم نخواستی، آهسته بخوان. این تفسیر اهل سنت است.

### نظر ائمه علیهم‌السلام در «بسمله»

اما وقتی به سراغ اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌آییم، می‌بینیم حرفشان دو کلمه است و نیازی به سیاه کردن پنجاه صفحه ندارد. یک کلمه‌اش این است که بزرگ‌ترین و بالاترین آیه‌ای که در عمل سرقت شده است، آیه «بسم الله الرحمن الرحيم» است؛ یعنی مخالفین می‌گویند این آیه جزء سوره نیست، نخوان! اگر بخوانی نمازت باطل است. اگر اسم خدا و رحمانیت و رحیمیت او را در نماز بیاوری، نمازت باطل است. اعظم آیه‌ای که دزدی شده، همین آیه است. در قرآن‌ها می‌نویسند، ولی در عمل نمی‌خوانند.

کلمه دوم هم این است که اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌گویند: قرآن مجید در دنیا و آخرت حجت الهی است. یک بار هم که شده است یک آیه از سوره حجر را بخوانید! یک خط کامل هم نمی‌شود که خداوند به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي<sup>۱</sup>» «آتیناک» به معنی عطا کردن است، چون پیغمبر می‌فرماید یک خصوصیت نبوت من در بین صدوبیست‌وچهار هزار پیغمبر این است که خدا سوره حمد را به من عطا کرده است و آن‌ها نداشتند. حالا هم که عطا شده، ببینید چقدر بازی سر این یک سوره درآوردند.





حبیب من! «آتیناک» به تو عطا کردم «سَبْعاً مِنَ الْمَثَانِي»، یک سوره هفت آیه ای را. حالا به خاطر بازیگری های معلّمانشان که مثل معلمان یهود و نصاری هستند که دین موسی و عیسی را به هم ریختند، به شش آیه اکتفا می کنند در حالی که خود خدا می گوید هفت آیه است.

این تمام حرف ائمه ماست که در یک خط جواب همه را داده اند. در نصف خط می گوید بالاترین آیه ای که در نماز دیده شده، آیه بسم الله است، در یک خط هم در سوره حجر می گوید «آتیناک سَبْعاً مِنَ الْمَثَانِي» که «سبع مثنای» اسم سوره حمد است. انسان وقتی که به عت خدا فراموشی خودش را فراموش می کند، به دزدی در قرآن هم دست می برد. «نَسُوا اللَّهَ» خدا را یادشان رفت، حتی در نماز. حالا بعد از این یک خطی که ائمه ما دارند که بالاترین آیه ای که دزدیده شده است، «بسم الله» است و آیه سوره حجر که خدا به پیغمبر ﷺ فرمود «آتیناک سَبْعاً مِنَ الْمَثَانِي»، حالا «بسم الله» را برایت گویم که وقتی می خواهی وارد نماز بشوی، بدانی که به پیشگاه چه کسی راحت داده اند و مشرف می شوی. تو را راه دادند، نه اینکه خودت رفتی! اگر به خودم بود که تا حالا یک رکعت نماز هم نخوانده بودم! آنهایی که به خودشان هستند و به قول پروردگار عالم به خودوا گذاشته شده اند و افسار سر خود هستند، به پیغمبر ﷺ می گوید «ذُرُّهُمْ» اینها را هم رها کن!

## انواع رزق پروردگار برای انسان

اگر به خودم بود، یک رکعت نماز هم نمی خواندم، پس به خودم نیست. ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾ عبادت رزق من است. اگر به خودم بود که این رزق به من نمی رسید! وقتی به خودم هستم، فقط رزقی که به گاو و شتر می رسد به من هم می رسد: «مَتَاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ» این رویدنی های زمین هم برای شماست هم برای گاو و خر و شتر و اسب و



## آثار و نشانه‌های رحمت الهی



قاطر شما؛ یعنی ما را خلق نکرد که یک نوع رزق به ما بدهد. ما عالم کبیر هستیم، عالم اکبر هستیم، ظاهر هستی عالم صغیر است.

ما رزق‌های گوناگون داریم. بزرگان دین ما همه اینها را ثابت کرده‌اند که شما یک رزق برای عقل خویش دارید و آن معرفت الله است، یک رزق برای قلب خود دارید و آن ایمان به انبیا، ملائکه، روز قیامت، قرآن و کتب آسمانی است. یک رزق هم برای نفس شماست: **﴿قَالَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾** و آن اخلاق حسنه است. یک رزق هم برای شکم‌تان است که در این رزق با همه حیوانات شریک هستید و بر سر یک سفره، ولی در سایر رزق‌ها از کل عالم زندگی جدا هستید.

اگر خودفراموش بودم، قطعاً یک رکعت نماز هم نمی‌خواندم. اگر خودفراموش بودم، در شصت‌هفتاد سال عمر محال بود که یک‌بار هم مزه ماه رمضان را بچشم و همین‌جوری که الآن هفت میلیارد در دنیا دارند زندگی می‌کنند، تنها با رزق شکم زندگی می‌کردم، نه با رزق عقل و قلب و اخلاق حسنه و نه با رزق عمل صالح که روزی چشم است، روزی زبان است، روزی شکم و نه با رزق قلب، نه با رزق اخلاق حسنه، نه با رزق عمل صالح که روزی چشم است، روزی گوش و زبان است و روزی دست و پا و شکم.

پس ببینید خودفراموشی چه ظلمت خطرناکی است! این تاریکی در این عالم بدترین و متراکم‌ترین تاریکی است که من به خودم توجه نداشته باشم و خودم را از یاد برده باشم که مملوک و عبد هستم، وابسته به خالق و مخلوق هستم، وابسته به رزاق و مرزوق هستم. وقتی خودم را از یاد بردم، تمام این رشته‌های ارتباط بین خودم و بین وجود مقدس او پاره می‌شود. آن وقت به آنان که این رشته‌ها در وجودشان قطع شده است می‌گوید **«أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ»**، یا در سوره اعراف آنان را درنده می‌شمارد، یا به شیطان مانند می‌کند و می‌گوید **«مَثَلُهُ كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ»** که فقط در فکر نقشه‌ریزی برای خیانت به مردم و مملکت است.





## صفات قایلیان و برخی مصادیق

این یک گروه از آدمیان که در کتاب‌های مربوطه، نام این دسته را «گروه قایلیان» گذاشته‌اند؛ یعنی گروه قاتلان انسانیت، انسانیت خودشان، گروه قاتلان عقل، گروه قاتلان قلب. اینان قلب دارند ولی قرآن می‌گوید «قُلُوبُهُمْ كَالْحِجَارَةِ»، قلبشان مثل سنگ است، «أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» گاهی هم سخت‌تر از سنگ است.

این‌ها را که در زمان خودتان هم دیده‌اید! یک میلیون نفر را در عراق کشتند هیچ ناراحت نشدند. هزاران نفر را در افغانستان قطعه قطعه کردند، چهارسال است که در یمن زن حامله، بچه شیرخواره، جوان، کوچک و بزرگ، دختر و پسر و پیرمرد و پیرزن را قطعه قطعه می‌کنند، از آن‌سو شب‌ها در کاخ ریاض گران‌ترین مشروبات الکلی را می‌خورند، گران‌ترین زنان بدکاره را با طیاره به ریاض می‌آورند تا یک شب در آغوش اهل فحشا و منکرات، لذت ببرند.

یک ماه است بیست‌وچند استان و از همه سخت‌تر استان‌های خوزستان، لرستان و گلستان دچار سیل شده‌اند و مردم گرفتار شده‌اند، از تمام زندگی‌شان فقط لباس بدنشان باقی مانده است و همه چیز را آب برده، خانه‌ها خراب شده، عده‌ای غرق شده‌اند و پاکسازی این مناطق ماه‌ها طول می‌کشد و گل و لای تا سقف خانه‌ها هم آمده است، اما در این مملکت افراد ثروتمندی هستند که حتی به اندازه یک پتو یا لباس بچگانه و شیرخشک کمک نکردند! اینها مصادیق «قُلُوبُهُمْ كَالْحِجَارَةِ» هستند، دل‌های آنها مثل سنگ است و خودفراموش‌ها هستند و جزء گروه قایلیان.

قایلی بدبخت یکی را زد و کشت، برای ابد دوزخی شد که چقدر در کتاب‌ها، بر منبرها و در اشعار و سخنرانی‌ها بر سر این آدم قاتل می‌زنند، ولی این جانان عقل و قلب و نفیس چند میلیارد بشر را منهای مردم مؤمن و الهی مسلک و خدایی روش کشتند: «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا». این نفس‌کشی است. بعد هم خودشان را درمقابل شکم و شهوت قربانی کردند.



## نام برخی از قایلیان در کتابها

چند اسم دیگر هم پیدا کردند که بعدها در کتابها درج شد و بعضی‌هایش در قرآن مجید هم هست:

الف) گروه نمرودیان که با ابراهیم عقل و قلب مخالفاند و می‌گویند باید این ابراهیم را در آتش بیندازیم.

ب) فرعونیان که این تعبیر دربارهٔ آنان در قرآن است: ﴿ادْخُلُوا آلَ فِرْعَوْنَ﴾<sup>۱</sup>. منظور از «آل فرعون»، زن و بچه‌اش نیستند.

## زن فرعون، اسوه مؤمنان

پروردگار عالم زن فرعون را الگو و اسوه برای تمام مردان و زنان مؤمن عالم تا قیامت معرفی کرده است. یک زن در قرآن است که می‌گوید: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا»، قبل از پیغمبر ﷺ افرادی مؤمن بودند و مردند و این آیه را نشنیدند، آیه مربوط به بعد از بعثت پیغمبر ﷺ است که می‌فرماید من برای هر مرد و زن مؤمنی تا روز قیامت همسر فرعون را سرمشق ایمان، معرفت و صبر و شکیبایی قرار دادم.

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةً فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ﴾<sup>۲</sup> خدایا! الآن که مرا به چهارمیخ کشیده‌اند و سنگ بزرگی را بلند کرده‌اند و منتظر فرمان فرعون هستند که روی من بیندازند و مرا با زمین مساوی کنند، اما بعد از ورودم به عالم دیگر، خانه با عظمتی در بهشت، در کنار رحمت و لطف خودت و متصل به تو برای من بساز: «رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا». کلمه «بیتاً» الف و لام ندارد و نکره است که به قول ادیبان عرب، دلالت بر عظمت دارد.

۱. غافر: ۴۶.

۲. تحریم: ۱۱.





خانه و قصر خالی نمی‌خواهم، در و دیوار خالی را می‌خواهم چه کار؟! من قصری در بهشت می‌خواهم که بیست و چهار ساعته تجلی تو را در آن قصر ببینم. عجب معرفت و دریافتی، آن هم از یک زن جوان!

«رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»، فرعونیان یعنی آنهایی که در رفتار و کردار و اخلاق با مردم مثل فرعون عمل می‌کنند و انگار آسمان باز شده و همین یک دانه افتاده است. خود را مالک همه چیز می‌داند و به کسی هم محل نمی‌گذارد. شخص دردمند فکر می‌کند او دردش را دوا می‌کند؛ چون می‌بیند دستش به صندلی وصل است (چسبیده نه، چون خدا همه صندلی‌ها را از زیر پای صندلی‌دارها کشیده است، از زیر پای اینها هم می‌کشد). دردی که دیگران نمی‌توانند دوا بکنند. پنج بار، شش بار، ده بار وقت می‌گذارد که او را ببیند، نهایتاً رئیس دفتر او دلش می‌سوزد و می‌گوید یک وقتی به شما می‌دهیم. بعد از یک سال رفت و آمد هنوز می‌گوید آقای رئیس وقت ندارد. همین‌گونه منتظر دوا می‌اوست تا اینکه مشکل او را نابود کند. این از گروه قایلیان، فرعونیان، نمرودیان و شیاطین.

### نشانه‌های هایلیان

اسم گروه دیگر، «هایلیان» است؛ یعنی مردم خداشناس، مردم مخلص، متواضع، دارای عمل صالح و اخلاق حسنه. از این گروه که در کتاب‌ها با نام «هایلیان» شناخته می‌شوند، در قرآن کریم به تعبیراتی چون مؤمنان، صادقان، متصدقان، مُنْفِقین، عابدین و دعاکنندگان یاد شده است. در دعای کمیل هم امیرالمؤمنین تعریفی اوجی از آنها دارد که دانسته شود در کجا قرار دارند: «يَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ» ای خدایی که منتهای آرزوی اهل معرفت هستی که به دنبال می‌دوند تا به تو برسند و خواهند رسید.

### علی اکبر عليه السلام شبه الناس به پیغمبر صلى الله عليه وآله

روز ولادت است. روز ولادت کسی است که هیچ‌کسی جز حضرت ابی‌عبدالله و امام صادق عليه السلام نتوانستند او را بشناسانند. هیچ عالمی نمی‌تواند ایشان را بشناساند؛ زبان و عقل



## آثار و نشانه‌های رحمت الهی

ابی‌عبدالله علیه السلام باید او را بشناساند. حداکثر عمری که برایش نوشته‌اند، بیست‌وپنج سال است و نوشته‌اند پسر بزرگ ابی‌عبدالله علیه السلام بود، پسر دوشیز زین‌العابدین علیه السلام است و پسر سؤم را هم که نگذاشتند بزرگ بشود.

ابی‌عبدالله علیه السلام درباره‌ی علی‌اکبر علیه السلام می‌گوید: «بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلامٌ»؛ غلام در زبان عرب یعنی جوان، نه به معنی نوکر. با اینکه حضرت علی‌اکبر، پیغمبر صلی الله علیه و آله را ندیده بود، «أشبهه الناس خُلُقاً»؛ یعنی خدایا! تو درباره‌ی پیغمبرت گفتی «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»، این شبیه‌ترین مردم در اخلاق به پیغمبرت است، یعنی این هم یک «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» دیگر! جمله‌ای هم امام صادق علیه السلام دارد که الله اکبر از این جمله! با اینکه علی‌اکبر علیه السلام بیش از بیست‌وپنج سال عمر نکرد و فقط ده سال از این مدّت را در مقام تکلیف واجب بود (تا پانزده سال که مکلف نبود) امام صادق علیه السلام می‌فرماید: از آن تولد تا روز عاشورا «لَمْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَداً»، اکبر ما در کل عمرش یک پلک به هم‌زدن از خدا جدا نبود.

## دعا

خدایا! ما را جزء گروه‌هایی که در قرآن از آنها یاد کردی که اهل تو بودند، اهل رضایت تو بودند و در قیامت اهل بهشت تو هستند، قرار بده؛  
خدایا! ماه شعبان است، نزدیک ماه رمضان هستیم، هیچ‌کس نمی‌تواند ما را بشورد و غسل درونی بدهد؛ ما را برای وارد شدن به ماه رمضان پاک کن؛  
خدایا! به حقیقت علی‌اکبر بیماران ما را شفا بده؛  
گرفتاران ما را نجات بده؛  
امام زمان علیه السلام را دعاگوی ما و خانواده‌ها و نسل ما قرار بده.





جلسه دوازدهم

استعدادهای انسان و آثار ماندگار



## آثار وجودی انسان

کلام در این مسئله بود که خداوند مهربان استعداد، نیرو و قدرتی در نهاد و باطن انسان قرار داده است که می‌تواند منشأ آثار مثبت فراوان و ماندنی بشود. راه به‌کارگیری این استعداد را هم نشان داده است که چگونه وجود او تبدیل به شجره طیبه بشود و به تعبیر قرآن در سوره ابراهیم که «أصلها ثابت» ریشه آن، درخت پایداری داشته باشد و اگر شجره طیبه بشود، ریشه پایداری خواهد داشت، «وَفَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ»، شاخ و برگ درخت آسمانی می‌شود، «تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ»، میوه‌اش هم فصلی نیست؛ بلکه این درخت، درختی است که کاری به بهار و تابستان و پاییز و زمستان ندارد. فضایی الهی بر این درخت حاکم است که میوه‌اش دائمی است: «تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ».

این درخت که وجود انسان الهی است، بدنش می‌میرد و دفنش می‌کنند، اما آثارش ابداً نمی‌میرد. این بدن هم مدتی به خاک امانت داده می‌شود و پروردگار در قیامت این امانت را از زمین پس می‌گیرد. ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا﴾<sup>۱</sup> وقتی بدن را پس گرفت، به روح فرمان داده می‌شود دوباره به بدن برگردد ﴿وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ﴾<sup>۲</sup> وقتی روح به بدن برمی‌گردد، هردو باهم در کنار آثارشان هستند و به تعبیر قرآن که می‌فرماید

۱. زلزله: ۱ و ۲.

۲. تکویر: ۷.

## آثار و نشانه‌های رحمت الهی



«خالدین ابدأ» بدون مرگ و تعطیلی، بدون خستگی و پیری و بی‌مزامنتی و دردسری به آن آثار متنعم هستند. همه این اوصاف را من یادم نیست، ولی همه در قرآن هست؛ مثلاً آیه شریفه ﴿لَا يُصَدِّحُونَ عَنْهَا﴾<sup>۱</sup> اشاره به وصف «بی‌دردسر» دارد.

البته غیر از این بهشت، حقیقت دیگری هم از آثار این انسان ظهور می‌کند که قرآن از آن حقیقت به رضوان تعبیر کرده است و می‌فرماید: ﴿وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾<sup>۲</sup> رضوانی که از سوی خدا به صاحبان این آثار عطا می‌شود از کلّ هشت‌بهشت با ارزش‌تر و پرقیمت‌تر است. البته درک حقایق این مجموعه آیات در دنیا بسیار مشکل است، فقط انبیا و اولیای الهی و ائمه طاهرین علیهم‌السلام آن را حس می‌کردند.

هرچند همه این آثار در قرآن آمده است، ولی برای دریافت کامل‌تر مطلب یکی از آثار را نام می‌برم. کسی که استعداد و توان دارد و پروردگار عالم راهنمایی او شده که چگونه از این استعداد و توان بهره بگیرد تا آن آثار ظهور کند، آن آثار ابدی است. لازم هم نیست که اسم صاحب‌اثر در دنیا بماند، دنیا که جای ماندن اسم نیست. خیلی‌ها از زمان آدم تا حالا از دنیا رفته‌اند، منشأ بهترین آثار معنوی و الهی هم بوده‌اند، ولی اسمی از آنها نیست، ولی خداوند متعال نشانه‌هایشان را بدون نام‌بردن بیان می‌کند.

## اثر نماز شب بر انسان

یکی از آثاری که از آدم ظهور می‌کند، در سوره سجده و مربوط به عملی مستحب است، نه واجب. اثر همین مستحب را نمی‌شود ارزیابی کرد، چه برسد به واجب! پروردگار می‌فرماید آن مردم مؤمن، پاکدل و مردمی که روحیه عبادت در آنها فعالیت دارد، قلبشان با خدا و قیامت، با انبیا و با ائمه علیهم‌السلام ارتباط دارد.

این مطالب از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که ایشان وقتی مؤمن را تعریف می‌کند، این‌گونه بیان می‌دارد. خیلی‌ها به خدا اعتقاد دارند، اما اعتقادشان تشریفات روحی است و

۱. واقعه: ۱۹.

۲. توبه: ۷۳.





کاری به خدا ندارد، کاری به عالم ملکوت ندارد؛ یعنی این اعتقاد به خدا در خودشان حبس است و ظهور عملی ندارد. می‌گویند به خدا معتقد هستیم و نمی‌شود معتقد نباشم؛ زیرا عالم دلیل بر وجود خداست، اما نه اهل عمل صالح است (چه واجبات و چه غیرواجبات)، و نه اهل اخلاق حسنه است؛ یعنی ذره‌ای از خودیت خودش بالا نیامده است. اگر ذره‌ای بالا بیاید، این خودیت کم می‌شود. اگر بیشتر بالا برود، نهایتاً به جایی می‌رسد که خدایین می‌شود و دیگر خودی نمی‌ماند؛ دیگر هیچ‌وقت توجه به «من» ندارد. این فراموشی خود برای توجه به یاد پروردگار، بهترین حالت است.

### حُسنِ فعلی و حُسنِ فاعلی

چنین کس یا چنین کسانی به قول علما هم حُسنِ فعلی دارند و هم حُسنِ فاعلی. حُسنِ فعلی یعنی همه جانبه آدم خوبی است، نیتش خوب است، دلش پاک است، روح و نفس و اندیشه‌اش پاک است. این حُسنِ فعلی است.

حُسنِ فاعلی هم این است که همه این پاکی‌ها در حرکاتش به عنوان عبادات الهیه ظهور می‌کند؛ یعنی هر نوع کار خیری تابش همان حُسنِ فاعلی است، حُسنِ فاعلی دارد که بعداً حُسنِ فعلی از او ظهور می‌کند. همه چیزش خوب است؛ یعنی کننده خوبی است، پس همه اعمالی که انجام می‌دهد خوب است. چنین آدمی اهل نماز شب است. نماز شب هم به حال و ظرفیت مردم بستگی دارد. برخی این یازده رکعت مستحبی را در مدت چهل دقیقه یا سی دقیقه می‌خوانند، کسی هم یک ساعت یا دو ساعت طول می‌دهد.

از آیات قرآن استفاده می‌شود که نماز شب رسول خدا ﷺ به مقدار یک سؤم دوازده ساعت شب طول می‌کشید. البته نماز شب فقط بر ایشان واجب بود، ولی به بقیه واجب نبود و نیست، اما آن که یک ساعت یا نیم ساعت مانده به اذان برای نماز شب بلند می‌شود با اینکه امر وجوبی ندارد، معلوم می‌شود که عاشق است و حُسنِ فاعلی دارد که حالا دارای حُسنِ فعلی است. بعد از این یازده رکعت یا به نماز صبح برمی‌خورد و نماز صبح را می‌خواند، یا تا نماز صبح وقت زیاد است، می‌خوابد و بعداً بلند می‌شود و نماز صبح را می‌خواند.





## پاداش نماز شب

در متن قرآن می‌گوید: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾<sup>۱</sup> این قسمت آیه بحثی ادبی دارد. «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ» جمله منفی است، چون «لا» دارد. کلمه «نفس» هم الف و لام ندارد و نکره است. تمام علمای علم ادبیات عرب بی‌استثنا فتوا داده‌اند که اگر کلمه نکره مثل «نفس» در این آیه که الف و لام ندارد در عرصه منفی و جمله منفی قرار بگیرد، از نظر معنا افادهٔ عموم می‌کند. اگر کسی دقایق ادبیات عرب را بلد نباشد، نه قرآن می‌فهمد و نه دعا. لطائف و دقایق قرآن بدون هشت‌نُه علم قابل درک نیست. معنی آیه چنین می‌شود که پروردگار می‌گوید احدی، حتی یک نفر در این عالم وجود خبر ندارد که من برای شادی دل این بنده‌ام چه مقرر کرده‌ام.

## اندوخته الهی برای بندگان خاص

در روایتی دیگر هم آمده که خیلی روایت جالبی است. اولین بار این روایت را از حکیم بزرگوار و عارف کم‌نظیر که آراسته به عرفان اهل بیت علیهم‌السلام بود، مرحوم حاج شیخ هادی تالّهی شنیدم. بنده بیش از ده کتاب دربارهٔ عرفان خانقاه مطالعه کرده‌ام، چیزی ندارد، اگر هم چیزی داشته باشد، از خودشان نیست و برداشت از اهل بیت علیهم‌السلام است. این عارف الهی و این عالم زنده که شصت‌سال هرشب برای مردم نهج‌البلاغه گفت، در همدان زندگی می‌کرد. چون می‌دانستم که ایشان چه شخصیتی است، وقتی در همدان منبر می‌رفتم، به یکی از ارادتمندانش پیغام دادم که می‌خواهم به دیدن ایشان بیایم و تا آن زمان ایشان را ندیده بودم. ایشان هم اجازه ندادند و فرمودند نمی‌شود.

گفتند: آقا! خیلی مشتاق است ایشان شما را ببیند. فرموده بودند: درست است، ولی اولاً ایشان مهمان است، ثانیاً مبلغ دین است، اگر ایشان وقتی را که برای همهٔ مسلمان‌هاست، برای دیدن من صرف کند، من تحملش را ندارم؛ خودم به دیدن ایشان می‌آیم.





به من هم گفتند و من واقعاً مانده بودم، اگر می‌گفتم ایشان نیاید، از نظر من که طلبه معمولی بودم در برابر او کمال بی‌ادبی بود! من خودبه‌خود تسلیم شدم و ایشان تشریف آوردند. من چشم ندارم، اما با نداشتن چشم هم آدمی دورنمایی از شبح نور را حس می‌کند. انسان نبود که به دیدن من آمد، یک‌پارچه نور بود، من شبح می‌دیدم. حالش، حرف زدنش، نشستنش، کم‌نگاه کردنش، کم‌حرف‌زدنش، چنان بود که امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه متقین در قالب صدوده ویژگی برای اهل تقوا بیان کرده‌اند و ایشان یکی از آنها بود. این روایت را ایشان در آن جلسه برای من خواند، بعداً دیدم در کتاب‌های مهم ما هم ذکر شده است که پروردگار می‌فرماید: «أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ»<sup>۱</sup> برای بندگان شایسته‌ام آنچه را آماده کرده‌ام، هیچ چشمی ندیده است، حالا همه عالم را بگردد نمی‌تواند ببیند؛ چون این ذخیره بندگان صالحم پیش شخص خودم است و کسی نمی‌تواند ببیند و جزء برنامه‌های پنهان من است. عبارت «أَعَدَدْتُ» هم به شکل ماضی است؛ یعنی آن پاداش و مزد و لطف و احسانی که برای بندگان شایسته‌ام آماده کرده‌ام و موجود است، نه اینکه بعداً ایجاد می‌کنم.

### محرومیت حقیقی

بیچاره آنهایی که جدای از خدا زندگی می‌کنند! در دنیا و آخرت هیچ ندارند. اگر یکی از اینها به تور شماها یا من بخورد می‌گوید نه، درست نیست که می‌گویید هیچ ندارم، من خانه و ماشین دارم، یخچالم هم پر است، خوب هم می‌خورم. انبیا به او می‌گویند کلّ حیوان‌ها هم خانه دارند، مگر خانه‌داشتن مخصوص توست؟! تمام خرها و الاغ‌ها و شتران طویله دارند و تمام حیوانات جنگل خانه دارند. مگر غذا مخصوص توست؟ آنهایی که با خدا و قیامت و نبوت و امامت رابطه ندارند، چیزی از عرصه انسانیت ندارند، اما کسی که با این معارف رابطه دارد، یک عمل مستحبش چنین نمودی دارد که خداوند می‌فرماید برای او چیزی را ذخیره و آماده کرده‌ام (یعنی موجود است) که نه



۱. تفسیر صافی: ج ۴، ص ۱۵۸.

## آثار و نشانه‌های رحمت الهی



چشمی دیده و نه گوشی شنیده است. آیات نعمت‌های بهشت را شنیده‌ایم، پس معلوم می‌شود مراد پروردگار چیزی غیر از این نعمت‌هاست. شنیده‌ایم: ﴿فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ وَظِلِّ مَمْدُودٍ وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لَّا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ﴾<sup>۱</sup> اما پروردگار می‌گوید چیز دیگری است که هیچ گوشی نشنیده، چشمی هم ندیده و به فکر احدی هم خطور نکرده است. این پاداش امری مستحب است!

این یکی از آثار انسانی است که هم حُسن فاعلی دارد؛ یعنی همه‌جانبه آدم خوبی است، ظاهر و باطنش، قلب و روانش، نیت و فکرش نیکوست، هم حُسن فعلی دارد؛ یعنی کارش نیکوست، نمونه کارهایش هم این نماز شب است که پروردگار می‌گوید پاداشش را احدی خبر ندارد. خیلی عجیب است! یعنی حتی به انبیا و اولیا هم خبر نداده است و اصلاً هیچ‌کس خبر ندارد.

## آثار ماندگار

حالا هزار و چهارصد سال است خیلی‌ها نماز شب خواندند و مردند، اسمی هم ندارند، اما آثار این نماز شب موجود است، قیامت هم موجود است، تا ابد هم موجود است. یعنی این انسان استعدادی دارد که با این عمر کوتاه و با این بدن محدود، با نیروهایی مثل عقل و روح و نفس و قلب و تنها با راهنمایی خدا (نه اینکه از پیش خودم راهی را برگزینم که هیچ اثری از آن ظهور نمی‌کند) که آمده است «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّذِينَ هِيَ أَقْوَمٌ» و پس از آن با راهنمایی پیغمبر ﷺ که فرموده است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» و با راهنمایی ائمه طاهرين ﷺ می‌تواند این نیروها و قدرت‌های وجودی را به آثاری دائمی تبدیل کند، هرچند اسمش دائمی نخواهد بود؛ آنهایی که اسمشان دائمی مانده است محدود هستند. ما به فرموده امام صادق ﷺ صدویست و چهار هزار پیغمبر داریم که نام بیست و شش نفر در قرآن آمده است و بقیه را نمی‌شناسیم و اسمشان گم شده است، اما آثارشان در این جهان هستی باقی است و در قیامت ظهور کامل می‌کند.

۱. واقعه: ۳۳ - ۲۸.







آنهایی که اسمشان مانده است، کم هستند. علت ماندگاری اسم برخی‌شان هم یا قرآن است، یا سایر کتب آسمانی، یا حادثه الهی پُرثَمری چون حادثه کربلا که در جنب این حادثه، اسم آنها هم مانده است، از بچه شش‌ماهه تا پیرمرد هفتاد‌هشتاد ساله‌شان مثل مسلم بن عوسجه. برای همین هفتادودو نفر بیش از هزار عنوان کتاب تألیف شده است. خیلی‌ها هم بودند که اسمی هم از آنها نمانده است و این چندان مهم نیست. کسانی که اسمشان مانده است، بر اثر حادثه سنگین نورانی و خاص است. در همین زمینه و تکمیل مطالبی که امروز شنیدید بحثی را آماده کرده بودم و نوشته بودم که الان هم پیش من است، اگر بخواهم مطالب امروز را تکمیل کنم، بیش از یک ساعت طول می‌کشد که این‌شاء‌الله در جلسه بعد مطرح می‌کنم.

### فضایل شب جمعه

چه شب عجیبی است! دومین شب جمعه ماه شعبان، یک‌شب مانده به ولادت عدل عالم و فریادرس جهانیان، و شبی است که ائمه ما از آن (= شب جمعه) بوی قدر استشمام می‌کردند. شبی است که اگر مؤمنی در روزش (یعنی روز جمعه) از دنیا برود، پروردگار عالم به احترام روز جمعه، در لحظه مرگ همه گناهانش را از پرونده‌اش پاک می‌کند. امشب، شب عظیمی است، به ویژه که به قول قول شاعر:

حریف مجلس ما خود همیشه دل می‌برد علی‌الخصوص که پیرایه‌ای بر او بستند  
شب جمعه‌ای که ائمه از آن بوی قدر استشمام می‌کردند و روز جمعه که اینقدر برای مرگ  
مؤمن در این روز مؤثر است، تا ابد پیرایه‌ای هم به آن بسته‌اند؛ امشب شب ابی‌عبدالله علیه‌السلام  
نیز هست؛ یعنی لیلۃ‌الحسین!

خدایا! مسئله‌ای برای خود من مخفی مانده است که یک‌بار هم در دهه عاشورا گفته‌ام که چه چیزی در ما دیدی که این‌همه به ما محبت کردی؟ مگر ما که هستیم و چه هستیم؟! سرمایه‌های معنوی‌ای که به ما داده‌ای، نه قابل شمردن است و نه قابل ارزیابی است، اما هفت میلیارد جمعیت جهان از همه این سرمایه‌ها محروم‌اند؛ دویلیارد گاوپرست و بودایی



## آثار و نشانه‌های رحمت الهی

هستند، چندمیلیارد هم بی‌دین، یکی‌دو میلیارد مسیحی بی‌دین هستند و چند میلیونی یهودی صهیونیست خطرناک هستند؛ همه اینها دور ریخته شدند و درخت خشک هستند، اما در ما چه دیدی که این همه رحمت و لطف و محبت شامل ما شده است؟!

### ذکر مصیبت

«وَكُلَّ سَيِّئَةٍ أَمَرْتُ بِإِثَابِهَا الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ الَّذِينَ وَكَّلْتَهُمْ بِحِفْظِ مَا يَكُونُ مِنِّي وَجَعَلْتَهُمْ شُهُودًا عَلَيَّ مَعَ جَوَارِحِي وَكُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيَّ مِنْ وَرَائِهِمْ!»

این چیزهایی که به ما داده‌ای چیست و ما با تو چه کار کنیم؟ این کلام بنده ویژه‌ات علی علیه السلام است:

«وَبِرَحْمَتِكَ أَحْفَيْتَهُ!» نگذاشتی خیلی از گناهان ما را نویسندگان ما بفهمند، آن وقتی که می‌خواستیم مرتکب بشویم، به مأموران گفتی بنده من کار خصوصی دارد، نمی‌خواهم شما باشید!

«وَبِفَضْلِكَ سَتَرْتَهُ وَأَنْ تُوَفَّرَ حَظِّي مِنْ كُلِّ خَيْرٍ تُنْزِلُهُ أَوْ إِحْسَانٍ تُفَضِّلُهُ أَوْ بَرٍّ تَنْشُرُهُ أَوْ رِزْقٍ تَبْسُطُهُ أَوْ ذَنْبٍ تَغْفِرُهُ أَوْ خَطَاٍ تَسْتُرُهُ! يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ!»

زینب چو دید پیکر آن شه به روی خاک      از دل کشید ناله به صد آه سوزناک  
کای خفته خوش به بستر خون دیده باز کن      احوال ما بین و سپس خواب ناز کن  
حسین من!

طفلان خود به ورطه بحر بلا نگر      دستی به دستگیری ایشان دراز کن  
سیرم ز زندگانی دنیا یکی مرا      لب بر گلو رسان و ز جان بی‌نیاز کن  
گلوی بریده‌ات را ببوسم و بمیرم، دیگر نباشم!

ای وارث سریر امامت ز جای خیز      بر کشتگان بی‌کفن خود نماز کن  
برخیز صبح شام شد ای میر کاروان      ما را سوار بر شتر بی‌جهاز کن

دوباره می‌خواهیم با خودت برگردیم، نمی‌خواهیم هم‌سفر عمر سعد و شمر باشیم!



جلسه سیزدهم

انسان معدن طلا و نقره



## سرمایه‌های مادی و معنوی انسان

از آیات و روایات اهل بیت علیهم‌السلام چنان که در همهٔ جلسات گذشته شنیدید، استفاده می‌شود که هیچ موجودی در عالم هستی سرمایه‌دارتر از انسان آفریده نشده است. این سرمایه‌دارتر بودنش مالی و مادی نیست؛ بلکه سرمایه‌هایی ذاتی و معنوی است که در این جسد و جسم و هیكل که خزانهٔ آن سرمایه‌هاست قرار داده شده است. انسان به تعبیر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معدن است. وقتی حضرت انسان را تشبیه به معدن می‌کند، نمی‌گوید معدن مس و نفت و سنگ، می‌فرماید: «النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ»؛<sup>۱</sup> یعنی معدن وجودی آدم را به دو معدنی که دو فلز گرانبها در آنهاست مثل می‌زند؛ دو فلزی که تاریخ کشف آنها معلوم نیست، ولی از زمان کشف تا کنون بسیار مورد توجه انسان قرار گرفته‌اند. امروزه هم به‌خصوص طلا حرف اول را می‌زند. تدوین پول تمام مملکت‌ها بر اثر پشتوانهٔ طلای خزائن آن ممالک است.

حتماً رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این تشبیه منظوری داشته‌اند که می‌فرمایند «النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ»؛ یعنی هرکسی آفریده می‌شود معدنی است مانند معدن طلا و نقره. خداوند در این معدن بدن شیء پست قرار نداده است. حتی این امعا و احشای انسان‌ها که موادی ظاهری و خاکی است، خیلی پرقیمت است، کارشان هم خیلی پرقیمت است.

۱. کافی: ج ۸، ص ۱۷۷.



من نظریات جدید را درباره بدن انسان ندیده‌ام و آنچه عرض می‌کنم نظریه چندسال پیش علمای علم بدن‌شناسی و دانش فیزیولوژی است که ساختمان بدن را در کتاب‌های مختلف نشان داده‌اند، و کتابی به نام «فیزیولوژی انسان» هست که اگر یادتان ماند، برای خودتان و بچه‌هایتان بخرید و بخوانید که این کتاب آینه توحید است.

هرچند این‌گونه کتاب‌ها را خارجی‌ها نوشته‌اند، نوشته باشند! امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید گیر گوینده و نویسنده نباشید که چون گوینده فلانی است، حرفش را نپذیرید و کتابش را دور بیندازید و نگاهی به آن نکنید! این بد اخلاقی است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «أَنْظُرُ إِلَى مَا قَالَ» تأمل و فکر کن در آنچه که گوینده‌ای گفت، «وَلَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ» به خودش کار نداشته باش، شاید خودش کافر باشد! خیلی از کافرهای هم از قدیم در علوم متعدده عالم بوده‌اند و حرف‌های خیلی خوب و پریمتی هم زده‌اند.

مثلاً بالزاک می‌گوید آدم زندگی کنی مثل گوسفند نباش که وقتی در خارستان حرکت می‌کند، هر خاری مویی از پوستش را می‌کند، اینجوری زندگی نکن که دار و نداشت را بپزند؛ بلکه آدم زندگی کن!

این مطلب را شخصی می‌گوید که دین و ایمان ندارد، ولی خیلی حرف خوبی است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید به گوینده که بالزاک است کاری نداشته باش؛ ببین حرفش چیست!

### شعر یزید در غزل حافظ

حافظ در غزلیاتش می‌گوید: «هرچه کردم، همه از دولت قرآن کردم»؛ یا می‌گوید:  
همّت حافظ و انفاس سحرخیزان بود که ز بند غم ایام نجاتم دادند  
از این اشارات در غزلیات حافظ زیاد است. در شعری دیگر می‌گوید سراغ از حافظ بگیر که قرآن را با چهارده روایت تجویدی، بلاغتی و فصاحتی می‌خواند و استاد است:  
عشقت رسد به فریاد از خود به سان حافظ قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت





کسی به حافظ گفت: آدم وقتی اولین غزلت را می‌بیند، اولین شعرش را که می‌خواند، نیم بیت اولش می‌گوید: «أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي أَدِرْ كَأْسًا وَنَاوِلْهَا»، بلند شو این جام را بگردان و به ما هم بنوشان! این مضمون آیه قرآن است: «سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»<sup>۱</sup> من برای عباد شایسته‌ام شراب طهور قرار داده‌ام، ساقی این شراب هم خودم هستم، «سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ»، خودم می‌نوشانم. پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «أَيُّتُ عِنْدَ رَبِّي يُسْقِينِي وَيُطْعِمُنِي»<sup>۲</sup> من شب را تا صبح در محضر پروردگار و مالکم به سر می‌برم، او به من می‌نوشاند و به من می‌خوراند. کیفیت این نوشیدنی را خودش می‌داند و آنکه نوشیده و ما هیچ خبری نداریم. کسی هم پرده از روی این روایت برداشته است.

حال کسی که هرچه دارد، از دولت قرآن دارد، اگر می‌گوید «أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي» آیا خطابش به مجلس شراب‌خواران و حرام‌خواران پلید است که ای ساقی این مجلس! بلند شو و جام را بگردان و به ما هم بنوشان؟! نه؛ بلکه حافظ در آن متن (مال هرکسی که باشد)، منظور پاک خودش را می‌ریزد.

آن شخص به حافظ گفت: این نیم بیت از یزید است! چطور اول دیوانت را با این نیم‌بیت شروع کردی؟

گفت: دیدم گوهری پرقیمت از دهان سگی افتاده است، آن را در برداشته و در جعبه آینه دیوانم گذاشتم. چه کار داری که چه کسی گفته است؟! خوب گو هم در دنیا زیاد بوده‌اند، هرچند پیغمبر و امام، یا مؤمن و ولی‌الله نبوده‌اند. علم در دنیا پخش است و در یک‌جا و نزد یک نفر نیست.

### سرمایه‌های مادی در خدمت انسان

در کتاب‌های فیزیولوژیست‌ها خواندم که اگر بخواهند کار طبیعی کلیه را در بیرون و به صورت کاری صنعتی ایجاد بکنند (و نه دیالیز) به هزار متر زمین نیاز هست با کارخانه‌ای

۱. انسان: ۲۱.

۲. بحارالأنوار: ج ۴ ص ۲۵۳.



در این زمین که چهارهزار چرخ، کارهای این کارخانه را بچرخاند تا کار یک کلیه را بکنند؛ همین کلیه کوچک که در سه انگشت جا می‌گیرد و هشتادسال هم کار می‌کند. این یکی از اشیای مادی این معدن است. این مطلب دیگر نزدیک‌ترین مطلبی است که یکی از دانشمندان بزرگ فرانسه در آزمایشگاه به‌دست آورده است که معده هر انسانی قدرت بسیار فوق‌العاده‌ای دارد و کارخانه‌ای است بسیار نازک که یک میلیون عملیات شیمیایی و فیزیکی انجام می‌دهد. ای نسخه‌نامه الهی که تویی!

ای انسان! با خودت چه کار کردی؟! خدا تو را از جهت خلقت در کجا قرار داد و تو آمدی و خودت را دستکاری کردی و الآن در کجا قرار داری؟! اینجا که نشسته‌اید، جلسه مذهبی است و شما هم مردمی متدین، باحال و بزرگواری هستید، اما به انسان می‌گویید، به هفت میلیارد جمعیت جهان که چطوری خودت و اصل آفرینش را دستکاری کردی تا جایی که در قرآن آمده است: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ» چقدر بد و زشت دستکاری کردی! اگر هفت میلیارد جمعیت زمان ما در روز قیامت به پروردگار بگویند نشد و نفهمیدیم یا نمی‌شود، از همین هفت میلیارد جمعیت یک نفر را علم می‌کند، انسانی پاک، وارسته و درستکار مثل شما را که اگر نشدنی بود، چرا برای این شد؟! اگر بگویی در دنیایی فاسد و پر از فساد و عوامل تحریک‌گرا، حرام بودم و نمی‌شد، می‌گویید پس چرا برای این شد؟! البته از اول هم به اهل محشر اعلام می‌کند: «الْيَوْمَ لَا تَعْتَذِرُونَ» کسی زبانش را به عذرخواهی باز نکند، چون قبول نمی‌کنم و نمی‌پذیرم.

### عقل، سرمایه‌ای معنوی و عرشی

تا اینجا بحث از معادن مادی بود، اما یکی از معادن معنوی که همان طلا و نقره عرشی است، نه طلا و نقره فلزی، عقل است که ائمه ما در روایات مربوط به عقل مسائل شگفت‌آوری فرموده‌اند. ما ذات عقل و ماهیت عقل را نمی‌دانیم که چیست و تنها اوصافش را می‌دانیم و حقیقت عقل تا کنون روشن نشده است. امام صادق علیه السلام درباره







عقل می‌فرماید: وقتی خدا عقل را آفرید، خودش با عقل صحبت کرد و گفت: ای عقل! در تمام این عالم چیزی محبوب‌تر از تو را در پیش خودم خلق نکرده‌ام.

خداوند این کیفیت عقل را که خود معدنی است، در وجود انسان قرار داده است. اگر با ارزش‌تر از این معدن هم آفریده بود، در وجود آدمی می‌گذاشت. آسمان‌های هفتگانه و زمین و این همه موجودات متنوع که از نظر بدنی قدرتمند هستند چون فیل، شتر، شیر، و امثال این‌ها را قابل ندانست که معدن عقل قرار دهد. به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام کُلّ حیوانات زمین، از پرنده و خزنده و چرنده معدن شهوت هستند؛ یعنی معدن خواست امور مادی زمین. «شهوت» به معنی خواست، نه به معنی غریزه جنسی. «شَهْهَى» یعنی خواست. آنها معدن شهوت هستند و اگر خدا زبانشان را باز کند و مثلاً به شیر بگوید چه می‌خواهی، می‌گوید می‌خواهم هر روز بتوانم در این جنگل یک حیوان گوشت‌دار شکار بکنم، تکه تکه بکنم بخورم و چیز دیگری نمی‌خواهم. همه حیوانات همین هستند.

اگر به مورچه اجازه بدهد با ما حرف بزند، و به او بگوییم چه می‌خواهی، می‌گوید همین دانه‌های گندم، ارزن، جو یا عدس که روی زمین ریخته است را بردارم و به لانه ببرم؛ لانه‌ای که چهار طبقه است و با بقیه مورچه‌ها ساخته‌ایم. جوری هم در بیابان خانه ساخته‌ایم که ذره‌ای از این سیل‌هایی که بیست روز است فروکش نکرده است داخل لانه نمی‌شود.

مورچه متمدن‌ترین موجود در ساخت و ساز است. دو ماه هم این سیل‌ها بماند، با اینکه لانه‌هایشان به درون هم سوراخ دارد، ولی آب داخل نمی‌شود. تابستان کویر که گرما پنجاه درجه است، از چوب‌های خیلی نازک درخت، چهارچوب درست می‌کنند و برگ‌ها را به آن وصل می‌کنند که در برخورد هوا، کار بادبزن را انجام می‌دهد. حالا با این همه هویت و کارایی، در این دنیا چه خواهی؟ می‌گوید دانه جمع کنم و ببرم در این لانه که هفت‌هشت‌ماه بتوانم در نبود این دانه‌ها روی زمین، زندگی‌ام را اداره کنم. می‌گوییم گندم در زیر زمین سبز می‌شود، جو و عدس سبز می‌شود و چگونه می‌توانی آن را سالم نگهداری کنی؟



می‌گوید: خدا به من یاد داده است جوری این دانه را نصف کنم که آن ماده‌ای را که تبدیل به جوانه می‌شود، کور می‌کنم. دانه را شش ماه نگه می‌دارم ولی سبز هم نمی‌شود و نمی‌پوسد.

حیوانات معدن شهوت جنسی هستند، اما انسان معدن عقل است. پروردگار این محبوب‌ترین مخلوق خود را در این معدن قرار داده است.

### لزوم تقویت عقل با وحی

پس عقل یکی از طلاهای این معدن است. آن وقت اگر انسان این عقل را غنیمت بداند، باید آن را تقویت کند که نیاز به تقویت هم دارد و بدون تقویت عقل، آدمی آدم نمی‌شود. هرچه هم عقلش قوی باشد، وصل به خدا و قیامت نمی‌شود. دِکارت و انیشتین هم عقل داشتند و انسان‌های بی‌عقلی نبودند، ولی ایمان شما را نداشتند تا این عقل خداداد را با نبوت و ولایت اهل بیت علیهم‌السلام تقویت کنند. آن وقت این عقل تقویت شده آدمی را به انسانی کامل تبدیل می‌کند، چون وقتی عقل تقویت می‌شود، انسان هم به دنبال ایمان واقعی می‌رود، هم به دنبال اخلاق حسنه کامل و هم عمل صالح با ارزش. حال اگر نزد دارنده چنین عقلی بروی و بپرسی که چه می‌خواهی، شخصی چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام دعای کمیل را به تو می‌دهد که بخوان و ببین که خواسته‌های من چیست.

### خواسته‌های علی علیه‌السلام

یک قطعه از دعای کمیل و بخشی از خواهش این است: «قَوِّ عَلَيَّ خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي» من این را می‌خواهم «وَأَشْدُدْ عَلَيَّ الْعَزِيمَةَ جَوَانِحِي وَ هَبْ لِي الْجِدَّةَ فِي خَشْيَتِكَ وَالِدَّوَامَ فِي الْإِتِّصَالِ بِخِدْمَتِكَ حَتَّى أَسْرَحَ إِلَيْكَ فِي مَيَادِينِ السَّابِقِينَ وَأُسْرِعَ إِلَيْكَ فِي الْبَارِزِينَ وَ أَشْتَأَقَ إِلَى قُرْبِكَ فِي الْمُشْتَأَقِينَ وَ أَدْنُو مِنْكَ ذُنُوقَ الْمُخْلِصِينَ وَ أَخَافُكَ مَخَافَةَ الْمُوقِنِينَ وَ أَجْتَمِعُ فِي جِوَارِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ».





خواسته و شهوت من این است!

علی جان! کاخ نمی‌خواهی؟ نه.

نوشته‌اند تمام چهارپنج سالی که در کوفه بودند، همراه زن و فرزندان در خانه اجاره‌ای زندگی می‌کردند. وقتی شهید شد، امام مجتبی علیه السلام اثاث را جمع کردند که به مدینه بروند و خانه را به صاحبش پس بدهند.

او کاخ را می‌خواهد چه کار؟! کاخ‌دارها را که می‌شناسی چه حیواناتی هستند! اگر قدیمی‌ها را ندیده‌ای، کاخ‌نشین امروز را که می‌بینی چه گرگی است و چه سگ‌ها و الاغ بارکشی است. هر شب هم در تلویزیون سراسر دنیا نشانش می‌دهند؛ ترامپ کاخ‌نشین!

من از همین کوخ کوفه از عرش هم بالاتر رفته‌ام؛ کاخ را می‌خواهم چه کار؟!

علی جان! از غذاهای دنیا بهترین چلوکباب سلطانی، بهترین خورش‌ها و خوشمزه‌ترین غذاها را نمی‌خواهی؟ می‌گوید: نه، مردم که نمی‌توانند بخورند، من هم نمی‌خورم.

پس تو چه می‌خوری؟ ملاک غذایم را که دخترم در همان شب نوزدهم رمضان به تو نشان داد؛ مقداری قرص نان جو با نمک. مگر ارزش علی به غذا است؟ از این لباس‌های دنیا چه می‌خواهد؟ این که مردم دنیا به دنبالش هستند که حتماً باید کت و شلوار فرانسوی باشد، کفش از ایتالیا بیاید، مبل از ترکیه و سنگ‌های درون و برون خانه از ایتالیا باشد و ماشین از ژاپن، تو چه می‌خواهی؟

می‌گوید در نهج‌البلاغه که نشانت داده‌ام؛ «أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ أَكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيَه وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيَه»<sup>۱</sup> من از کل لباس‌های دنیا همین یک پیراهن دوسه درهمی را می‌خواهم. چیزی دیگر نمی‌خواهم.

با علی گفتا یکی در رهگذار	از چه باشد جامه تو وصله‌دار
تو امیری و شهی و سروری	از تمام رادمردان برتری
ای امیر تیزرأی و تیزهوش	جامه‌ای چون جامه شاهان بپوش



## آثار و نشانه‌های رحمت الهی



از چه باشد ای جهانی را پناه جامه صد وصله در اندام شاه  
این چه لباسی است! بیشتر وقت‌ها هم که یک جایش پاره می‌شود، خودت می‌نشینی  
و می‌دوزی.

گفت صاحب جامه را بین جامه چیست دید باید در درون جامه کیست  
جامه زیبا نمی‌آید به کار حرفی از معنا اگر داری بیار  
کار ما در راه حق کوشیدن است جامه زهد و ورع پوشیدن است  
زهد باشد زینت پرهیزکار جامه دنیا به دنیا واگذار

البته برای اینکه ما ناراحت و نگران نشویم و غصه نخوریم، به ما پیغام داده است که  
شیعیان من! «إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَيَّ ذَلِكَ» شما تاب و توان و طاقت زندگی مثل من را  
ندارید که به یک لباس کهنه و نان جو و نمک قناعت کنید؛ بلکه به اندازه شأن خود خانه  
و مرکب و خوراک داشته باشید، ولی یار من باشید.

در چه چیزی یار باشیم؟ «أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعَقْفَةٍ وَسَدَادٍ» در پرهیزکاری، در کوشش،  
در عبادت و کار خیر، در پاکدامنی همه جانبه و در درستی مرا یاری کنید.

## تقویت طلاهای عرشی با نور الهی

خداوند متعال چنین طلاهای عرشی را پایین آورده و در قالب بدن که مانند معدن است  
گذاشته است؛ از جمله عقل، قلب، روح و نفس است که همگی باید با نور نبوت، امامت،  
ولایت اهل بیت علیهم‌السلام و قرآن تقویت بشود و انسان به صاحب آثاری ماندگار و بارزش  
تبدیل گردد، گرچه خود آدم و حتی اسمش هم در دنیا باقی نماند و فراموش شود.  
برادران و خواهرانم! این مسائل را گاهی در خودمان و برای خودمان بگوییم: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ

رَبِّكَ فَحَدِّثْ»<sup>۱</sup>





امام جواد علیه السلام می‌فرماید: از درون خودت، واعظ خودت هم باش! همیشه صرفاً به واعظ‌های بیرونی گوش نده؛ خودت هم برای خودت واعظ بشو و با خودت حرف بزنی، بگو من معدن هستم، پروردگار عالم برای قیمتی‌ترین طلا و نقره عرشی، این معدن وجود مرا انتخاب کرده است و من با این همه سرمایه که راهنمایش انبیا و ائمه علیهم السلام هستند، بالفعل هم سرمایه‌دارترین موجودات عالم می‌شوم.

یک آیه بخوانم و حرفم را تمام کنم. اهل سنت و شیعه نوشته‌اند که آیه ذیل در حق امیرالمؤمنین علیه السلام است و به تناسب انتقال نورش به ائمه طاهرین، در حق همه ائمه علیهم السلام صادق است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» در تمام موجودات زنده من در عالم، این‌ها بهترین و برترین هستند.

نظری که خداوند به آنها داشته، یقیناً به ما هم دارد؛ یعنی بعد از آنها، نظر به ماست. اگر آن نظر به ما نبود، ما الآن کس دیگری بودیم. ما الآن اهل نماز و روزه‌ایم، اهل درستی و اخلاق و سلامت روح. این نظر بعد از نظر است که خیلی این نظر برای ما کار کرده است و ما واقعاً نمی‌توانیم ارزش این نظر و کارکردش را محاسبه کنیم. بله؛ به ما هم توجه دارند. اگر توجه و نظر نداشتند، ما هم مثل بقیه مردم عالم بودیم.

## ذکر مصیبت

یار را روی دل به سوی من است      منبع لطف روبروی من است  
خیلی جالب است که امام عصر علیه السلام پیغام کتبی داده‌اند که ما هرگز شما را از توجه خودمان نمی‌اندازیم، دائم مراقب و دنبال شما هستیم. فکر نکنید من در عالم غیب به سر می‌برم و هیچ نظری به شما ندارم؛ دائم نظر دارم.

نظر لطف هر کجا فکند	گوشه چشم او به سوی من است
چشم او ساغر و نگاهش می	لطف و قهرش می و سبوی من است
هر کجا فتنه‌ای و آشوبی است	شرح احوال تو به توی من است

## آثار و نشانه‌های رحمت الهی

نالهای گر ز خسته‌ای شنوی      آن صدایی ز های و هوی من است  
سخنم گفتگوی اوست مدام      سخنش نیز گفتگوی من است

کار من جستجوی اوست مدام!

مگر غیر از این است؟! عمری در مسجدها، در حسینیه‌ها و روضه‌ها دنبال تو دودیدیم.

کار من جستجوی او دائم      کار او نیز جستجوی من است

بنده من! اگر تو یک وجب دنبال من بدوی، من ده متر دنبال تو می‌دوم، اگر تو یک قدم بیایی، من ده قدم می‌آیم. هنوز یک شب به شب عید فاصله داریم. امام عصر علیه السلام چه جملات آتشینی دارد! قسم می‌خورد که والله هم صبح‌ها برایت گریه می‌کنم، هم شب‌ها برایت گریه می‌کنم: «لَأَنْدُبَنَّكَ صَبَاحاً وَمَسَاءً»؛ یعنی شیعیان ما! با اینکه چهارده قرن است از مصیبتش گذشته است، ولی داغش سرد نمی‌شود، من که هزار و چهارصد سال است گریه می‌کنم! یعنی شما هم تا زنده هستید گریه کنید. مگر من امام شما نیستم؟! مگر شما مأموم من نیستید؟ وقتی امام تو گریه می‌کند، تو هم گریه کن.

گریه می‌کنم بر آن وقتی که صدای شیئه ذوالجناح بلند شد، ولی زن و بچه در خیمه دیدند صدایش عوض شده است و با پا به زمین می‌کوبد و از دو چشم ذوالجناح مثل باران اشک می‌ریزد.

حسین جان! تو که هستی که حیوان‌ها هم برایت گریه کردند! اولین کسی که از خیمه بیرون دوید، دختر سیزده ساله‌ات بود که دید زین اسب واژگون است. مگر چطور افتاده بود که زین واژگون شده و یال اسب غرق خون است؟!

چنان ناله زد که تمام زن و بچه پابره‌نه بیرون آمدند. منظره اسب را که دیدند، نایستادند؛ همه به طرف میدان دویدند در حالی که داشتند به سر و سینه لطمه می‌زدند. وقتی رسیدند میدان، دیدند «وَالشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِهِ»!

ای ملائک روی در هامون کنید      شمر را از قتلگه بیرون کنید



جلسہ چہارم

نجات انسان درگزر و رحمت اللہ





## آثار مادی حقایق قرآنی

برخی حقایق قرآن مجید آنها را در دو مرحله دارای آثار می‌داند، دربردارنده آثار مادی هستند که به فرموده قرآن اگر کسی بخواهد این آثار مادی را که میوه آن حقیقت است، بشمارد، نمی‌تواند. نه اینکه بی‌نهایت باشد؛ بلکه با وجود محدودیت، از بسیاری و کثرت شمرده نمی‌شود. این یک نوع از آثار این حقیقت است که در سوره ابراهیم می‌فرماید: ﴿إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾<sup>۱</sup> در این آیه شریفه دو مسئله مهم مطرح است:

### الف) اتصال نعمت به الله

یکی اتصال کلمه «نعمت» به «الله» است؛ «إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ». از نظر ادبیات عرب، «نعمت» به «الله» اضافه شده است؛ یعنی هرچه در وجود این نعمت است، از خداست و کسی در آن دخالت نداشته است. این «نِعْمَةَ اللَّهِ» سر سفره زندگی شما قرار دارد و شما هستید که باید بپایید آن را کجا و چگونه هزینه می‌کنید. البته اگر در قیامت بخواهند به این صورت به پای ما حساب کنند، تقریباً همه کم می‌آوریم.

### نجات به رحمت الهی است

در این زمینه، بزرگان از علما روایتی نقل کرده‌اند که پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: هر کس در قیامت اهل نجات و اهل بهشت باشد، به رحمت الله اهل نجات و بهشت است، چون اگر

۱. نحل: ۱۸.





بخواهند با نعمت محاسبه بکنند، همه می‌مانند. انسان از زمانی که در رحم مادر بوده تا زمان از دنیا رفتن، چقدر نعمت در اختیارش بوده است؟ حالا اگر ترکیب این نعمت‌ها را هم مردم بخواهند حساب بکنند که بسی بیشتر از این مقدار است؛ مثلاً کسی در قرن هفتم و در حد علم آن روز محاسبه کرده که چه نوع ویتامین‌ها و چه مقدار انرژی در یک دانه گندم در هنگام به‌وجود آمدنش وجود دارد.

محاسبه او به این صورت است که می‌گوید فکر کن چقدر (حالا ما باید بگوییم طبق علوم روز چند میلیون) چرخ در این عالم گشته و چه تعداد نعمت دست به دست هم داده‌اند تا یک دانه گندم به‌وجود آمده است!

اگر در قیامت اینجوری پای ما حساب بکنند، همه بدهکاریم. فکر می‌کنم اگر یک عمر هفتادساله پُر از عبادت، فقط با نعمت چشم محاسبه بشود، چشم بازی را می‌برد، ولی اگر کسی به پروردگار عالم بگوید من این همه عبادت کردم، حالا به علت عبادتم باید مرا به بهشت ببری، پروردگار هم بگوید من هم این همه نعمت به تو دادم، در ترازوی قیامت نعمت‌ها را با عبادت‌هایت می‌سنجیم، اگر عبادت‌هایت از نعمت‌های من اضافه آورد، به بهشت برو، و اگر کم آورد، به جهنم برو.

این مطلب در قالب متن زیبایی در کتاب‌های ما نقل شده است که پروردگار می‌گوید یک نعمت چشم را با کل عبادات این مدعی هفتادسال عبادت که می‌خواهد به بهشت برود، ارزیابی کنید، می‌بینید که این نعمت چشم سنگین‌تر است. به او می‌گویند تو که همه وجودت بدهکار ماند! چیزی نداری و باید به جهنم بروی. تمام عبادات تو از نعمت این چشم کم‌تر است!

حضرت می‌فرماید: این شخص سرش را پایین می‌اندازد که به جهنم برود، ولی برمی‌گردد و پشت سرش را نگاه می‌کند که ببیند خبری می‌شود و کسی صدایش می‌زند، یا کسی شفاعتش می‌کند! پروردگار می‌گوید: چقدر به پشت سر نگاه می‌کنی؟ چه شده است و چه می‌خواهی؟ می‌گوید من در دنیا تو را به گذشت می‌شناختم؛ نمی‌شود از من گذشت کنی؟ خطاب می‌رسد: چرا نمی‌شود، برگرد و به طرف بهشت برو!





دفعه قبل که خدا به او فرمود به بهشت برود، گفت «أَدْخُلْ جَنَّاتِكَ بِعِبَادَتِي»، اما دفعه دوم مدام ذکر می‌گوید که «أَدْخُلْ جَنَّاتِكَ بِرَحْمَتِكَ». رسول خدا ﷺ می‌فرماید تمام کسانی که اهل بهشت می‌شوند، به رحمت الله اهل بهشت می‌شوند. کسی از پای منبر گفت: آیا خودتان هم همین‌طور؟ فرمود: آری؛ خودم هم همین‌طور.

بہتر این است کہ در کنار پروردگار کلمه‌ای از خودمان حرف نزنیم؛ نگوییم نماز من، روزہ من، این صدقات و زکاتم و این علم و منبرم و این مرجعیتم، و صندلی من! همه اینها را باید کنار گذاشت که اگر بخواهد درست محاسبه شود، آدمی کم می‌آورد.

این یک لطیفه درباره «إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ» که همه نعمت‌هایی که در عالم است و همه نعمت‌هایی که در اختیار شما قرار دارد، از خداست.

### ب) نعمت‌های بی‌شمار

لطیفه دوم آیه هم این است که «لَا تُحْصُوها»، در مقام شمردن برنیاید که شمرده نمی‌شود. چه را می‌خواهید بشمارید؟ امروزه تعداد سلول‌های بدن انسان با ابزار پیشرفته قابل محاسبه است و دانشمندان علوم بدن‌شناس نوشته‌اند مجموع بدن هر انسانی مرکب از سلول‌هاست؛ یعنی یک جزء کوچک زنده. گوش، چشم، پوست، امعا و احشای ما، همه ترکیبی از سلول‌های خاص خودشان است. دانشمندان گفته‌اند اگر کسی بخواهد فقط سلول‌های بدن خودش را بشمارد، نه بدن بچه‌هایش را که نعمت خدا به او هستند، اگر غیر از شمردن هیچ کاری نکند و شمردنش هم پیوسته باشد، سه‌هزار سال طول می‌کشد.

سیبی که می‌خوریم هم پر از سلول است، زردآلو و گوجه و خیار و حبوبات، همه پر از سلول هستند. این شصت‌هفتاد سالی که نعمت خدا را مصرف کردیم، چطوری بشماریم؟! در همین بخش از آیه سوره ابراهیم دو مسئله مهم مطرح است:

یکی نعمت الله؛ یعنی بنده من! هر نعمتی که در اختیار توست، آن را مدام از من ببین و دیگر اینکه در مقام شمردنش هم نباش که قابل شمردن نیست، این نعمت‌هایی که دست ماست قابل شمردن نیست، چه رسد به آسمان‌های هفت‌گانه که هیچکس خبر ندارد و این علوم پیشرفته آسمانی فقط مربوط به آسمان اول است.

## آثار و نشانه‌های رحمت الهی

میلیاردها کهکشان در عالم بالا وجود دارد و هر کهکشانی هم میلیاردها ستاره و منظومه دارد و چطور می‌شود اینها را شمرد؟! در قرآن مجید می‌گوید: «جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا» زمین را برای شما محل زندگی قرار دادم ﴿وَالسَّمَاءَ بِنَاءً﴾<sup>۱</sup> یعنی اگر این عالم بالا را در بالای سرتان نساخته بودم، شما پوچ و هیچ بودید، چون به قول سعدی:  
ابر و باد مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری  
این مجموعه‌ای که پروردگار عالم در عددش را هم با بیان «لَا تُحْصُوها»، نمی‌توانید بشمارید، به روی ما بسته است، از آثار یک حقیقت است به نام «رَحْمَةُ اللَّهِ».

## نعمت‌های معنوی در زندگی

حال به سراغ نعمت‌های معنوی برویم؛ چون دو نوع نعمت داریم، ﴿أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾<sup>۲</sup> یک نعمت من نعمت آشکار است، یک نعمت من نعمت معنوی است.

## انبیای الهی

از نعمت‌های معنوی انبیای او هستند که هر کدام برای استقرار توحید و ایمان به قیامت رنج کامل بردند، زحمت کامل کشیدند و هیچ کم نگذاشتند.

## ائمه

نعمت معنوی دیگر ائمه طاهرين علیهم‌السلام هستند. حقایق وجودی ایشان هم قابل شمردن نیست. نه چون شیعه هستیم، چنین حرفی می‌زنم! گاهی آدمی حرفی می‌زند، وقتی به گوش افراد می‌رسد می‌گویند مهم نیست، چون شیعه است این حرف‌ها را می‌زند؛ یعنی حرفش حساب ندارد، اما این مطلب در مهم‌ترین کتاب‌های اهل سنت آمده است که

۱. بقره: ۲۲.

۲. لقمان: ۲۰.





پیغمبر به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: علی جان! اگر دریاهاى عالم مرکب بشود، و هرچه درخت هست، قلم بشود و جنّ و انس قلم‌ها را به این مرکب‌ها بزنند و بخواهند ارزش‌هاى وجودى تو را بنویسند، عمر همه تمام مى‌شود، قلم‌هایشان هم به آخر مى‌رسد و مرکب دریاها هم تمام مى‌شود، اما ارزش‌هاى تو به نوشته درنمی‌آید.

گفته است «دریاهاى عالم» و نگفته است دریاهاى زمین. ما چه مى‌دانیم کجا دریا دارد! از قدیم مى‌گفتند خدا هجده‌هزار عالم دارد، یک عالم او همین هفت آسمان و زمین است. امام صادق علیه السلام تعبیر دیگری دارند و در روایات نمى‌گویند هجده‌هزار عالم؛ زیرا ایشان چشم داشت و مى‌دید چه خبر است؛ بهتر این است که حرف او را قبول بکنیم که مى‌فرماید خدا هجده‌هزار قندیل ساخته است که تمام هفت آسمان و زمین ما در یکی از آن قنادیل است. بقیه آن هجده‌هزار قندیل را نمى‌دانیم چه خبر است! چقدر در مقابل این جهان، کوچک هستیم و این کوچک‌هاى نیدنى چه سینه‌هاى سپر مى‌کنند و چه عربده‌هاى مى‌کشند! چه اسلحه‌هاى، چه قمه‌هاى و چه فریادهایى مى‌کشند و چه یاهو‌هاى مى‌سرایند!

مطلب دیگر اینکه نمى‌گوید «درخت‌هاى زمین»؛ بلکه مى‌فرماید «اشجار»، یعنی هرچه درخت هست، قلم بشود. این مطلب را در یک سخنرانى با دلیل ثابت کردم و یک ساعت حرف زدم. خیلی راحت هم باورکردنى است؛ وقتى امیرالمؤمنین علیه السلام بیست‌وسه ساله است، در جنگ خندق یک ضربت مى‌زند، یعنی یک بار دستش بالا رفته و پایین آمده است و دشمنى را کشته است، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «ضَرْبُهُ عَلَيَّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»<sup>۱</sup> اول باید عبادت کل جنّ و انس را از نظر کمیت و کیفیت حساب کنیم و بشماریم، چند رکعت نماز، چه تعداد روزه، چه تعداد خوبی‌ها داشته‌اند از جهت کمیت، و از کیفیت هم ببینیم پاداش این اعمال چه میزان است، اما یک ضربت علی وزنش از کلّ عبادات جنّ و انس سنگین‌تر و بالاتر است.



۱. بحار الأنوار، ج ۲۰ ص ۲۱۶؛ مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۳۲.

## آثار و نشانه‌های رحمت الهی

شعری عربی برای شما بخوانم که خیلی شعر زیبایی است:

فَكُنْ رَجُلًا رَجُلَهُ فِي الثَّرَى وَهَامَةٌ هَمَّتْهُ فِي الثَّرِيَا

انسانی باش (یعنی می‌توانی باشی) که پایش روی زمین است، ولی شخصیتش از همه این عالم وجود بالاتر رفته است.

این امیرالمؤمنین علیه السلام است و یکی از نعمت‌های خدا. توجه بفرمایید که امروز داستان به جاهای خیلی باریک رسید! این یک نعمه‌الله است: امیرالمؤمنین علیه السلام. آن وقت این امیرالمؤمنین در نامه‌ها و خطبه‌ها و در کلمات قصارش که یازده هزار کلمه است، و مجموعه خطبه‌ها و نامه‌هایش ده برابر آنچه چاپ شده، می‌باشد، با همه ارزش وجودی کراراً به مردم نوید می‌دهد که تمام ستم‌ها، ظلم‌ها و فسادها با آمدن قائم ما از عالم جمع می‌شود.

## نوید ظهور از زبان علی علیه السلام

در اینجا کاری به حدود شش هزار روایت از پیغمبر صلی الله علیه و آله تا امام عسکری علیه السلام درباره امام عصر علیه السلام ندارم. ممکن است امامی هم درباره یک موضوعی سخن نداشته باشد، اما آیاتی در قرآن کریم هست که بی‌شک اشاره به همین امر دارد، مانند «أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»<sup>۱</sup> «يَرِثُ» فعل مضارع است، یعنی دلالت بر آینده دارد. «أَنَّ» یعنی بندگان من! اگر به من ایمان دارید و مؤمن هستید، شک نکنید که این کره زمین در آینده به دست بندگان شایسته من خواهد افتاد. بعد وقتی ائمه علیهم السلام این آیه را توضیح می‌دهند و تفسیر می‌کنند، می‌گویند این عباد شایسته که زمین به دستشان می‌افتد، با رهبری دوازدهمی ماست. هنوز که به دست او نیفتاده و آیه تحقق پیدا نکرده است! الف و لام در «الارض»، الف و لام استغراق است؛ یعنی کل زمین و هر پنج قاره در اختیار عباد صالح من قرار می‌گیرد که این عباد صالح من را مهدی کارگردانی می‌کند. او به آنها



دستورالعمل می‌دهد که هر کجا شما را برای حکومت می‌فرستم، چه کار کنید. تمام فرستادگان امام عصر علیه السلام آنچه را در پنج قاره انجام می‌دهند، طبق عدالت است و تحت تأثیر هیچ چیزی قرار نمی‌گیرند.

آری؛ به این شش هزار روایت کاری ندارم، به آن کتاب بسیار با ارزشی که اسم فارسی‌اش «مهدی از دیدگاه اهل سنت» است نیز کار ندارم که سیصدچهارصد صفحه روایت خالص از بزرگ‌ترین علمای اهل سنت در این کتاب نقل شده است. به استدلال قوی ابن عربی در کتاب «فتوحات» هم کاری ندارم. البته ما شیعیان همه حرف‌های ابن عربی را قبول نداریم، تنها حرف‌های خیلی با ارزش او را می‌پذیریم. حتی به استدلال او هم فعلاً کاری نداریم که خیلی زیبا مسائل را تحقیق می‌کند و به اثبات می‌رساند که در نهایت این زمین به دست کسی می‌افتد که اسم پدرش حسن است و از اولاد فاطمه زهراست، کسی دیگر را به جای او معرفی نکنید که دروغ است.

### علی علیه السلام و خبر از آینده

به هیچ‌یک از این منابع کاری ندارم، اما به همین نهج‌البلاغه‌ای که در دست ماست و نه به ده جلد خطبه‌ها و نامه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام اگر اعتماد بکنید؛ یعنی به کلام کسی که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گوید ارزش‌هایت را قلم‌ها و جن و انس و مرکب‌ها نمی‌توانند بنویسند، یکی از ارزش‌های وجود امیرالمؤمنین علیه السلام خبر دادن از آینده است. در همین نهج‌البلاغه ببینید که هفتصدسال پیش از مغول که به تمام منطقه وسیع خاورمیانه حمله کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام از شکل و قیافه و حالت چشم‌هایشان و حملات و وحشی‌گری‌شان بر منبر کوفه خبر داده است!

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام همراه ابن عباس در کنار همین رود فرات در کوفه راه می‌رفت که به ابن عباس فرمود: «لَوْ شِئْتُ لَجَعَلْتُ هَذَا الْمَاءَ نُورًا»، اگر بخواهم یک کشوری را از این آب روشنایی بدهم، می‌توانم. یعنی در یک جمله از تأسیسات سد و توربین و تولید برق به ابن عباس خبر داده است. وقتی ایشان به ما می‌گوید منتظر باشید که ظلم و بی‌عدالتی و فساد جمع می‌شود و همه هم به دست فرزند دل‌بند من و فاطمه است، باور بکنید!





برادران و خواهران! کسانی که از صدا و سیما این مطالب را می‌شنوید! عزیزانم! اگر حرف امیرالمؤمنین علیه السلام را قبول نکنیم، حرف چه کسی را باید قبول بکنیم؟ اگر حرف علی را قبول نکنیم، دیگر حرفی نمی‌ماند که ما قبول بکنیم. این هم خیلی عجیب است که خداوند متعال امیرالمؤمنین علیه السلام را شاهد نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار داده است. می‌دانید آن وقتی که آیه شاهد بودنش نازل شد، حضرت حدود شانزده سال داشتند؟ آیه می‌فرماید: «يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا» تمام این کافران نبوت تو را منکر هستند و می‌گویند تو پیغمبر نیستی، به آنها بگو: ﴿قُلْ كَلَىٰ بِاللَّهِ شَهِدَائِي وَبَيْنَكُمْ وَمِنْ عِنْدِ عِلْمِ الْكِتَابِ﴾<sup>۱</sup> من دو تا شاهد دارم که دلیل صدق ادعای نبوت من است: یک شاهد من شخص خداست، و شاهد دیگر من شخص علی علیه السلام است.

این آیه حرفش خیلی سنگین است که پروردگار می‌گوید من خدا که وجود بی‌نهایت و ذات مستجمع جمیع صفات کمال هستم، با این نوجوان شانزده ساله که هرچه علم است، در نزد اوست، شاهدیم. در مسائل دو شاهد کافی است و جایی نگفته‌اند باید سه شاهد باشد. در موضوعات یک شاهد کافی است، در مسائل دیگر هم بیش از دو شاهد نمی‌خواهد. این متن آیه است که می‌گوید من خدا و این جوان شانزده ساله، هر دو شهادت می‌دهیم که این شخص، پیغمبر است. این امیرالمؤمنین علیه السلام رحمت‌الله است، از آثار رحمت خداست، و این رحمت خدا به ما نوید می‌دهد که رحمت خدا در آینده با دست فرزند من در همه عالم به صورت عدالت همگانی گسترده می‌شود؛ یعنی مهدی علیه السلام هم رحمت‌الله است.

خدایا! به حقیقت امیرالمؤمنین علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله هر وقت گرفتار می‌شد، تو را به علی قسم می‌داد (و این مطلب را اهل سنت هم نقل کرده‌اند)، ما را در درست‌بهره‌بردن از نعمت‌های مادی‌ات که از کجا درآوریم و چگونه مصرف کنیم، توفیق کامل عنایت کن؛ درست است که امام عصر علیه السلام به قول معروف در پپس پرده غیبت است، اما مگر وقتی تهران ابری است، کل آسمان و هوا تاریک می‌شود؟ مگر گیاهان و باغ‌ها و گل‌ها از انرژی







آفتاب جدا می‌شوند؟ آفتاب از پس ابر همان کاری را برای کره زمین می‌کند که وقتی ابر نیست. امام زمان علیه السلام هم در غیبت و به واسطه‌های مختلف همان کاری را برای ما انجام می‌دهد که پدرانش در زمان بودنشان انجام دادند. خودش می‌گوید من از شما بریده نیستم، من شما را فراموش نمی‌کنم، من برای شما دعا می‌کنم و مواظب شما هستم، اگر مواظب ما نبود که ما هم الآن در مشروب و زنا و ورق و عرق کله‌معلق می‌زدیم! خدایا! ما را در بهره‌گیری از نعمت‌های معنوی‌ات، مانند انبیا و ائمه و قرآن، به‌ویژه وجود مبارک امام عصر علیه السلام توفیق کامل عنایت بفرما.

خدایا! این کار برای تو خیلی خوب میسر است و خیلی راحت است و از تو می‌خواهیم در همین لحظه وجود مبارک امام زمان علیه السلام را دعاگوی ما، زن و بچه ما، و نسل ما برای تأمین سعادت دنیا و آخرت ما قرار بدهی.



جلسہ پانزدہم

حیات زمین و جان ما، از

آمار رحمت اللہ



## رحمت الهی در آیات قرآن

بحث کوتاهی دربارهٔ آیهٔ پنجاهم از سورهٔ مبارکه روم را مطرح می‌کنم تا از در این بحث وارد واقعیت عظیمی بشویم که آن هم مربوط به آیه‌ای در سورهٔ انفال است. آیهٔ مورد نظر در سورهٔ انفال و آیهٔ سورهٔ روم در یک لغت و کلمه مشترک هستند، اما لغت سورهٔ مبارکهٔ روم به این جهان دارد و تحولاتی که در این جهان اتفاق افتاده است نظر دارد، و آیهٔ سورهٔ انفال نگاهی به تحولات جان بشر، روح و باطن انسان دارد که بر اثر این تحولات، آثار شگفت‌انگیزی از وجود انسان طلوع می‌کند، چنان‌که آثار شگفت‌انگیزی از برکت حقیقت آن کلمه در سورهٔ روم، در عالم پدیدار می‌گردد.

یکی از زیبایی‌های آیهٔ سوره روم این است که ابتدای آیه خطاب به شخص پیغمبر عظیم الشأن اسلام ﷺ است که در این خطاب به پیغمبر ﷺ می‌فرماید: ﴿فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup>

### فرق دیدن با نظر

قرآن مجید در بعضی از آیات کلمهٔ «نظر» را به کار گرفته است و شاید اکثر مردم فکر بکنند «نظر» یعنی نگاه کردن، ولی «نظر» به معنی نگاه کردن نیست. در بعضی از آیات لغت «رؤیت» آمده است که به معنی دیدن با چشم سر است؛ «رأی» یعنی دید. اما «نظر»

۱. روم: ۵۰.





به معنای دیدنی است که در این دیدن اندیشه و عقل به کار گرفته می‌شود و نگاهی معمولی و عادی نیست.

در قرآن کریم می‌بینیم پروردگار به همهٔ مردم از مسلمان و مؤمن و غیر آن امر به نظر می‌کند: ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ﴾<sup>۱</sup> با فعل امر که دلالت بر لزوم و وجوب دارد، امر می‌کند و فرمان می‌دهد که انسان به خوراکش نظر کند. این آیه غیر از دیدن، حرف دیگری هم دارد، وگرنه هر خورنده‌ای خوراکش را می‌بیند و می‌خورد. هیچ‌کس در دنیا نیست که در حال خوردن چشمش را ببندد. وقت خوردن همه غذا را نگاه می‌کنند و بیشتر از این حرکتی نمی‌کنند، اما پروردگار می‌فرماید «فَلْيَنْظُرْ» یعنی این چشمت را به عقلت قرض بده و با نیروی عقل، طعامت را نگاه بکن که چند میلیارد چرخ در این عالم گشته تا این صبحانه حاضر شده است!

### نقش گردش زمین در حیات موجودات

شیر و پنیر و کره به همین سادگی سرفره نیامده است. کرهٔ زمین دو نوع حرکت دارد: وضعی و انتقالی. حرکت وضعی به این شکل است که در هر شبانه‌روز یک بار دور خودش می‌گردد، و بر اثر آن شب و روز پدید می‌آید. اگر نمی‌گشت و دائماً یک طرفش رو به خورشید بود، میلیاردها سال قبل همهٔ موجودات سوخته و خاکستر شده بودند و آن طرفش دائماً تاریک می‌ماند و همهٔ موجودات آن یخ می‌زدند. پس گردش وضعی برای تعادل هوا در کرهٔ زمین است که گرما در حد سوزاندن نشود و سرما به حد انجماد نرسد. این تنها یک سود گردش وضعی است و اینکه این گردش وضعی چه سودهای دیگری دارد، باید به دنبالش رفت و فهمید که دانشمندان این علوم نوشته‌اند.

گردش انتقالی زمین هم بدین صورت است که در سیصد و شصت و پنج شبانه‌روز یک بار دور خورشید می‌گردد. با گشتن زمین به دور خورشید، فصل‌های سال از بهار، پاییز و زمستان





به وجود می‌آیند. اگر این گردش به دور خورشید نبود، زمین تنها یک فصل داشت و آن یک فصل هم آثاری برای موجودات زنده نداشت؛ یا همیشه زمستان بود، یا تابستان بود، یا پاییز یا همیشه بهار.

اگر همیشه زمستان بود، دیگر مسئله حیات بحثی در میان نداشت، اگر همیشه تابستان یا بهار بود، این تحولات عظیم به وجود نمی‌آمد. پس وقتی سر سفره صبحانه نشسته‌ای، فعلاً همین نان و پنیر و کره را نگاه کن تا ببینیم داستان همین سه غذا از چه قرار است! زمین در بیست و چهار ساعت دور خودش گشته است تا هوای مناسب داشته باشد، در سال هم یک بار دور خورشید می‌گردد. تابش خورشید خاک را تقویت کرده و نیرو داده است. هوایی که در صد کیلومتری دور کره زمین است به خاک کمک کرده و حرارت خورشید در حد لازم از دریاها بخار بلند کرده و ابر تشکیل شده است و باران آمده، قنات‌ها و چشمه‌ها جاری شده و رودخانه‌ها راه افتاده است. بعد کسی معدنی پیدا کرده و با استخراج آهن از دل سنگ، در کارخانه آهن را جدا کرده و آهنگر از آن آهن به دست آمده ابزار و ادواتی چون بیل و کلنگ و تیشه درست کرده است. کشاورز هم به کاشت جو و یونجه مشغول شده است. علاوه بر زمین‌های کشاورزی، خود پروردگار هم بیابان‌ها را مثل امسال پر از گل و علف نموده تا گاو و گوسفندان جو و یونجه و علف را بخورند، جویی که رنگش زرد است، یونجه‌ای که به رنگ سبز است و علفی که به رنگ سبزیسیر است یا آن گل‌های خودرویی که زرد رنگ هستند.

بدن گاو هم فوق‌العاده است و پروردگار عالم در سوره نحل می‌فرماید من از این شکمبه حیوان، همین سرگین و به قول قدیمی‌ها تاپاله و خون پررنگ گاو و گوسفند، ﴿لَبَنًا خَالِصًا سَائِعًا لِلسَّارِبِينَ﴾ شیر سپید خوش‌گوار تحویل شما دادم. بعد از شیر در کارخانه یا با مشک کره گرفتید، یا محصولات دیگری چون پنیر، سرشیر، روغن و کشک و دوغ ساختید و سر سفره آوردید. حالا به سفره‌ات نظری بینداز و مرا پیدا کن! همینجوری





نخورید و رد شوید! با کمک عقل نگاهی به طعامت بینداز و بین در این عالم چند میلیارد چرخ دست‌به‌دست هم داده‌اند تا دو سیر پنیر و یک لیوان شیر نصیب شما بشود! اگر تمام جهانیان جمع بشوند و کامیون کامیون تاپاله و خون گاو و گوسفند که به‌وفور در قصاب‌خانه شهرها موجود است را با هم ترکیب کنند، شیر درست نمی‌شود، حتی یک قطره شیر سفید از قاطی شدن شکمبه و خون به‌دست نمی‌آید. ای انسان‌ها! همین‌جوری می‌خورید و می‌روید؟! «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ»، یعنی نگاهت با کمک عقل و اندیشه و فکر باشد تا از سر سفره به من برسی.

## روزه و افطار با رؤیت

در ماه رمضان و در سخنرانی‌ها معمولاً روایتی خوانده می‌شود که من هم از بچگی آن را می‌شنیدم. روایت در کتب روایی ما مثل کتب شیخ طوسی، شیخ صدوق و شیخ حرّ عاملی است و تمام فقهای شیعه روی این روایت نظر دارند؛ چون با این روایت فتوا به شروع یا پایان ماه رمضان می‌دهند؛ یعنی دائماً این روایت در هر سال مطرح است. روایت این است: «صُمُّ لِلرُّؤْيَةِ وَ أَفْطَرُ لِلرُّؤْيَةِ» با دیدن، روزه بگیر و با دیدن هم روزهات را بخور. یعنی برای رؤیت ماه رمضان برو بالای پشت بام، یا پشت دوربین، وقتی که هلال شب اول ماه را دیدی، صبح آن شب، اول ماه رمضان است. بعد از بیست‌ونه روز یا سی روز دوباره دنبال ماه بگرد که اگر هلال ماه شوال را دیدی، روزهات را بخور و فردا را روزه نگیر! چند وقت پیش به چند نفر از دوستانم گفتم: شما این روایت را شنیده‌اید؟ گفتند: بله. گفتم این روایت را جور دیگری معنا بکنم؟ گفتند: معنی آن خیلی روشن است. هزار و پانصد سال است فقهای شیعه می‌گویند خودت «صُمُّ لِلرُّؤْيَةِ» با دیدن هلال روزهات را بگیر، «وَأَفْطَرُ لِلرُّؤْيَةِ»، با دیدن هلال شوال هم افطار کن و دیگر روزه نگیر.

## معنی دیگر رؤیت

گفتم من هم یک‌جور دیگر معنی می‌کنم، ببینید می‌پسندید: «صُمُّ لِلرُّؤْيَةِ»، اگر نمی‌خوری، به‌قصد این باشد که به لقای الهی برسی، چشم دلت قوی شده و خدایین







شوی؛ نخور تا خدایین شوی و بخور تا خدایین شوی. همینجوری نخور و از کنار نعمتها بدون تفکر و نظر رد نشو! در یک قالب پنیر یا گره و در قرصی نان می توان خدا را با دقت عقلی و با چشم دل پیدا کرد. معنی «نظر» این است.

### پیغمبر ﷺ، مخاطب امر به نظر

حالا ببینیم آیه پنجاهم سوره روم چه می گوید: «فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ! حَبِيبِ مَنْ! با دقت عقلی به آثار رحمت من نظر کن! همه می دانیم و در علوم جدید هم ثابت شده است که درباره مغز هم کتابها نوشته اند، همین پروفیسورهای امروزی بیرون درس خوانده به من گفتند که از زمان آدم تا روز قیامت مغزی فعال تر از مغز رسول خدا نبوده و نخواهد بود. خدا به این شخصی که عقل کل است و مغزش اکمل و اتم مغزهاست می گوید: حبیب من! «أَنْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ»؛ اصلاً ذات خودم رحمت است و این رحمت بی نهایت دارای آثار مثبتی هم هست؛ یعنی از بسترهای مثبت، آثار مثبتی ظهور می کند. چرا تنها به پیغمبر ﷺ می گوید «فَانظُرْ»؟ چون کسی مانند پیغمبر ﷺ حرف خدا را نمی فهمد و به خدا معرفت ندارد. طبق آیات قرآن و روایات معصومین، همین فهم سخن خدا و معرفت الله بی کم و زیاد به امیرالمؤمنین علیه السلام انتقال پیدا کرد، از ایشان به امام مجتبی علیه السلام تا الآن هم عین آن مغز و عین آن معرفت به وجود مبارک امام دوازدهم علیه السلام انتقال یافته است.

### ظهور یک حقیقت از چهارده چراغ

پیغمبر ﷺ گاهی در روایاتش ما را به امام زمان ما توجه می دهد و می گوید: هم اسم من است؛ یعنی هم وزن من است. پیغمبر کاری به اسم ندارد. «میم» و «حاء» و «میم» و «دال» که فضیلتی نیست! الآن در این جلسه خیلی ها اسمشان محمد است. هرچند اسم زیبایی است و اسلامی است، نه اسم آتش پرستها، ولی صرف یک اسم فضیلتی به شمار



## آثار و نشانه‌های رحمت الهی



نمی‌رود. «هم اسم من است» از دیدگاه عرفان و فلسفه، یعنی ذات؛ یعنی او که دوازدهمین از امامان اهل بیت من است، هم‌وزن، هم‌ذات و هم‌حقیقت من است؛ به هر کیفیتی که من می‌بینم، او می‌بیند، آنچه من می‌دانم، او هم می‌داند، او هم مانند من معرفت و عبادت و خلوص دارد. یازده نفر دیگر هم همین‌گونه بودند. معرفت دارم او دارد، عبادت دارم او دارد، خلوص دارم او دارد، و یازده نفر دیگر هم همین بودند. به همین خاطر روایات دارد «كُلُّهُمْ نُورٌ وَاحِدٌ»<sup>۱</sup> یک حقیقت است که در چهارده چراغ ظهور دارد.

خدا می‌داند که وقتی با پیغمبرش حرف می‌زند، پیغمبر عمق حرف خدا را می‌گیرد. پس حبیب من! با دقت عقلی (آن هم آن عقل و مغز) به آثار رحمت‌الله توجه کن!

## حیات مجدد زمین، از آثار رحمت الهی

یکی از آثار رحمتش را در همین آیه می‌گوید: «كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا». حبیب من! زمین در سه ماه زمستان مرده است، درخت‌ها همه خشک و بی‌برگ، و گل‌ها همه دارای ساقه خشک هستند و علف و محصولی روی زمین نیست. با عقلت ببین و دقت کن که من خدا چگونه زمین مرده را زنده می‌کنم. آن وقت با زنده‌شدن زمین، آثار رحمت مرا بر روی این زمین ببین.

اگر کسی بخواهد علف‌های کره زمین را در بهار و تابستان بشمارد، تعداد نخودها، عدس‌ها و لپه‌ها را بشمارد، یا بخواهد زیبایی‌های درختان، شکوفه‌ها و گل‌ها را بیان بکند، نمی‌تواند و نمی‌شود.

آیا می‌توانید زیبایی یک گل رز را تعریف کنید؟ اصلاً زیبایی‌های جهان نه به قلم می‌آید و نه به زبان و یکی از چیزهایی که قابل وصف نیست، زیبایی است، چون زیبایی‌ها کیفیت است و غیرقابل وصف، اما کمیت قابلیت وصف دارد. اگر گل را روی ترازویی بگذاری،



۱. من لایحضره الفقیه: ج ۲، ص ۶۱۳؛ بحار الأنوار: ج ۳۶، ص ۲۲۳.



ترازو وزن این گل را به شما نشان می‌دهد، اما با هیچ ترازویی نمی‌توانی زیبایی‌اش را بکشی، حتی با ترازوی عقل و علم. دربارهٔ زیبایی فقط می‌توانیم بگوییم زیبایی، ولی ابداً تعریف کردنی نیست.

حبیب من! به آثار رحمت من نگاهی عقلی بینداز و ببین که من زمین را بعد از مردگی «يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»، حیات می‌دهم، و میلیاردها آثار زیبای کیفی و کمی از این زمین ظهور می‌کند؛ بلکه میلیارد به توان میلیارد هم بگوییم، باز هم عدد کم می‌آوریم. پشت‌سر این مسئله می‌گوید: «إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى»؛ همین خدا (ذلک اشاره به الله در ابتدای آیه است) که دیدی زمین مرده را زنده کرد و میلیاردها کیفیت زیبا در آن به وجود آمد و میلیاردها کمیت مفید، «لَمُحْيِي الْمَوْتَى»، شما مردم را بعد از مرگ، با یک دمیدن «نفخ فی الصور»، فقط با یک فوت کردن زنده می‌کند.

### شرایط مؤمنین در بهشت

خدا را بفهم که اگر او را بفهمی، در دنیا و آخرت راحت زندگی می‌کنی، صابر و دلباخته می‌شوی، یا به قول خواجهٔ هرات، دیوانه می‌شوی:

آن کس که تو را شناخت، جان را چه کند  
فرزند و عیال و خانمان را چه کند  
چه کارشان کند؟! همه را بندهٔ تو قرار می‌دهد. وقتی تو را که معشوق ازل و ابدی پیدا کند، تنهاتنها وارد این صحنه نمی‌شود، زن و بچهاش را هم به این صحنه می‌کشد و تو را به آنها هم معرفی می‌کند.

دنبالهٔ شعر چیست؟ در عمق شعر می‌گوید آنها را هم عاشق تو می‌کند، آن وقت این عاشق را:

«دیوانه کنی، هر دو جهانش بخشی»؛ می‌گویی بندهٔ من! دنیا برای تو، آخرت هم برای تو. «دنیا برای تو» نه به معنی در و دیوار و چهار تا مغازه و چند متر زمین؛ بلکه در روایات آمده که دنیا را مأمور تو کردم که خادم تو باشد و تا زنده‌ای، تو را سر سفرهٔ حلالش قرار بدهد، بعد تو را با پاک‌ترین بدن و جان تحویل من بدهد.





درباره «آخرت برای تو» در قرآن کریم آیه‌ای است که واقعاً دیوانه‌کننده است. یک جمله‌اش این است که می‌گوید: ﴿فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾<sup>۱</sup> وقتی بهشتیان وارد بهشت شدند، هرچه بخواهند، موجود است. من نمی‌گویم چه بخواهد.

یک زمانی مولا مرا به خانه‌اش دعوت می‌کند و من حقّ فضولی ندارم. هنگام ناهار آبگوشتی به من می‌دهد و من هم با کمال میل می‌خورم، تشکر می‌کنم و می‌روم. اگر فضولی کنم و بگویم چه خوب بود در کنار این آبگوشت، کباب کوبیده‌ای هم می‌گذاشتی، او به من جواب می‌دهد: اگر میسر بود و لازم بود، این کار را می‌کردم، ولی یک مقدار شکمت را نگاه‌دار!

این شکم بی‌هنر پیچ پیچ صبر ندارد که بسازد به هیچ

وقتی وارد بهشت شدی، اصلاً پروردگار برای تو تعیین وظیفه نمی‌کند. این متن قرآن است: «فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ»، هرچه بخواهی درجا برایت آماده است. الآن که ما نمی‌دانیم چند چیز می‌خواهیم، در بهشت عقل و معرفت ما کامل می‌شود، که دو میلیون چیز هم اگر بخواهیم، آماده است.

«وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ» هرچه در بهشت است، زیبایی است که چشم با دیدن هر جزء آن مست می‌کند و لذت می‌برد. در دنیا یک کاسه یا بشقات بلورین قلم‌کاری شده را می‌بینی، به‌به می‌گویی و از هنرمندی آن تعجب می‌کنی، این لذت چشم است، ولی خیلی چیزها را هم می‌بینی و چشمت را می‌بندی؛ مثلاً چقدر آشغال اینجاست! چه جای بدی است! چه دیوار زشتی است! این چه آدم بدی است! اما چشم در قیامت فقط یک چیز می‌بیند و آن هم زیبایی است.

«إِنَّ ذَلِكَ لَمُحِي الْمَوْتَى». حبيب من! همین خدایی که این زمین را با میلیاردها کمیت و کیفیت زنده کرد ﴿وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾<sup>۲</sup> با یک فوت

۱. زخرف: ۷۱.

۲. یس: ۵۱.



میلیاردها انسان را از قبر در حالی که همه خاک شده‌اند، زنده بیرون می‌کشد و با آن فوت، درجا بدنشان به آنها برمی‌گردد.

## جَلَوَاتِ قَدْرَتِ اَلِهِي

خدا این است: «وَهُوَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، این خدا از هیچ کاری ناتوان نیست. می‌تواند به یک دختر، بدون شوهر فرزند بدهد و فرزندش، چهارمین پیغمبر اولوالعزم، حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام بشود.

می‌تواند یونس را بعد از چند شبانه‌روز از کام نهنگ زنده بیرون بیاورد. با اینکه کار معده نهنگ مثل همه معده‌ها هضم کردن و آسیاب کردن است، ولی به معده نهنگ می‌گویم ماهی‌هایی را که شکار می‌کنی بخور، ولی یونس را در کنار خودت نگاه‌دار و حق هضم کردن او را نداری. یعنی در یک لحظه به معده می‌گویند دو کار انجام بده، هضم بکن و هضم نکن. یا به آتش می‌گویم هم بسوزان و هم خنک باش! این است معنی «وَهُوَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

همه این حرف‌هایی که شنیدید، گوشه‌ای از آثار رحمت خدا بود که قسمتی از آن هم حیات زمین است.

این آیه تمام؛ البته مگر می‌شود توضیح و فهم این آیه را در یک روز، دو روز، یک سال، ده سال یا بیست سال عمر به پایان رساند! پس آیه سوره روم و کلمه «حیات» را در آن که می‌فرماید «يَحْيِي اللَّهُ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» فراموش نکنید.

## دَعْوَتِ خَدَا وَ رَسُولِ ﷺ بَرَايَ اَحْيَايِ اَدَمِي

حالا به سراغ آیه‌ای از سوره انفال می‌رویم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» ای همه انسان‌های مرده! دعوت خدا و پیغمبرش را پاسخ بدهید که خدا و پیغمبرش می‌خواهد به شما میت‌های راه‌بروی روی زمین و مردگان زنده‌نما حیاتی بدهد که تمام آثارش کیفیتی است. بعد هم اگر بخواهیم نتیجه و آثار این امور کیفیتی را





بدانیم، باید از اول تا آخر قرآن آیاتی را که درباره انسان‌های والا، بیدار و بینا نازل شده است، ببینید. آن آثار برای این حیات بخشیده شده خدا و پیغمبر به انسان‌هاست، ولی اندکی دعوت خدا را استجابت کردند و زنده شدند و آثاری که از همین زندگان بروز کرده، جهان و زمین و آسمان را پر کرده است.

### آثار وجودی امام حسین علیه السلام

روز گریه نیست و نمی‌خواهم گریه کنید؛ بلکه درباره آثار کیفی می‌خواهم بگویم که وجود مبارک ابی‌عبدالله علیه السلام چقدر آثار دارد؟ آثار او را به تمام انبیا و ملائکه و به تمام موجودات خبر داد. خداوند حسین را به کلّ عالم معرفی کرد و او را می‌شناسند. حضرت زین‌العابدین علیه السلام در شام فرمود: کسی را کشتید که ماهیان دریا، مرغان هوا، زمین و آسمان، حیوانات وحشی بیابان و تمام موجودات برایش گریه کردند. مگر ابی‌عبدالله علیه السلام در این عالم هستی چقدر آثار دارد؟! اندکی از مردم دعوت خدا و پیغمبر را جواب دادند.

لا إله إلا الله! واقعاً لا إله إلا الله که امام هشتم علیه السلام می‌فرماید: بعد از بیست و سه سال دعوت (دعوت فکری، عقلی، روحی، عرفانی قرآنی، الهی، آسمانی) وقتی در روز دوشنبه امام علی علیه السلام جنازه‌اش را دفن کرد، در کره زمین بیش از دوازده نفر مؤمن وجود نداشت. خود ایشان هم اسم می‌برد؛ امثال سلمان، مقداد، عمار، ابورافع.

به جز این دوازده نفر، بقیه همه مرده ماندند و بوی تعفن مرده‌های بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله که تعدادی هم در سقیفه بودند، جهان را پر از گند کرده است و الآن می‌بینید چه خبر است!

### اوصاف آخرالزمان

این همه مرده! میلیون‌ها و میلیارد‌ها مرده، آخرش چه خواهد شد؟ خداوند یک بهاری غیر از این بهار فصلی و نسیمی بهاری بر کلّ زمین می‌وزد که ما در زیارتش می‌خوانیم: «السلام علیک یا ربیع الأنام!» به امام عصر علیه السلام می‌گوییم: سلام بر توای بهار انسان‌ها! یعنی وقتی





که نسیم ظهورت بوزد، هرچه مرده در این پنج قاره است، زنده می‌شود و همه صاحب آثار می‌شوند، کره زمین مسجدی می‌شود برای عبادت پروردگار و پر از عدالت می‌گردد. الآن موقع اربعین موکب می‌زنند، بعد هم جمع می‌کنند، یا برای سیل زدگان موکب زدند که کاری بسیار عالی است، ولی بعد از مدتی جمع می‌کنند، اما یکی از آثار وجود حضرت ولی عصر علیه السلام که در زمان ظهور او کل کره زمین موکب می‌شود؛ یعنی مردم به یکدیگر التماس می‌کنند برای کمک و کار خیر؛ مثلاً پارچه‌فروش می‌گوید: آقا! بهترین پارچه را دارم، به خدا پول نمی‌خواهم، بردار و برو، من زندگی خوبی دارم! آقا! بهترین میوه را دارم، بردار و برو! آقا! بهترین گوشت را دارم، بیا بردار و برو! برای عروسی بچه‌ات بهترین طلا را دارم؛ بردار و ببر! مغازه‌ها هم در ندارد، شب‌ها تا صبح باز است که هرکسی هرچه می‌خواهد بردارد. اصلاً جهان موکب می‌شود.

فتنه دور قمر نرگس جادوی تو بود	قبله مؤمن و کافر خم ابروی تو بود
این همه فتنه که برخاسته از تیر قضا	قدرت شصت تو و قوت بازوی تو بود
رایگان بوالبشر از باغ جنان رفت برون	زان که اندر نظرش گلشن مینوی تو بود
روح قدسی که به پیراهن مریم بدمید	به یقین از اثر نفخه خوشبوی تو بود
پور مریم که ز دم مرده بسی احیا کرد	خود شفایافته از شربت داروی تو بود
گفت احمد ز یمن بوی خدا می‌شنوم	یمنی بُرِّع من بوی خدا بوی تو بود
این که حق وعده دیدار به فردا بفکند	غرض از دیدن حق طلعت نیکوی تو بود
مهدی دور زمان ای شه اقلیم وجود	روی بنمای که روی دل ما سوی تو بود

## دعا

خدایا! تمام درون ما را نورانی کن؛ خدایا! ما را مورد نظر او قرار بده؛ خدایا! او را دعاگوی ما قرار بده؛ خدایا! همه ما، زن و بچه‌ها و نسل ما را مثل او گریه‌کن ابی‌عبدالله علیه السلام قرار بده؛ خدایا! روز عید است، از زمان آدم تا الآن ما نمی‌دانیم چند میلیون یا میلیارد نفر در دیندار شدن ما مؤثر بوده‌اند، ما خبر نداریم؛ چون حلقه‌ای به هم پیوسته است تا زمان آدم،

## آثار و نشانه‌های رحمت الهی



خدایا ممکن است خیلی‌هایشان در برزخ گرفتار باشند، امروز به آنها عیدی بده و همه را نجات عطا کن و غریق رحمت فرما؛  
حیات و مرگ ما را حیات و مرگ محمد و آل محمد ﷺ قرار بده!

